«۵۸»

هشت مقاله در زمینهٔ تاریخ

نوشتهٔ

شیرین بیانی

دانشیار دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی

دانشگاه تهران

□ هشت مقاله درزمینهٔ تاریخ

□ نوشتهٔ شیرین بیانی

□ چاپ حیدری مرداد ۱۳۵۲

□ انتشارات توس اول خیابان دانشگاه ، تهران

□ ثبت کتابخانهٔ ملی ۷۰۵ - ۵۲/۴/۳۱

اشاره

مقالاتی که در این مجموعه گرد آمده‌اند ، چنانکه ملاحظه می‌شود ، مربوط به دودورهٔ تاریخ ایران پیش از اسلام، و دورهٔ مغول‌اند ، که با درس این جانب در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ارتباط می‌یابند .

این مقاله‌ها دراوضاع واحوال متفاوت نوشته شده‌اند، وهریك درزمان خوددرمجله یا نشریه‌ای به طبع رسیده است ؛ وچون متفرق بودند ، بهتر دانسته شدکه درمجموعه‌ای گرد آیند.

امیدوارم که این مجموعهٔ کوچك با همهٔ پراکندگی ، برای علاقمندان به تاریخ ایران خالی از فایده نخواهد بود .

شیرین بیانی

تهران ـ مرداد ماه ۱۳۵۲

فهرست مطالب

۱

نظری به روابط فرهنگی ایران باستان با شرق و غرب

ایران در دوران تاریخ کهن ، باموقع خاص جغرافیائی خود ، نه تنها ازلحاظ سیاسی واقتصادی ، بلکه از لحاظ فرهنگی وتمدنی ،چون چهارراهی بوده ، که برسرآن افکار شرق و غرب با یکدیگر تلاقی می‌کرده‌اند ، واین تلاقی وبرخورد سبب ایجاد تحولات شگرف علمی ، وادبی ، و هنری می‌گشته ، که نسیم وار برفراز این سرزمین در گذر بوده است .

ایران همواره نقش رابط را در ایجاد ، و تکوین این فرهنگها ایفا می‌کرده است ، وخوددر این میان بابرخورداری کامل از افکارجهان وباتلفیق وایجاد هماهنگی ونهادن جوهر اصالت قومی و ملی در آن ، فرهنگ وتمدن خاص خود را میساخت، که گاهی جهانی میگشت ، و برشرق وغرب پرتو افکن می‌شد . این نقش قبل ازآنکه این سرزمین وارد زندگی تاریخی‌خودگردد ، به‌وی محول شد ،که‌آثار آنرا ازهزارهٔ سوم قبل ازمیلاد مشاهده می‌کنیم . این‌تاریخ تاهزارهٔاول‌قبل از میلاد ، دورهٔ عهد عتیق‌را دربرمی گیرد ، باتمدن وفرهنگی‌درخشان، که‌گاهوارهٔ این فرهنگ‌وتمدن‌رادردشت بین‌النهرین‌و خوزستان باید جستجوکرد.

پس ازسپری شدن این عهد ، دنیا باپدیدهٔ جدید مهاجرت اقوام آریائی بشرق وغرب مواجه می گردد ، و بدنبال آن حکومتهای مهم و امپراطوری‌های معظم تشکیل میشوند ، وفرهنگهای آریائی بدنیاعرضه میگردد ، که یکی از مهمترین جلوهای آنرا در ایران بخصوص در ادوار هخامنشیان وساسانیان مشاهده میکنیم .

رابطهٔ نزدیك ومستقیم فرهنگهای ایرانی باسایر ملل شرق وغرب وتأثیر هریك در دیگری ،که مسئله‌ای بسیار مهم‌میباشد، موضوع بحث ماست ودوره بدوره ، مورد مطالعه وبررسی کلی قرار می گیرد .

دورهٔ مادها

هزارهٔ اول‌قبل ازمیلاد مرحله‌ای خاص‌برای تاریخ دنیا محسوب میشود ،وآن‌ایجاد وتکوین حکومتهای مقتدرومعظمی درآسیای غربی چون آشور ، اورارتو ، وماد میباشد ، که ازسه نژاد سامی ، آسیانی و آریائی تشکیل شده بود .

آسیانیها وسامی‌ها ازمدتهاپیش دراین‌منطقه بساختن وپرداختن فرهنگ‌وتمدنی عظیم پرداخته بودند ، که دوران عهد عتیق‌را فراگرفته ومرحله‌ای جداگانه‌را پشت سرگذاشته بود، وحال نژاد جدید آریائی پس از اسکان در نجد ایران دست بکار ساختن فرهنگ و تمدنی جدید برویرانه‌های قدیم بود که هنوز حرارت زندگی از آن برمیخاست ، وخود پایه‌های بنای جدید قرار گرفت .

قوم آریائی ماد ، پس از مهاجرت از سرزمینهای اولیهٔ خود در آسیای‌مرکزی، آداب ورسوم‌وتمدن‌اولیهٔ خویش‌رابهمراه‌آورد. آریائیها پس‌از استقرار درآسیا تامدتها درنحوهٔ‌تمدن وفرهنگ زندگی مشترکی

داشتند. چنانکه کشف آثار تاریخی موهنجو دارو [1] در جانب غربی سند سفلی وهاراپا [2] واقع در شمال موهنجو دارو ، از هزارهٔ پنجم و چهارم ق .م. تاقرن سوم ق. م. مؤید همین‌موضوع است.

دین آریائیهاپرستش قدرتهای طبیعی مانند آسمان وخورشید و دیگر مظاهر طبیعت بوده ،که از همه مهمتر آسمان بود وبزندگی پس از مرگ عقیده داشتند .

اشتراك این‌دین‌را تامدتهابین هندیان وایرانیان مشاهده‌می‌کنیم: هردو قوای طبیعت‌را میپرستیدند ، در ودا [3] کتاب آسمانی هندیان اسم پروردگار اسورا [4] ودر ایران اهورا ، و داوای [5] هندی همان دیو ایرانی است . بعضی اساطیر وداستانهای آنان نیز عیناً شبیه یکدیگر است . اصولا پرستش مظاهر طبیعت دین ابتدائی تمام اقوام بوده است، که هریك بارسوم خاص‌خویش آنرا قبول داشته‌اند .

پرستش ربةالنوع مادرکه مذهبی‌بسیار ابتدائی است ، ازآسیای صغیر تا شوش رواج داشته وهزاران مجسمه ازآن دراین منطقهٔ وسیع کشف گردیده‌است . بعدهااین ربةالنوع‌درشوش بنام‌کیریریشه [6] ،صاحب

Mohanjo - daru - ۱

Hârâpâ - ۲

Veda - ۳

Assura - ۴

Daeva - ۵

Kiririsha - ۶

آئین خاصی گردید که بعد از اضمحلال عیلام تازمان پارت‌ها تحت‌عنوان نانایه[1] پرستش میشد. میتوان ادعا کرد که آناهیتا شکل تحول یافتهٔ این ربة النوع در تمام ادوار تاریخ کهن ایران، ودر یونان تحت عنوان آتنا[2] مورد پرستش بوده است[3]. آئین پرستش مظاهر طبیعت که در رأس همه آسمان قرارداشت، پس ازچندی دریك قدرت مطلق وبزرگ یعنی اهورامزدا جلوه‌گر شد، وپایه‌های دین یکتا پرستی را پی‌ریزی کرد، که درسراسر دنیا متداول گردید. پرستش خورشید که در نزد همهٔ ملل‌ابتدائی متداول بوده، درایران تحت‌عنوان مهریا میترامتجلی گردید، ومیترارا سوار برگردونه‌ای که چنداسب سفیدزیبا آنرا میکشید جلوه‌گر ساختند. این رب النوع گذشته از روشنائی، مظهر پیمان و عدالت‌نیز بشمار می‌آمد. میترا برای پرستندگان‌خود خوشبختی‌وشادی وثروت بارمغان می‌آورد، وفریفتن‌اوامکان پذیر نبود؛ زیرا هزارگوش وده‌هزار چشم داشت. گذشته از افکار مذهبی دیگر مظاهر فرهنگی و تمدنی‌مادی هاتامدتها پس ازتوطن درمساکن‌جدید، همان نوع فرهنگ وتمدن‌آریائیها بوده است‌که بتدریج تحت نفوذسبك وروش همسایگان خود قرار گرفت، ودگرگونیهائی یافت. این اقوام در بدو ورود ظروف

---

۱ – **Nanaya**

۲ – **Athena**

۳ – کریستنسن: ص ۴۵.

سفالین زیبا واشیاء مفرغی وآهنی از قبیل اسلحه ، زینت آلات ، وسایر ادوات می‌ساختند . دشتها و دره‌های غرب ایران ، بهترین محل برای پرورش اسب بوده ، که مادی‌ها دراین کار مهارت وشهرت بسیارداشتند. وجود اسب در نزد این اقوام بعدها درکارآشوریها بسیار مؤثر واقع شد وسبب گردیدکه‌ایشان‌که تاآنزمان اسب‌را نمیشناختند از مادیها تقلید کنند ، وبرای جنگ باآنان درسپاه خودسواره نظام‌را نیز وارد سازند. آشوریهادر محاربات خویش بامادیهاهنگامیکه گله‌های اسب‌رابغنیمت میبردند ، مانند این بوده که چیز گرانبهائی نصیبشان شده است .

پس از جایگزینی اقوام مادی درغرب ایران ودامنه‌های سلسله جبال‌زاگرس ، درتأسیس‌اولین حکومت آریائی این سرزمین همسایگان آن تأثیر مستقیم داشته‌اند ، و بطور کلی یکی از عوامل مهم ایجاد حکومت ماد گرد آمدن بدور سرکرده‌ای و تمرکز بخشیدن بقوای پراکنده برای جلوگیری ازتهاجم همسایهٔ غربی بوده است . همزمان با تشکیل سلطنت مادهایکی ازبزرگترین قدرتهای‌جهانی متعلق به‌آشور بوده ودرشمال غربی ایران نیز دولت معظم اورارتو [1] قرار داشته که رقیبی برای‌آشور محسوب میشده و همواره‌درصدد توسعهٔ قلمرو ودست یافتن بنواحی ثروتمند جدیدی بوده است . اقوام مادی خیلی زود دریافتند که دربرابر ایشان دودشمن قوی قرار دارد ، ولی برای آنان یك خوشبختی‌وجود داشت ، وآن‌اینکه این دوقدرت جداً از یکدیگر

---

۱ – **Urârtu**

ودرمخاصمت باهم بسر میبرند . باین ترتیب بود که مادیها برای جلو-
گیری از تهاجمات آشور که پیوسته چشم طمع باین سرزمین غنی و
حاصلخیز داشت بااورارتو نوعی از روابط دوستانه برقرار ساختند تا در
مقابل دشمن مشترك مقاومت بیشتری داشته باشند ، و این موضوع
درنام همدان پایتخت این سلسله‌که بمعنی « محل اجتماع » میباشد و
اولین شهری است‌که توسط مادها ساخته شده ، نمودار است .

هنگامیکه‌بتاریخ‌این‌دوره مینگریم‌مشاهده میکنیم که هیچگاه
این رابطه قطع نمیگردد . جنگهای فره‌ورتیش و هوخشتره با آشوراز
مهمترین وقایع‌زمان‌حکومت مادها است . تا سرانجام آشوربزرگترین
قدرت شرق توسط مادی هاوبابلی‌ها مضمحل گردید ، وجای آنرادولت
بابل گرفت (سال ۶۱۲ ق . م .). آسیای صغیر که از لحاظ سیاسی و
اقتصادی منطقه ای بسیار مهم‌ورابط بین آسیا واروپا وبخصوص دروازهٔ
دریای مدیترانه محسوب میگردید ، وهرگاه شرق یا غرب بدان تسلط
می‌یافت برتری و موفقیت نصیب آن بود ، بزودی توجه مادها را بخود
معطوف داشت .

در این منطقه‌کشور ثروتمند وآباد لیدی قرار داشت ،که‌پیوسته
مورد نظرکشورهای توسعه طلب زمان چون آشور وحکومتهای یونان
بود . زمانیکه آشور مضمحل‌گردیدراه برای‌حمله به‌لیدی وسپس‌دست
یافتن بدریای‌مدیترانه ومجاورشدن با یونان متمدن و ثروتمند گشوده
شد . نقشه ای که بعدها کوروش هخامنشی آنرا دنبال کردوبه‌نتیجه

رسید ، در زمان مادها طرح ریزی گردیده بود . سرانجام هوخشترهطی جنگی طولانی موفق شد خود را تا رود هالیس (قزل ایرماق کنونی) در آسیای صغیر برساند و این رود مرز بین لیدی ودولت مادگردید[1] .

آشور واورارتو و اقوام آسیای صغیر دارای فرهنگ و تمدنی بسیار درخشان و ریشه دار بودند ، وروابطی که از همان ابتدای زندگی مادها در ایران بین ایشان برقرار گردید گذشته از آثار سیاسی و اقتصادی آثار بسیاری درساختن وپرداختن تمدن وفرهنگ این قوم پدید آورد . چه مادها که نحوهٔ زندگی قبیله ای داشتند خیلی زودتحت تأثیر همسایگان شهر نشین و متمدن خود قرار گرفتند ، واین نفوذ معنوی بقدری شدید بود که پس از مادها به سلسله های بعدی ایرانی منتقل گردید .

مادها در نحوهٔ اعتقادات خود از دین آشوریها ، بابلیها ،هوریها و عیلامی‌ها متأثر شده بودند . و سرانجام در این دوره ماشاهد ظهور زردشت و ایجاد دینی بزرگ بوسیلهٔ وی میباشیم که شاید بتوان گفت دین رسمی این حکومت گردید . ماد که میخواست در کنار دولتهای مقتدری چون آشور و اورارتو با حقوقی مساوی زندگی کند میبایست حکومتی واحد ومستحکم بوجود آورد وقدرتهای کوچک محلی را از بین ببرد .

برای این کارگذشته ازقدرت‌مادی میبایست متکی بقدرت‌معنوی

---

۱ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۶۱۷ و ۶۱۶ .

مستحکم وبزرگی نیز باشد . ظهور زردشت که خدای یگانه‌رامیپرستید وخدایان محلی کوچك و مقتدر دیگررا نفی میکرد ، بهترین سلاح معنوی حکومت ماد برای این منظور میتوانست باشد .

اولین فکر یگانه پرستی درجهان بوسیلهٔ زردشت عنوان گردید وباز برای اولین بار زردشت از معاد ، بقای روح مسألهٔ جبر واختیار و دوزخ وغیره گفتگو بمیان آورد ، و بعدها این مسائل درمذاهب دیگر شرق‌وغرب‌چون‌بودائی ، یهودی ، ومسیحی تأثیر نهاد . امستدمینویسد: «از همین زمان (هخامنشیان) فکر زردشتی دین خود را بدین جهانی ادا کرد . عقیدهٔ هستی پس از مرگ در ادیان دیگر سامی ومسیحی از زردشتی گرفته شد . اهریمن بصورت شیطان درآمد ، ورستاخیزمردگان وداوری باز پسین را که یهودیان گرفته بودند از طریق دین یهود به مسیحیت منتقل شد»[1]. مغان طبقهٔ روحانیانی که پس از ظهور زردشت نگاهبانان دین وی گشتند ، در غرب شناخته شده بودند ، و نخستین رساله‌ای که‌در بارهٔزردشت«مجوس(مغ)» نوشته‌شد، توسط کسانت[2] لیدیائی بوده است . بعدهاارسطو ودیگر شاگردان افلاطون به‌تعالیم مغان‌توجه بسیار مبذول‌داشتند ، ودر اواخر دوران اشاعهٔ فرهنگ وتمدن یونانی، تألیفات‌گوناگون‌مذهبی، فلسفی، وعرفانی‌که مربوط به‌تعالیم‌گنوستیکها وافلاطونیان وغیره‌بودتحت‌عنوان «تعلیمات مغان‌ـ‌مجوسان» و«تعلیمات

---

۱ - ص ۶۶

۲ - Xantus

زردشت» رواج یافته بود[1] .

ولی از طرفی دیگر دین زردشتی خود مخلوطی از اعتقادات و آئین‌های ابتدائی آریائی ، چون ستایش مظاهر طبیعت مانند آتش و روشنائی وغیره وقبل از آمدن آریائی‌ها دین ساکنان این سرزمین چون دین هوریان وتااندازه‌ای آشوریها بوده‌است . بخصوص تصاویر ابلیسان عجیب الخلقهٔ نیمه‌حیوان- نیمه‌انسان‌وابوالهولهای بالدار وحیوان تخیلی که بدن شیر وبال عقاب وسرشیر ویا شاهین داشته (گریفرن) و غیره در اساطیر هوریان بسیار رایج، واز خصوصیات آن کیش بوده است ؛ وبعدها همان جانوران عجیب الخلقه را میبینیم که در نقوش برجستهٔ شاهان هخامنشی مظهر دیوان معرفی شده‌اند ،که بوسیلهٔ مادی‌ها بآنها منتقل گشته است .[2]

زردشت در حدود شرق ایران و باختر مسافرتهای بسیار کرده و اغلب موطن وی‌را باختر وسیستان دانسته‌اند ، و امروزه معتقدند که اوستا درشرق (ناحیهٔ باختر) مدون گشته است .

گذشته ازافکار مذهبی، نحوهٔ زندگی مادی‌ها دربدو ورود بایران تحت تأثیر همسایگان غربی چون آشور وبابل ویاعیلامیها ، گوتی‌ها و لولوبیان قرارگرفته است . این شباهت‌را در هنر مادی‌ها نیز مشاهده

---

۱ ـ دیاکونف : ص ۴۶۲

۲ ـ دیاکونوف : ص ، ۴۵۶

میکنیم ؛ هرچندکه از این دوره نمونه‌های هنری بسیار ناچیزی دردست است . درچند نقش برجسته‌ای که برصخره‌ها ازاین عهد باقی است نفوذ هنری عیلام و آشور ولولوبیان را می بینیم که شایداستادانی ازاین نواحی بسرزمین ماد آورده شده بوده‌اند . در گنجینه‌های هنری سقز و اشیاء مفرغی لرستان نیز که هنری سکائی ومادی است ، نفوذ آشور بوضوح نمایان است . سکاها گذشته از هنر در زندگی سیاسی و فرهنگی این سلسله تأثیر بسیاری داشته‌اند، وخود مسأله‌ای برای حکومت مادی‌ها محسوب میشده‌اند . اقوام سکائی پس‌ازحملات‌غارتگرانهٔ خود از قفقاز تاسرحدات‌مصر وسواحل آسیای‌صغیر وهمسایه شدن بامادی‌ها وایجاد گرفتاریهای شدید برای آنان ، سرانجام تحت تابعیت این سلسله قرار گرفتند ، در لرستان ساکن شدند ودراین‌ناحیه بودکه فرهنگ وتمدن خویش‌را که نفوذی از فرهنگهای ملل خاور میانهٔ زمان خود داشت بمادی‌ها عرضه‌کردند .

از چگونگی روابط این‌دوره باشرق اطلاع صحیحی در دست نیست ، ولی این عدم اطلاع سبب نفی وجود ارتباط این سلسله باشرق نمیتواند باشد . زیرا حدود قلمرو مادی‌ها در شمال شرقی تا ناحیهٔ ماوراءالنهر ودرشرق ، خراسان یا سرزمین پارت وسیستان وبلوچستان بوده است . همین توسعهٔ قلمرو و تماس بامالك شرقی و وجود روابط بازرگانی باآن ممالك وهند ، سبب هم بستگی‌های فرهنگی و تمدنی میشده است که نتیجهٔ آنرا بخصوص در افکار مذهبی این دوره مشاهده

می‌کنیم . در اوستا اشاراتی بنواحی شمال هند شده است ؛ و متقابلا در ریگ‌ودا یکی از کتب مقدس هندیان ، دربارهٔ ایران اشاراتی مییابیم.

درکتاب گزنفون [۱] (سیروپدی) راجع به‌آمدن سفرائی از هند به دربار مادها روایتی ذکر شده است ، که چگونگی‌آن بدرستی برما معلوم نیست [۲]

۱ - Xenophon

۲ ـ رك . مقالهٔ روابط ایران‌وهند درعهدباستان: نوشته دکترآذری، مجملهٔ بررسی‌های تاریخی ، سال‌ششم ، شمارهٔ ۴ ، ص ۱۱۶ .

دورهٔ هخامنشی

روابط فرهنگی شرق وغرب باتشکیل شاهنشاهی هخامنشی وارد مرحله‌ای تازه‌می گردد، وباگسترش وبسط این امپراطوری توسعه‌مییابد. در این دوره است که برای اولین بار بین آسیا واروپاکه دررأس آن ایران ودر رأس این دیگر یونان قرار داشته ، اصطکاك حاصل میشود ، وایران با دست یافتن بدریای مدیترانه ، وقدم نهادن در خاك یونان ، تفوق و برتری شرقرا بر غرب محرز میسازد .

یونان این زمان ، درعصر طلائی تمدن وفرهنگ خویش زندگی میکند ، که ایران از این فرهنگ بهره‌ها میگیرد ، و سبب نشر آن در دنیا میشود .

شاهنشاهی هخامنشی با در دست داشتن ممالکی چون مصر ، بابل ، لیدی ، باختر ، ماوراء النهر و قسمتی از هند ، سراسر دنیای متمدن شرق را در این روابط سهیم میسازد ، و شوش پایتخت ایران ، مرکز و قلب جهان میگردد ؛ در حالیکه این شهر خود تاریخی چهار

هزار ساله را پشت سر گذاشته ، و عصارهٔ فرهنگهای دنیای کهن ، چون سومر ، اکد ، بابل ، آشور ، ومصر ، وهند را در خود جای داده است. در این دوره دانشمندان ، علما ، و متفکران چهار گوشهٔ جهان بدان روی میآوردند ، و افکار و اندیشه های حال و گذشته در این مرکز با یکدیگر برخورد میکرد، واز آن‌میان تحولات جدیدعلمی وفرهنگی بظهور میرسید ،که‌سراسر دنیارا ازپرتو خود روشنی وگرمی میبخشید.

شاهنشاهان اولیهٔ هخامنشی سعی بسیار داشتند که ممالك و ایالات تشکیل دهندهٔ امپراطوری در آداب ، وسنن ، ومذاهب ، زبانها، و خلاصه فرهنگ و تمدن خویش باقی بمانند ، تا با راحتی خیال و بدون خشم وکینه از حکومت ، تحت تابعیت‌آن قرار گیرند . از اینرو بسیاری از ملل شرق و غرب در ساختن فرهنگ و تمدن هخامنشی سهیم و شریك بوده‌اند . در ویرانه‌های کاخ شوش ، که ساختهٔ داریوش است ، کتیبه‌ای بدست آمده که در این باره بسیار پر معنا است ، و ما قسمتی ازآنرا نقل میکنیم . پس‌از مقدمه چنین آمده است: « ... حفر زمین و انباشتن محل آن با ریگ درشت ، و قالب گیری آجر ، کار بابلیان بود ،که آنرا انجام دادند . چوب سدر را ازکوه موسوم به جبل لبنان آوردند . قوم آشور آنرا تا بابل (آورده‌اند) و از بابل تا شوش، کاریان و ایونیان آنرا حمل کردند . چوب میش مکن از گنداره و کرمان حمل شد . طلائی که در اینجا بکار رفته از سادرس وبلخ آورده

شده . سنگ لاجورد وعقیق را که دراینجا استعمال شده ، از خوارزم آورده‌اند . نقره و مس که در اینجا بکار برده‌اند ، از مصر آورده شده . تزئیناتی که دیوارها را مزین داشته‌اند ، از ایونیه آورده شده . عاجی که بکار رفته از حبشه ، هند ، و رخج ، حمل شده . ستونهای سنگی‌که اینجا کار گذاشته شده ، از شهری بنام ابیردوش در عیلام آورده شده . هنرمندانی که سنگ را حجاری کرده‌اند ، ایونیان و ساردیان بودند. زرگرانی که طلا را کار کرده‌اند ، مادی و مصری بودند . کسانیکه ترصیع کرده‌اند ، از مردم ساردس و مصریان بودند . آنان‌که آجرهای مینائی (با تصاویر) ساخته‌اند ، بابلی بودند . مردانی که دیوارها را تزئین نموده‌اند ، مادی ومصری بودند . اینجا در شوش ، دستور ساختن ساختمانی با شکوه داده شد ، و آن بطرزی عالی تحقق یافت . . . . »[1] و آنچه‌که متعلق بخود هخامنشیان است هنر ایشان در تلفیق ، وایجاد هماهنگی در سبکها ، و نهادن اصالت قومی و ملی در آن میباشد . گیرشمن می‌گوید : « هرچه‌که از خارج آمده دوباره گداخته ، مبدل ، بهم پیوسته ، و متعادل گردیده ، و تشکیل هنری جدید داده است »[2] ، که دیگر شباهتی بهیچ یك از سبکهای ممالك دیگر ندارد ، و خاص هخامنشیان است .

در این دوره ، در انواع علوم ، چون نجوم ، هندسه ، ریاضیات ،

---

۱ ـ نقل از کتاب ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۸۴ ، ۱۵۸ .

۲ ـ ص ، ۱۴۶ .

فلسفه، حکمت، و طب و غیره تحولی شگرف پدید آمد. دانشمندان و متفکرین یونانی، هندی، بابلی، و مصری، بر سر این چهار راه از افکار یکدیگر با خبر گشتند، و توانستند نظریات خود را تکمیل سازند. دموکریت[1] عالم یونانی که دست بسفری طولانی زد، اولین دانشمند یونانی است که از بابل، مهد دانشهای زمان دیدن کرد. وی علاوه بر بابل از مصر و اغلب ایالات شرقی کنار دریای مدیترانه، و خلاصه ایالات تابع هخامنشی دیدار کرد، و شاید به هند نیز سفری کرده باشد. این سفر در تمام فرضیات وکشفیات علمی او تأثیر مستقیم داشته است.

هکاته[2] اهل میله که اولین تاریخ نویس، حتی قبل از هرودت میباشد، از گردشهای خویش در امپراطوری هخامنشی، اطلاعات گرانبهائی بدست آورده است. اولین پزشک یونانی که بایران آمد، دموسدس[3] بود که در جنگ داریوش بایونان به‌اسارت این پادشاه در آمد، و پس از مدتی اقامت در ایران به‌وطن خود بازگشت، و تجربیات فراوانی با خود به‌ارمغان‌برد. پس ازداریوش پزشکان متعدد دیگری به‌این سرزمین‌آمدند، که معروفترین آنان کتزیاس[4] پزشک و مورخ معروف میباشد، که مدتی در دربار اردشیر اول میزیست و

۱ - Democrites

۲ - Hécaté

۳ - Démosdes

۴ - Ctesias

اطلاعات بسیار جالبی از این‌سرزمین در تواریخ خودگرد آورده است ، که یکی از منابع مهم مارا برای تاریخ هخامنشی تشکیل میدهد .

همچنین پزشکان مصری نیز توسط یکی از یونانیان بدربار داریوش راه یافته بودند . گزنفون[1] که دررأس سپاهیان یونانی بخدمت کوروش صغیر درآمد ، پس‌از مرگ‌کوروش با گذشتن از غرب ایران ، بسرزمین خویش بازگشت ، و با خود اطلاعات فراوانی از ایران به یونان برد ، که نتیجه‌اش کتاب معروف « بازگشت ده هزارنفری » میباشد که در وضع آیندهٔ دو مملکت تأثیر بسیار گذاشت ، و یونانیان را از امور داخلی ایران بخوبی آگاه گردانید . در اثر دیگر وی بنام « سیروپدی[2] » طرز تربیت ، و زندگی نجیب زادگان ایرانی و آداب و رسوم آنان شرح داده شده ؛ که ضمن آن گزنفون میخواسته برای یونانیان چگونگی صفات عالی و درس‌خوب‌زیستن راتشریح کند ، و برای اینکار ایده‌آل خود را کوروش انتخاب کرده ، و قهرمان کتاب قرار داده است . داریوش زمانیکه قسمتی از هند را تا رود سند فتح کرد ، تصمیم گرفت که اقیانوس هند را به‌بحراحمر ، و سپس دریای مدیترانه متصل سازد ، تا به‌این ترتیب اقصی نقاط متصرفات شرقی بمتصرفات غربی از راه آب نیز به پیوندد ؛ که‌البته دراین نقشه‌مقاصد سیاسی ، و اقتصادی وسیع و مهمی منظور گشته بود . از اینرو هیئتی

۱ - Xenophon

۲ - Ciropédie

دریانورد را بریاست شخصی بنام اسکیلاکس[1] که یونانی بود، مأمور ساخت تا با کشتی ازرود سندبراه افتد، وپس از عبور از اقیانوس‌هند، و خلیج فارس، بمنتهما الیه بحر احمر در مصر برسد. این نقشه عملی شد، و بدنبال آن طرح حفر ترعه‌ای در آن‌نقطه‌کشیده شد، تا بحر احمر برود نیل متصل گردد. عملیات ساختمانی شروع گردید، و امروزه پنج سنگ بزرگ از جنس خارای سرخ رنگ در آنجا وجود دارد، و نوشته‌ای بسه زبان، بخط میخی برآن حک گردیده است، باین قرار: «من پارسی‌ام. از پارس مصر را گرفتم. من فرمان کندن این جوی را داده‌ام، از رودی بنام پیراوه (نیل) که در مصر روان است، بدریائی که از پارس آید. سپس این جوی کنده شد، چنانکه فرمان دادم، و ناوها آیند از مصر از میان این جوی به پارس، چنانکه فرمان‌مراکام‌بود»[2]. این اسکیلاکس‌که درقلمرو امپراطوری سفری طولانی کرده، و تجربیاتی آموخته، و دیدنیهای فراوان دیده بود، پس از پایان سفر خود کتابی بنام «پرپیلوس» نگاشت، و آن نخستین اثر معتبری بود که غربیهارادربارهٔ مردمان شرق آگاه میکرد، و مآخذی برای جغرافی نویسان، و مورخین آینده گردید[3].

اصولا ما بهترین اطلاعات را در بارهٔ ایران هخامنشی، از روی نوشته‌های مورخین و جغرافی دانان یونانی بدست می‌آوریم.

---

۱ ـ **Scglax**

۲ ـ امستد: ص ۱۹۸

۳ ـ امستد: ص ۱۹۶.

در تماسهائی که همواره بین دو مملکت وجود داشت، ایران در ادبیات یونانی این‌دوره‌نیز تأثیر بسیار گذاشته است. در نمایشنامه‌ها و نوشته‌های یونانی این اثر را می‌یابیم که مهمترین نمونهٔ آن، نمایشنامهٔ «ایرانیان» اثر اشیل[1] است.

گذشته از یونان درهند نیز اثر تمدنی‌وفرهنگی‌ایران‌این‌زمان را مشاهده میکنیم.

گزنفون درکتاب خود از روابط کورش باهند روایاتی دارد.

هنگامیکه داریوش دراین سرزمین تاحدود سند پیش رفت، روابط فرهنگی ایران وهند، وارد مرحله‌ای تازه‌وخاص گردید. وی در دو کتیبهٔ‌خود، یکی درتخت جمشید، و دیگری در نقش رستم، از هند نام میبرد، و این سرزمین را یکی از ۲۴ استان زیر فرمان خود میخواند.

ازآن‌پس درهمهٔ جنگها افراد هندی جزء سپاه‌ایران هخامنشی بوده‌اند. در جنگ خشایارشا بایونان، هندیان در حالیکه لباسهائی پنبه‌ای، وکمانهائی از نی، وتیرهائی که انتهایش به‌آهن نوک تیزختم میشد، داشته‌اند، درحرکت بوده‌اند.

پس‌از خشایارشا بتدریج نفوذ سیاسی ایران هخامنشی در هند رو بضعف گذاشت و حکومتهای متعددی تحت ریاست سلاطین محلّی جای آنرا گرفت؛ ولی نفوذ فرهنگی دو طرف دریکدیگر، همچنان قدرت سابق خود راحفظ کرد.

Eschiles – ۱

درهند غربی نفوذ معماری ایرانی کاملاً مشهود است [1]. دکتر هرمان‌گوئتز [2]، خاورشناس آلمانی، که‌سالها بعنوان موزه‌دار درهند اقامت داشته است، درهمین زمینه مطالعاتی دارد، که قسمت کوچکی ازآنرا بعنوان نمونه نقل میکنیم:

«هنرمندان موریا بی‌شك مرهون هنر هخامنشی بوده‌اند؛ و باحتمال‌قوی معماران، وسنگتراشان‌ایرانی، که‌پس‌از ویرانی دستگاه هخامنشی بدربار پاتالی پوترا [3] پناهنده شدند، بانی سبك جدید معماری بوده‌اند. زیرا درآن‌زمان بناهای عظیم‌سنگی وحجاری عمده در هندوستان چیز تازه درآمدی بود، و این هنرمندان برای آن کار استخدام شدند. ولی سرمشقهای هخامنشی کاملاً بنده‌وار تقلید نشد، بلکه شکلهای هنری موجود در هند راکه فقط باتوجه به سنن هندی میتوان فهمید، تغییر دادند» [4].

رالف لینتون نیز، در کتاب خود بنام «سیر تمدن» در این باره میگوید: «باغلب‌احتمال دراثر تمدن ایرانی بودکه الگوهای تشکیلات سیاسی، وحتی‌مفهوم سازمان امپراطوری‌درشبه جزیرهٔ هند قدم بعرصهٔ وجود گذاشت .... در انتهای تسلط ایرانیان بهند، بجای پادشاهیهای قبیله‌ای، درهند مرکزی به تقلید از امپراطوری ایران، کشورهای نیرومند، ووسیع بوجود آمد. همچنین در آثار امپراطوری موریاها

۱ ــ مقالهٔ مقالهٔ روابط ایران وهند درعهد باستان، ص ۱۲۰

۲ ــ **Hermann Goetz**

۳ ــ **Pâtâli-Putrâ**، پایتخت‌موریاها

۴ ــ میراث‌ایران: ص۱۴۹، ۱۵۰

واقع درشمال غربی هندوستان، نفوذ هنر و تمدن ایرانی، کاملاً نمایان بود»[1].

درسالهای اخیر نیز اکتشافات تازه ، نفوذ هنری معماری هخامنشیان را درمنطقهٔ سند وپنجاب محرز میسازد .

درایالت بهار ، در ناحیهٔ راجیگر کاوشهای تازه‌ای شده، و طی آن مقداری زیور آلات ، وجواهراتی که شبیه بآثار دورهٔ هخامنشی ومتعلق بقرن ۴ ق . م . است بدست آمده ،که مسلم میدارد جماعتی ازایرانیان در دورهٔ حملهٔ اسکندر یاگریخته وبهند رفته‌اند ، ویادربین سپاهیان او باین منطقه واردشده‌اند ، ودر نتیجه هنرهای دستی خود رابهند برده‌اند. پس ازفتوحات اسکندر روابط ایران وهند بیش ازپیش نزدیك شد .

دراوایل دورهٔ سلوکی شخصی یونانی بنام مگاستنس[2] ، بعنوان سفیر بهند رفت ودرشهر پاتالی پوترا بحضور پادشاه موریا باریافت .

از این شخص سفر نامه‌ای باقی مانده ، که از ترقیات هندیها بشگفتی یاد میکند .

دراین سفر نامه ازبناهای هخامنشیان وموریاها ، وتفاوتهای آنها نیز ذکری رفته است : « پایتخت چاندرا گوپتا[3] ، یعنی پاتالی پوترا ، نُه میل طول و دومیل عرض دارد . کاخ پادشاه از چوب ساخته شده ، ولی خیلی بهتر از اقامتگاه‌های شاهی موجود درشوش میباشد ، و فقط کاخهای پرسپولیس (تخت جمشید) برتراز آنست »[4] .

---

۱ ـ نقل از کتاب تاریخ اجتماعی ایران : تألیف مرتضی راوندی . ص ۲۴۸ .

۲ ـ **Megasthénes**

۳ ـ **Cândrâ - Gopâ**

۴ ـ نقل از مقالهٔ آقای آذری : روابط ایران وهند درعهد باستان : ص ۱۲۱ ، ۱۲۶ .

این تماسهای فرهنگی از طریق بازرگانی افزون میگردید، چه ایران خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم و بصورت واسطه، روابط تجارتی بسیار مستحکمی با این سرزمین داشته است.

در زمان هخامنشیان دین نیز مانند سایر شئون فرهنگی حالتی خاص داشته است: باین معنی که ادیان ملل گوناگون، و ادیان ایرانی در یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. در دوران اولیهٔ حکومت هخامنشیان، اهورامزدا بزرگترین، و بالاترین خدایان بوده، ولی بغان و خدایان دیگری نیز مانند مظاهر خورشید، آب، زمین، باد، آتش و غیره وجود داشتند. لیکن از زمان اردشیر دوم، خدایان درجهٔ دوم دیگری همردیف اهورا مزدا گشتند، که عبارتند از میترا و آناهیتا. میترا اهمیت فوق‌العاده داشت. برای او قربانی ونذر میکردند، ودر جنگها از وی یاری میخواستند. برای آناهیتا معابد بسیار میساختند، و از این ربة‌النوع مجسمه‌های فراوانی در اغلب نقاط امپراطوری یافت‌شده است. ساختن مجسمهٔ آناهیتا که از زمان اردشیر معمول گردیده، بتقلید ادیان بابلی و یونانی که خدایان خود را مجسم می‌کرده‌اند، صورت گرفته است[1]. در این زمان دین مزدیسنا به‌کاپادوکیه، وسایر ایالات آسیای صغیر، و ارمنستان برده شد.

اردشیر دوم برای آناهیتا معابدی در بابل، دمشق، باختر وسارد برپا ساخت. اسنادی از بابل یافت شده‌که در زمان وی خدایان بیگانه

---

۱ ــ ایران از آغاز تا اسلام: ص ۱۷۸، ۲۷۸.

از جمله میترا را می‌پرستیده‌اند ، وسریانی‌ها نام‌بغ پارسی را بر خود می‌گذاشته‌اند[1] . در این دوره مهر پرستی از ایران به کاپادو کیه ، و کیلیکیه ، در آسیای صغیر رفت ، و بعدها از آن طریق ، بتمام اروپا منتقل گردید . همانگونه که ذکر شد تأثیر ادیان غیر ایرانی را نیز در این دوره مشاهده می‌کنیم .

آئین سه‌گانه‌پرستی راکه‌بعدها دراغلب مذاهب مشاهده می‌کنیم، در مصر نیز وجود داشته ،که ازمیان خدایان متعددآنان ازهمه مهمتر خدای خورشید ، و بعد خواهرش ، و سومی پسر آندو میباشد ،که در کار وی شریك‌اند . گذشته ازآن ، آتش در نزد همهٔ ملل مقدس بوده، و نه تنهاً در ایران بلکه در یونان و سپس روم نیز همهٔ خانواده‌ها میبایستی در پرستشگاه خانوادگی آتشی راکه پیوسته روشن بود، نگاه دارند[2] .

پس ازآنکه هخامنشیان با یونانیان تماس‌یافتند خدایان ایشان نیز باین سرزمین راه یافت . یونانیان محل تولد دیونیزوس[3] خدای شراب و آبها را در شهر نسای کرمانشاه دانسته‌اند ، و بعدها برای او دراین ناحیه معابدی برپا داشته‌اند[4] . مذهب ودای هند بادین زردشت وجوه مشترك دارند ، و زبان سانسکریت ودائی به‌زبان اوستائی بسیار

---

۱ ـ امستد : ص ۶۳۴ ، ۶۳۵ . ۲ ـ سایکس : ص ۳۴ .

۳ ـ Dionisos ۴ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۲۷۶ .

شبیه است .کوروش برای زئوس[1] خدای خدایان یونان قربانی میکرد، و پس از فتح بابل بنا به‌رسوم معمول شاهان بابلی ، وبا تشریفات خاص مذهبی ایشان ، در حالیکه دست خودرا بر دست بعل[2] خدای خدایان بابلیها نهاده است ، تاجگذاری کرد ، و برای این خدا قربانی داد .

مذهب یهود در این دوره وضعی خاص داشته است ، و هیچگاه یهودیان مانند این عهد در ایران آرامش خیال نداشته‌اند . کوروش پس از فتح بابل اسرای یهودی را که از مدتی پیش در این سرزمین میزیستند ، به فلسطین باز گردانید ، و با آنان هیئتهای ایرانی روانه ساخت ، تادر ساختمان وتجدید بنای معابد ، و ویرانه‌های سرزمینشان کمک‌کنند . باین ترتیب گذشته ازعطوفت انسانی، نقشهٔ سیاسی عظیمی راعملی ساخت، وآن تسخیر معنوی‌فلسطین بودکه میتوانست مهمترین پایگاه وگذرگاه سپاهیان پارسی برای تصرف مصر باشد .[3] ازآن تاریخ یهودیان در دستگاه هخامنشیان وارد شدند ، و بمقامات بالا رسیدند . چنانکه مردخای یکی از بزرگان دین یهود ، از نزدیکان خشایارشا محسوب میشد ، و در تورات آمده است که : « مردخای یهود بعد از اخشورش پادشاه ، شخص دوم بود »،[4] ویکی ازهمسران این شاه بزرگ

۱ – Zeus   ۲ – Ba'al

۳ – رك . مقالهٔ کوروش در روایات شرقی : نوشته نگارنده در مجلهٔ یغما ، شماره‌های شهریور ، آبان ، آذر ، دی ۱۳۴۷ .

۴ – کتاب استر ، ۱۰ .

که بسیار مورد علاقهٔ وی بود، زنی یهودی بنام استر، و از خویشان مردخای بود، که هردو درحفظ منافع یهودیان سعی فراوان داشته‌اند.

خط وزبان نیز دراین دوره سرنوشتی چون دین دارد. در ابتدا پارسی باستان که محتملا بزمان چیش پیش[1] میرسید، با خط میخی نوشته میشده، ولی زمانیکه حکومت هخامنشی تبدیل به شاهنشاهی میگردد دیگر خط میخی، و زبان پارسی باستان نمیتواند جوابگوی مقتضیات زمان باشد. خط و زبانی لازم است که بتواند حوائج تمام ایالات شاهنشاهی از مصر گرفته تا هند، و از قفقاز تا خلیج فارس را برآورده سازد. زبان آرامی که از مدتها پیش بسیار توسعه یافته بود، و در بین ملل خاورمیانه رواج داشت، میتوانست این احتیاج را برای احکامی که از مرکز صادر میگردید، ودر زمینهٔ تجارتهای بین المللی، وحل وفصل دعاوی برآورد. ازاینرو درعهد هخامنشیان، زبان آرامی، زبان بین المللی گردید، و منشیان دیوان نامه‌های خود را بدان تنظیم میکردند. زبان آرامی بوسیلهٔ هخامنشیان به‌هند نیز رفت، ودر آنجا زبان خرشتی[2] که قدیمترین الفبای هندی شناخته شده میباشد، تحت نفوذ زبان مزبور توسعه یافت.[3] در زبان سانسکریت که زبانی آریائی وهندی‌است، شباهتهای فراوانی با پارسی‌باستان واوستائی مشاهده‌میشود.

درکتیبه‌هائی که از شاهان این‌سلسله باقی مانده، زبانهای بابلی، و عیلامی نیز مشاهده میشود.

---

۱ - **Chish - pish** سر سلسلهٔ دودمان هخامنشی.

۲ - **kharoshti** ۳ - ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۳۱.

دورهٔ اشکانی

سیر تحول فرهنگ این دوره از زمانی آغاز میشود که پس از حملهٔ اسکندر بشرق ، عمر امپراطوری هخامنشی بسر آمد ، و عصری جدید در سیاست ، اقتصاد وتمدن وفرهنگ دنیا آغاز گردید ، وایران نه‌تنها از لحاظ سیاسی ، بلکه از لحاظ فرهنگي وتمدنی ، تحت سلطهٔ غرب قرار گرفت . شدت این نفوذ معنوی در این سرزمین بحدی زیاد بودکه مدت دوقرن‌ونیم بطول انجامید تاایرانیان موفق‌شدند ریشه‌های آنرا برکنند ، و فرهنگی اصیل و ملی جایگزین آن سازند .

دورهٔ اسکندر ، و یك قرن پس از آن ، عهد تسلط‌کامل غرب بر شرق است . پس‌از آنکه یونان بر قسمت بزرگی از آسیا دست یافت ، سیل مهاجران یونانی بجانب شرق جاری شد ، ودر زمان‌حکومت‌سلو - کیان درایران شهرهای بزرگی ساخته شد ،که یونانیان را درخود جای داد ، و جامعهٔ ایرانی با عنصر یونانی ممزوج گردید . احساس میشود که سلو کیان در نشر فرهنگ خویش در این سرزمین ، اصرار بسیار

داشته‌اند، تا حکومت خویش را از لحاظ معنوی نیز استحکام بخشند.

زبان رسمی و دین رسمی زبان و دین یونانی شد، ادبیات و آداب و رسوم و نحوهٔ زندگی یونانی در شئون زندگی اجتماعی ایران رخنه کرد. هنر هخامنشی دچار رکود و سستی گردید، هنر یونانی نضج گرفت، و هنرمندان ایرانی تحت نفوذ کامل این هنر قرار گرفتند[1]. معهذا بنا بگفتهٔ گیرشمن[2]: «ایرانی نمیتوانست یونانی شود، و آرزومند بود که ایرانی بماند. او آنچه را که تمدن خارجی برای وی میآورد، میپذیرفت ولی نمیخواست در آن ذوب و یا حل شود. در نتیجه یونانی کردن ایران هر چند دامنه‌دار بنظر میرسید، بیش از آنکه در اعماق جامعه مؤثر شود، در سطح تأثیر کرده بود. در ماده و شکل موفق شده بود، ولی در روح تأثیر نکرده بود».

حکومت سلوکی بزودی رو بضعف و سستی گذاشت، و هنوز یك قرن از زندگی آن نگذشته بود که جای خود را بدولت اشکانی داد. پارتها زمانی بر ایران مسلط گردیدند که نفوذ معنوی یونان در جامعه ریشه‌های بسیار قوی دوانیده بود؛ بخصوص که در این عهد فرهنگ و تمدن ایران از دوجهت مورد مخاطرهٔ عنصر یونانی قرار گرفته بود: در شرق دولت یونانی باختر و در ایران حکومت سلوکی.

سلسلهٔ اشکانی در ابتدای کار روش رفق و مدارا را با عنصر یونانی

---

۱ – ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۸۰.

۲ – ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۸۳، ۲۸۴.

درپیش گرفت ، واز اینرو موردکینه ونفرت شدید ایرانیان وخاندانهای اصیل وکهن این سر زمین واقع شد . چه اینان آرزو داشتندکه هرچه زودتر اصالت ملی راکه در حال خفقان بسر میبرد بار دیگرزنده سازند. ولی باید به‌اشکانیان دراینمورد حق‌داد . زیرا اولا خودآنان نوع‌زندگی قبیله‌ای وکوچ نشینی داشتند ، واز مراکز تمدنی مهم زمان چون بین‌النهرین ، آسیای صغیر ، مصر ویونان بدور بودند ؛ وخلاصه درابتدای کار دارای فرهنگ وتمدنی قوی نبودند تابتوانند ریشهٔ تمدن یونان را بر کنند وفرهنگ وتمدن خودراجایگزین آن سازند . ثانیاً همانگونه که‌گفته شد نفوذ معنوی یونان بقدری شدید بودکه بآسانی نمیشد آنرا ریشه کن ساخت ، ومسلماً این کار احتیاج بمبارزه‌ای طولانی داشت . از اینرو میبینیم که شاهان اولیهٔ پارت خود را فیل‌هلن[1] یعنی دوستدار یونان خوانده‌اند ، وسکه‌های خود را بزبان یونانی ضرب زده‌اند ، و همچنان زبان ودین یونانی‌رابرسمیت پذیرفته‌اند؛ولی بتدریج‌زمانیکه نفوذ سیاسی یونان‌بکلی ازاین سرزمین رخت‌بربست ، وزمانیکه‌اشکانیان موفق بایجاد فرهنگ اصیل وخالص‌ولی تکامل نیافته گردیدند ، آنگاه بمبارزه‌ای پی‌گیرو طولانی برضد تمدن یونان پرداختند ، وسرانجام‌در زمان بلاش اول (۵۱ ـ ۷۸ م) در اواسط دوران این حکومت مشاهده میکنیم که موفق باحیاء تمدن ایران گشتند وزبان ودین ملی وخلاصه فرهنگ ملی برپایه‌ای استوار برقرار گردید ، وفرهنگ شرق از زیر

۱- Philhellènes

سلطهٔ غرب خارج شد.

در این دوره مسئلهٔ دین بسیار قابل توجه است. چه پارتها از مراکز اولیهٔ خود پرستش عناصر طبیعت را همراه آوردند و میتوان گفت که مذهب رسمی اشکانیان زردشتی نبود، بلکه دین رسمی را باید همان دنبالهٔ دین هخامنشی دانست. بخصوص در این زمان آناهیتا اهمیت فوق العاده داشته و معابد متعددی از آن در سراسر امپراطوری وجود داشته است. پرستش این ربة النوع که برابر با آتنا[1] و آرتمیس[2] یونانی بوده، درغرب بخصوص در یونان، لیدی، پنت، وکاپادوکیه یعنی سراسر آسیای صغیر وارمنستان رایج بوده است[3].

پرستش میترا در اواسط قرن اول قبل از میلاد بوسیلهٔ دزدان دریائی که اسیر پمپه[4] امپراطور روم شده، وهمچنین بوسیلهٔ سپاهیان رومی که باین آئین گرویده بودند، به روم برده شد و پس از گسترش در این مملکت بازهم توسط سپاهیان رومی بنواحی کنار رود رن[5] و دانوب رسید[6]. امروزه معابدی ازاین رب النوع در فرانسه، آلمان، انگلیس، رومانی وایتالیا کشف شده و تنها در اوستیای[7] روم هجده معبدمهر بدست آمده است. پس از آنکه دین مسیح در روم رسمی شد، ابتدا مسیحیان با مهرپرستان بمخالفت وشدت عمل برخاستند، ولی بتدریج با آنان بر سر

۱- Athena　۲- Arthemis

۳- ایران از آغاز تا اسلام: ص۳۱۹.

۴- Pompée　۵- Rhin

۶- ایران ازآغاز تا اسلام: ص ۳۲۰.　۷- Ostia

لطف آمدند ، وپیروان این‌دومذهب یکدیگر را «برادر» خطاب‌کردند واکنون نیز در دین مسیح بموارد گوناگونی از آئین مهر بر میخوریم و وجوه‌مشترکی درآن می‌یابیم .آئین‌میترا درهند نیز ازدورهٔ اشکانیان پیروان فراوانی یافت .

اصولاً پارتها ادیان‌ملل مغلوب را محترم میشمردند ، و هیچگاه اصرار نداشتند که دین خود را بایشان تحمیل کنند . خدایان خارجی نواحی غربی که جزء قلمرو شاهنشاهی اشکانی بود مورد قبول آنان قرار گرفت . یهودیان مانند زمان هخامنشیان مورد احترام وملاطفت حکومت بودند ، ونفوذمعنوی اشکانیان دربیت المقدس بسیار زیادبود. یهودیان در بین النهرین قدرت‌فراوان یافتند وموفق شدند افکار دینی خود را بیش از پیش در این منطقه‌بگسترانند . چون یهودیان ازطرف سلوکیان و رومیان مورد آزار واذیت بسیار قرار گرفته بودند ، معتقد شدند که مانند دوران هخامنشی تنها قدرتی که ممکن است ایشان را در مقابل بیگانگان‌حفظ وحراست‌کنند اشکانیان میباشند. هنگامیکه سواران پاکر (فرزند اُرد، اشك سیزدهم) ، بیت‌المقدس‌را اشغال‌کردند ، و حکومت جدیدیهودی را درآنجا برقرار ساختند، باشور وشعف مورد استقبال آنان قرار گرفتند .

گذشته از آن دین یهود در بابل توسعه یافت ودر حدود سال ۲۰ ق. م . دولت کوچکی از یهودیان‌دست نشاندهٔ اشکانی در سواحل‌فرات ایجاد شد که ۲۰ سال دوام یافت ، ودرسراسراین ناحیه حیات معنوی و

عقلانی قوم یهود که ازهرجارانده شده ودر منطقهٔ بین النهرین متمرکز شده بودند نفوذ یافت. همچنین در زمان شورش عظیم یهود در قرن‌دوم میلادی‌که سراسر نواحی شرقی دولت روم را فراگرفت، شورشیان‌مورد حمایت‌پارتیان‌واقع شدند[1]. ازاین موضوع یعنی‌حمایت‌فراوان‌اشکانیان از یهودیان یك مسألهٔ سیاسی‌استنتاج میشود وآن استفاده از این‌قدرت برای جلوگیری از تهاجم رومیان بمتصرفات اشکانی است، و بخصوص این مسأله را ایجاد حکومت کوچك محلی یهود در سرحدات ایران و روم بیش از پیش تأیید میکند.

جنگهای ایران وروم تأثیرمتقابلی‌درفرهنگ وتمدن دوممملکت نهاده است. در ابتدا روم از چگونگی وضع ایران اطلاعی نداشت، و توجه چندانی بدان نمیکرد، ولی پس از آغاز تماس بین دوحکومت، وبخصوص پس از شکست کراسوس[2] (۵۳ ق.م) غرب توجه کامل خودرا بشرق معطوف داشت، وزمانی این تماس نزدیکتر و بیشتر گردید که اشکانیان سوریه یعنی دروازهٔ غرب را اشغال‌کردند. از این زمان‌ببعد شرق در ادبیات غرب وارد گردید، و در نظم و نثر این دوره راجع به پارتها و کشورشان اشارات فراوانی‌شده‌است. نمایشنامه‌ها وحماسه‌هائی در بارهٔ ایشان از قبیل وصف کمانداران پارتی، حیله‌های جنگی، و خلاصه نحوهٔ زندگی آنان نگاشته شده است.

۱– ایران ازآغاز تا اسلام: ص۲۲۳.

۲– **Crasus**

آثارهوارس[۱] اوید[۲] وپراپرتیوس[۳] شاعران رومی پراست ازگفتگو در بارهٔ شرق . از منظومهٔ ژوونال[۴] چنین مستفاد میشودکه بعداز جلوس هادریان[۵] بتخت سلطنت ، تمایل بوقایع وحوادث ممالك شرق درروم رواج کامل داشته است ، وبعدها حتی بعضی از نویسندگان عصر مسیحیت نیز مانند ژروم[۶] ازپارتها یاد کرده‌اند[۷].

نیلسون دوبواز میگوید :[۸]« این سبك کلام یعنی گفتگو ازایران پارتی وبعداز آن ، واستعارات و اصطلاحات مربوط بآن ، تا اعصار بعد وحتی در ادبیات کلاسیك انگلستان راه یافته است . »

در مرزهای شرقی امپر اطوری اشکانی وضع نوعی دیگر بوده است . پارتها درهمان ابتدای زندگی سیاسی خود بادولت یونانی باختر همسایه‌شدند . بیشتر شهرت واهمیت این حکومت درتاریخ ازجهت فرهنگی و تمدنی است که موفق گردیدند نفوذفرهنگ هلنی را درشرق ایران ، هندوستان ، ایالات باختر ، وخلاصه سراسر آسیای مرکزی بگسترانند .

باختر اصطلاحاً بناحیه‌ای اطلاق میشده که‌از شمال محدودبوده به‌رود جیحون ، ازجنوب بکوهای‌هندوکش ، ازمشرق به‌ترکستان چین وازمغرب به‌خراسان . چگونگی تشکیل‌این‌حکومت چنین بوده که : هنگام حملهٔ اسکندر بشرق از جهت اهمیت سوق‌الجیشی و سیاسی و اقتصادی که این منطقه داشت پادگان مهمی از سپاهیان یونانی در آن

۱- Horace　۲- Ovide　۳- Prapertius

۴- Juvenal　۵- Hadrian　۶- Jèrome

۷- تاریخ سیاسی پارت : ص ۱۸۷،۱۸۹ .　۸- ص ، ۱۸۹ .

مستقر گردید تا از مرزهای شمال شرقی ایران و جاده‌های نظامی و بازرگانی خاوردور و هندوستان محافظت شود. پس از آنکه دولت سلوکی در ایران تشکیل شد و بتدریج رو بضعف و سستی گذاشت، فرماندهٔ این پادگان بنام دیودوت[1] از موقع استفاده کرد و تشکیل حکومت مستقلی را داد که برای دولت سلوکی بسیار گران تمام شد (سال ۲۵۰ ق.).

حکومت کوچك پارت در خراسان که در آن دوران در حال تأسیس و تکوین بود، از تجزیه‌ای که در دنیای یونانی شرق اتفاق افتاده بود بسیار استفاده کرد و موفق شد پایه‌های حکومت جوان خودرا مستحکم سازد. حکومت سلوکیان از جانب دو نیروی جوان و تازه نفس بمخاطره افتاده بود.

در این دوره از مسئله‌ای دیگر درشرق باید یاد کرد و آن وجود قبایل سکائی است که در قرن دوم قبل از میلاد از آسیای مرکزی به ایالات باختر و رخج و زرنگ حمله کردند، حکومت یونانی «باختر» را بسرزمین هند راندند، در این ناحیه تشکیل فرمانروائی‌ای دادند و زرنگ را مرکز خود قرار دادند. از آن پس این ناحیه سکستان و سپس سیستان نامیده‌شد. حکومت سکاها اززمان شاهنشاهی مهرداد دوم (۱۲۳ ق.م) خراجگذار دولت اشکانی گردید.

چندی پس از این واقعه مسألهٔ جدید دیگری درشرق نمودار گردید، وآن تأسیس حکومت مقتدر کوشان است. درحدود ۷۰ ق.م

---

۱ - **Diodotes**

دسته‌هائی ازاقوام زردنژاد آسیای‌مرکزی که‌ازآن‌میان قبایل‌یوئه‌چی [1] وطخار اهمیت بیشتری داشتند ، بسمت جنوب سرازیر شدند وبااشغال باختر وماوراءالنهر ودرهم کوبیدن حکومت سکائی تشکیل دولتی‌دادند که‌ازنیمهٔ قرن اول میلادی‌باپادشاه خود کوجولاکدفیزس [2] وارد تاریخ میشوند . این پادشاه پس از تصرف باختر از هندوکش گذشت ، ولایت کابل وقندهار را اشغال کرد ، ومرز کوشان راتارود سند رسانید .

سپس از سمت شرق حد خود را از طریق گرگان بدریای خزر رسانید ودر مرزهای شرقی با ایران اشکانی همسایه‌شد [3] .

قلمرو کوشانیها درزمان کنیشکای بزرگ [4] بمنتهای وسعت ، و حکومت آنان به‌اوج عظمت خود رسید . کوشان دراین دوره گذشته از ایران شرقی شامل حوضهٔ رود تاریم و ترکستان چین و شمال غربی هند تاسواحل رود گنگ بود .کنیشکا وجانشینان وی‌هند ثروتمند را برنواحی بیابانی‌ایران‌شرقی ترجیح‌میدادند ، وازاینرو سرحد دوکشور اشکانی وکوشانی تقریباً‌بخطی که‌امروز سرحد بین ایران و افغانستان است ، تثبیت شد .

درزمان‌این شاه بزرگ‌وپس‌ازآن‌بین‌کوشانی‌هاوپارتها جنگهائی اتفاق افتاد ولی کوشانی‌ها ازآن‌حدی که ذکر گردید هیچگاه در مرز

---

۱ – Yue - chi

۲ – Kujùla - Kadfizes

۳ ــ دکتر محمد جوادمشکور: تاریخ ایران‌باستان‌جلد ۱ ــص ۳۷۴، ۳۸۵

۴ – Kanishka

ایران پیشتر نیامدند.

دراثر این تماسها که شاید روابط بازرگانی آنرا تشدید میکرده، دین بودائی که دین رسمی کوشان محسوب میشد، بایران شرقی راه یافت، ومعابد بودائی متعددی درسراسر مشرق ایران برپاگردید [1].

علاوه برمردم عادی، چندتن از بزرگان و شاهزادگان اشکانی نیز باین دین گرویدند، وهم خویش را مصروف گسترش آن کردند.

گذشته از آنچه که گفتیم کوشانیها مدتی مدید برقسمتی از هند حکومت راندند، وازفرهنگ وتمدن این سرزمین بسیارمتأثرشدند وهمین موضوع سبب رواج فرهنگ هندی در شرق ایران شد که کوشان حکم رابطرا در این بین ایفا میکرد. بدین ترتیب مشاهده میشود که پس ازتأسیس حکومت کوشان درباختر، وراندهشدن یونانیان باختری به هند، فرهنگ و تمدن اقوام زرد نژاد آسیای مرکزی در منطقهٔ سرحدات شرقی ایران وارد گردید، و دراین دوره مشرق ایران مرکز تلاقی افکار یونانی، هندی، ایرانی، وکوشانی بود؛ که هریك دردیگری تأثیر داشته است.

ولی باین مسئله نیز بایدتوجه داشت که باوجود آشوبی که بعلت تهاجم اقوام مختلف درشرق پدید میآمد، ایالات این منطقه از آبادی فراوان بهرهمندبود، واین اقوام گونان آن قدرترا نداشتند که فرهنگ و تمدن بومی آنرا از بین ببرند.

۱ــ دکترمحمد جواد مشکور: تاریخ ایران باستان، ص۳۷۴، ۳۷۵

در این عهد روابط نزدیکی بین ایران اشکانی و چین مشاهده میشود : درحدود سال ۱۲۸ ق . م یکی از سیاحان معروف چینی بنام چانگ ـ کین [۱] بحدود باختر سفر کرده ، و یك سالی درنواحی شرقی رودجیحون که‌درآن‌زمان‌در تصرف‌سکاهابوده ، بسر برده‌وکمی‌بعد‌نخستین سفیر از جانب دربار چین بپایتخت اشکانیان آمده است [۲] .

درکتاب « شی ـ چی » [۳] دراین باره چنین مییابیم : « هنگامیکه برای نخستین بار سفیر چین به مملکت اشکانیان قدم گذاشت ، پادشاه برای استقبال از وی ۲۰ هزار نفر از سوار نظام را تا سرحد شرقی مملکت روانه ساخت . سفیرکه از آنجا تاپایتخت چندین‌هزارفرسنگ راه را طی کرد ، برسر راه از دهها شهر گذشت که جمعیت بسیارداشت. بعداز مراجعت به چین سفیری از ایران روانه شد تا چین را ببیند و دراین سفر با خود تخم مرغی بزرگ (که مسلماً متعلق به شتر مرغ بوده) و جادوگرانی برای هدیه برد » . [۴]

سپس در بارهٔ مملکت اشکانیان که چینیها آنرا « آن ـ هسی » [۵] میگفته‌اند ، چنین اظهار میکنند :

« اکثر مردم دهقانند ، بکار کشاورزی اشتغال دارند ، و برنج

---

۱ - Chang - kin

۲ - تاریخ سیاسی پارت : ص ۳۰ ، ۳۱

۳ - Shi - Chi (۱۴۵ - ۸۶ ق . م)

۴ - ج . ۱۲۳

۵ - An-hsi

و جو میکارند و شراب درست میکنند . این مملکت دارای صدها شهر قلعه دار بزرگ و کوچك است ، و از همهٔ ممالك بزرگتراست . سوداگران از ارابه و کشتی استفاده میکنند ، و به کشور های مجاور حتی تاچندین هزار فرسنگ میروند ،ودرکاربازرگانی مهارت فراوان‌دارند. از نقره سکه درست میکنند ؛ و از چینی‌ها طرز قالب گیری سلاح را آموخته‌اند »[۱] . بازدرمتنی دیگر چنین مییابیم : این مملکت‌جمعیت بسیار زیاد وارتشی قوی داردوازسایرممالك پررونق‌تراست . ازحدّ‌که حدّ غربی‌کشور اشکانی‌است ، بطرف جنوب دریانوردی میکنند »[۲].

اولین سفیری که بایران فرستاده شد ، و در بالا ذکر آن رفت ، شاید در دورهٔ مهرداد دوم باشدکه با احترام فراوان‌از وی وهمراهانش پذیرائی بعمل آمد .

ناگفته نماند که تجارت بین چین و ایران ، که ایجاد روابط فرهنگی و تمدنی را بین دو طرف بدنبال داشت ، خیلی پیشتر از این زمان شروع شده بود ؛ که بعدها بعلت تهاجم قبایل سکائی و سپس یوئه‌چی اینکار تا مدتی دچار وقفه گردید[۳] . ولی این روابط در زمان ساسانیان استحکام و رونق بسیار فراوانی یافت .

---

۱ - ج ۰ ۱۲۳

۲ - هو - هان - شو **Hu- Han-Shu** : ج ، ۱۱۸

۳ - این‌مطالب ازرسالهٔ‌تحقیقی آقای کوائچی‌هاندادانشجوی‌ژاپنی گروه تاریخ دانشکده ادبیات دربارهٔ «معرفی منابع‌چینی مربوط به ایران باستان » گرفته شده‌است . رك : مجلهٔ بررسی‌های تاریخی ،سال ششم، شماره‌های ۴و۵

دورهٔ ساسانی

هنگامیکه پس ازسقوط سلسلهٔ اشکانی ساسانیان زمام امور رادر دست گرفتند، رسالتی را که بعهدهٔ اشکانیان گذاشته شده بود، بخود منتقل ساختند، وآن ایستادگی وممانعت از تهاجم روم بشرق ازطرفی، و جلوگیری ازحملات اقوام زرد نژاد شرق بغرب ، از طرفی دیگربود که همین مسأله سبب حفظ فرهنگها و تمدنهای دو طرف از تهاجم یکدیگر بوده است ؛ و این کاری بود ، که همواره ایران از لحاظ موقع جغرافیائی خاص خود برعهده داشت .

در این دوره دنیا همچنان بین دو قدرت ایران در شرق و روم در غرب تقسیم شده بود ، و این دو برای بدست آوردن تفوق با یکدیگر درنبرد بودند . ساسانیان درابتدای کار باهمان مسائلی مواجه گردیدند که اشکانیان مدت چهار قرن ونیم با آن دست و پنجه نرم کرده بودند. روم و کوشان هردو با روی کار آمدن این سلسله مخالفت شدیدداشتند، و دلیل این مخالفت بسیار واضح است : اشکانیان که آخر عمر خودرا درضعف و سستی طی میکردند ، بیشتر مورد قبول دوحکومت توسعه

طلب همسایه بودند تادولت جوان و تازه نفس و قوی ، چون ساسانیان که خطر جدید و جدی برای همسایگان محسوب میشدند . بخصوص که اینان برعکس اشکانیان در ابتدا از پشتیبانی ملی نیز برخوردار بودند.

شاپور اول کار خودرا از شرق آغاز کرد ،وطی جنگهائی حکومت کوشان را منقرض ساخت ، واز آن پس کوشان یکی ازایالات تابع ایران محسوب گردید . شرح این فتح مهم در کتیبه‌ای که بر آتشگاه نقش رستم نقش گردیده ، آمده است و از آن چنین معلوم میگردد که سپاه شاپور ، پیشاور پایتخت زمستانی کوشانیان و درهٔ سند را فتح کرده و سپس از هندوکش گذشته ایالت بلخ را متصرف شده و از آن پس با عبور از جیحون به سمرقند و تا شکند رسیده است[1] .

با وجود از بین رفتن حکومت کوشان گرفتاری ایران ساسانی درشرق خاتمه نیافت . بدین معنی که اقوام زرد نژاد تازه نفس دیگری بنام هونهاکه از مساکن اولیهٔ خود واقع در دشتهای شمال روسیه بسمت جنوب رانده شده بودند ، و در زمان شاپور جزءِ سپاهیان وی محسوب میشدند ، و تابع حکومت مرکزی بودند ، پس از وی حملات خود را بخراسان آغاز کردند و نواحی شمالی خراسان را تا گرگان متصرف شدند . بخصوص قبایلی از آنان بنام کیداریان مزاحمتهای شدیدی برای نواحی شمال شرقی ایران فراهم آوردند ، و قسمتی از وقت وهمّ شاهان ساسانی پس از شاپور صرف از بین بردن آنان گردید .

۱ - ایران از آغاز تااسلام : ص ۳۴۹

سرانجام در اواسط حکومت ساسانیان ، هپتالیت‌ها[1] یاهیاطله در شرق جای کوشانیان را گرفتند ، وگرفتاری جدیدی برای ایران فراهم ساختند. این اقوام که ازایالت کانسوی چین[2] آمده بودند، به‌طخارستان که بتازگی بوسیلهٔ سپاهیان ساسانی از شرکیداریان خلاصی یافته بود ، هجوم آوردند . هپتالیتها درحدود سال ۴۵۰ میلادی بسرعت در شرق و شمال مملکت قدرت یافتند ، و ساسانیان که در جبهه های غرب با روم مشغول نبرد بودند دیگر توانائي آنرا نداشتند که جلوی‌این قوم‌جدید و تازه نفس را بگیرند[3] . در این زمان سلسلهٔ ساسانی دورهٔ بسیار بحرانی و خطرناکی را در زندگی سیاسی خود میگذرانید . میتوان گفت که ایران تقریباً دست نشاندهٔ هپتالیت ها شده بود . ساسانیان میبایستی بایشان خراج بپردازند ، وشاهزادگان خودرا بعنوان‌گروگان نزد ایشان فرستند . چنانکه پیروز ساسانی از جانب آنان بسلطنت رسید ، و هم بدست آنان درجنگی کشته شد ، وقبادفرزند وی نیزمدتی چون گروگان در دربار هپتالیت ها میزیست .

پس ازآنکه انوشیروان زمام امور را در دست گرفت ، وسلسلهٔ ساسانی تجدید قوائی کرد، وقدرت از دست رفته را بازیافت ، هپتالیت‌ها بطورقطع شکست خوردند ، و متصرفاتشان بین‌ایرانیان و ترکان آسیای

---

۱ - Heptalites

۲ - Kân-Sû

۳ - تاریخ ایران باستان : ص ۴۲۴

مرکزی که بتدریج حکومتهائی تشکیل داده ، و قدرتهائی را در آسیا بوجود آورده بودند ، تقسیم گردید ، و سرحد شرقی ایران در رود جیحون تثبیت شد . از آن پس تا آخر عمر ، ساسانیان در شرق با ترکان در تماس بودند .

ترکان حکومت خود را دراراضی واقع بین کوههای آلتائی ورود جیحون گسترش دادند ، وبزودی خطری شدیدتر ازهیاطله برای ایران بوجود آوردند . چنانکه انوشیروان که با حکومت جدید ترك معاهدهٔ صلحی منعقد ساخته بود ، برای تشدید مراتب این صلح ، دختر خاقان ترك بنام موکان خان [1] را بزنی گرفت . هرمز پسر انوشیروان که پس از وی بسلطنت رسید ، فرزند این زن ترك است [2] .

روابط ایران با روم که یکی ازمهمترین وقایع دوران ساسانیان راتشکیل میدهد ، درجنگهای آنان باید جستجو کرد ، که این جنگها از ابتدای روی کار آمدن این سلسله تا زمان سقوط آن ادامه داشت، ولی هیچگاه نتیجهٔ قطعی معلوم نگردید . زیرا گاهی فتح نصیب ایران، و زمانی از آن روم بود . درزمان شاپور اول ، و الرین [3] امپراطور روم طی جنگی عظیم اسیر گردید ، و قدرت شاپور بحدی رسید که خود را « شاهنشاه مغرب و مشرق » خواند ، یکی از سرداران پناهندهٔ رومی را امپراطور روم ساخت ، وقلمرو خویش را تا سوریه ودریای مدیترانه

---

۱ - Mùkân-Khân

۲ - کریستنسن : ص ۳۱۷ - ۳۱۸

۳ - Valerien

رسانید . بیاد بود این فتح دستور داد تا تصویر والرین راکه درزیرپای او بزانو افتاده ، وامپراطور منصوب از طرف شاپور را که درپیش وی ایستاده ، بطریق نقش برجسته درپنج نقطه برصخره های پارس حجاری کنند .

شاپور امپراطورروم راباهفتادهزار لژیونر رومی اسیر کرد ، وآنان رابایران فرستاد. این عده درشهرهائی که‌خودآنان طبق طرح اردوگاههای رومی بنا کردند ، استقرار یافتند . ایشان بعنوان متخصص ، معمار ، و مهندس ، درکارهای عظیم مانند بنای پل‌ها ، سدها و راهها ، بایرانیان کمك کردند ، و از خدمات آنان ایالت ثروتمند خوزستان فوایدبسیار برد ، که بعض از این آثار هنوز در زمان ما قابل استفاده است [۱] .

برعکس، زمانی میرسد که‌رومیها بداخل‌ایران راه‌یافته‌اند، واراضی سرحدی را اشغال کرده‌اند ، و حتی چند بار تیسفون در معرض خطر سقوط واقع شده‌است. درزمان نرسی (۲۹۳ ـ ۳۰۳م .) شکست سختی نصیب ایران شد ، وبجای رود فرات که مرز بین دومملکت بود ،دجله سرحد دوامپراطوری مقرر گردید ، و ایران امتیازات فراوانی را از دست داد . ولی در زمان خسرو انوشیروان (۵۷۸ ـ ۵۳۱ م .) و اوایل سلطنت خسرو پرویز ، ساسانیان بفتوحات بسیاری نائل آمدند . بدین معنی که سراسر آسیای صغیر ، و بدنبال آن سوریه ، و بیت المقدس فتح گردید. سپاهیان ایران از غزه گذشتند ، ومصر ، وحبشه رامتصرف

---

۱ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۵۹

شدند. هیچگاه شرق و غرب تااین حد با یکدیگر در تماس قرار نگرفته بودند. بخصوص که روم برای در دست داشتن راههای تجارتی شرق و بخصوص چین با اقوام آسیای مرکزی نیز در ارتباط بود. چون اغلب اتفاق میافتاد که از طریق ایران جاده های این منطقه بروی روم بسته میشد؛ ولی با وجود این تماسها وارتباطات، فرهنگ و تمدن ساسانی یکی از اصیل ترین نمونه های آن در تاریخ ایران میباشد. زیرا شاهنشاهی این سر-زمین بعهدهٔ سلسله‌ای گذاشته شده بود، که از اصیل‌ترین خاندانها بود، و از یکی از کهن ترین مراکز این سرزمین بپاخاسته بود، و خودرا با وجود ۶۰۰ سالی که از تاریخ هخامنشیان میگذشت، وارث این امپراطوری می‌دانست. ساسانیان سلسله‌ای تأسیس کردند که متکی به‌دین ملی و فرهنگ و تمدنی بود که درسراسر تاریخ طولانی ایران کم نظیر است.

درزمانیکه یونانیت بر سراسر ایران ریشه دوانیده بود، پارس سرزمین ساسانیان در اصالت ملی خود باقی ماند، و چون جزیره‌ای همچنان محفوظ بود. دراین ناحیه زبان، دین، و آداب ورسوم، دست نخورده حفظ گردید، و از همان ابتدای حکومت، فرهنگ و تمدن این دوره که پایه‌های آن درزمان اشکانیان ریخته‌شده بود، برمبنای اصالت ملی استوار گردید، و توانست فرهنگی جهانی گردد. گیرشمن دراین باره میگوید: «تمدن ساسانی تا اقیانوس اطلس پرتو افکن شد، و بصورت جریان جدید ایرانی - بودائی، به چین رسید. ادیانی که از ایران برخاستند، ودراروپا، وافریقا با آنها مبارزه‌شد، درصحاری آسیای

مرکزی نفوذ یافت »[1].

ایران همچنان چهار راه جهان و محل تلاقی افکار شرق وغرب. چون چین ، هند ، بین النهرین ، یونان ، روم ، ومصر بوده‌است . فلسفه حکمت ، نجوم ، ریاضی ، طب ، و خلاصه همهٔ علوم و هنرهای جهان که دراین سرزمین گردآمده بودند ، سبب تحولات شگرف فرهنگی ، و اختراعات و تکمیل علوم زمان گردید . همین موضوع سبب ورود مذاهب مختلف چون بودائی و مسیحی ، وسپس سبب ظهور ادیان جدید چون مانوی و مزدکی شد ، که هریك موجد انقلابی بزرگ ، خواه فکری ، و خواه سیاسی و اقتصادی ، در دورهٔ خود بوده است .

در زمان تأسیس سلسلهٔ ساسانی ، فارس با وجود پرستش اهورا- مزدا ، آئین آناهیتا را نیزهمچنان محترم‌داشته بود ، که خودخاندان ساسانی نگهبان معبد آناهیتای اصطخر ، مهمترین معبد این ربةالنوع درایران بوده‌اند ، و به پشتیبانی و اتکاء همین قدرت روحانی پایه های حکومت خویش را مستحکم ساختند . ولی پس از چندی سرانجام دین رسمی ، زردشتی گردید که بوسیلهٔ ساسانیان درنقاط مختلف‌جهان در شرق و غرب پراکنده شد . در آسیای صغیر و بین النهرین پیروان زردشت فراوان بودند ، و قباد ساسانی ایبریان یا گرجیان راکه‌عیسوی بودند ، مجبور بقبول این دین کرد ، و خلاصه تمام شاهان ساسانی‌سعی درنفوذدادن دین زردشت درارمنستان داشتند ،که هرچند دراین‌منطقه پیروان فراوان داشت ، ولی‌دین رسمی نبود .

---

۱ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۴۲۷

گسترش این آئین درشرق نیزاز طریق روابط سیاسی ،وبخصوص تجارتی صورت گرفت . زردشتیان از طریق ماوراء النهر و سپس حوزهٔ رود تاریم خودرا به سغد رسانیدند ، و در این منطقه نفوذ آئین زردشت بسیار فراوان گردید ،که سرانجام توسط سغدیها به چین راه یافت. نفوذ این دین رادرحوزهٔ رودتاریم بخصوص درقراشهر کنونی وقراخواجهٔ کنونی در حدود سالهای ۳۸۶ ـ ۵۳۴ م مشاهده میکنیم [۱]

مذهب زردشت درکتب چینی بنام « هسیئن ـ جیاو » [۲] مضبوط است ، و ما برای اولین بار درمتون چینی ، درکتاب « وئی ـ شو » ، در ضمن تعریف از شهر سمرقند به این کلمه برمیخوریم . در همین متن آمده است که :

« (مردم ایران) خدای آتش وخدای آسمان راپرستش میکنند.....».

درمتنی دیگر باز دراین باره چنین می بینیم : « مردم خدایان آسمان ، و زمین و آفتاب و آب و آتش و ماه را پرستش میکنند . اهالی مغرب زمین (منظور ممالك واقع درغرب چین است) کـه خدایان آتش و آسمان را میپرستند ، همه برای زیارت به مملکت ساسانیان میآیند، و فرائض این مذهب را فرا میگیرند ... » [۳]. درقرن ششم میلادی بقدری نفوذ زرشتی در چین شدت یافت که به دربار چین نیز رسید . ابتدا همسر

---

۱ ـ کوائچی هاندا : مذاهب ایران درچین : ص ۲۹

۲ ـ **Hsi'en-jiaw**

۳ ـ هسین ـ تنگ ـ شو : قسمت دوم . ج ۲۱۱

« هسوان ـ وو ـ تی »[1] خاقان چین (۵۰۰ ـ ۵۱۵ م .) بنام « مینگ ـ تائی ـ هو »[2] بدین زردشت گروید ، و سپس امپراطوران سلسلهٔ « پی ـ چی »[3] (۵۵۰ ـ ۵۷۷ م) و سلسلهٔ « پی ـ چو »[4] (۵۵۶ ـ ۵۸۱ م) نیز پیرو این مذهب شدند[5] . درقرن هفتم میلادی ، در دورهٔ سلطنت سلسلهٔ تنگ ، قدرت چین تا فلات پامیر رسیده بود ، و روابط تجارتی بین آسیای غربی و شرق دور رونق فراوان یافته ، و تجار بسیاری از مغرب فلات پامیر به چین میآمدند . حکومت تنگ ، سیاست جلب بازرگانان خارجی را درپیش گرفته و پیروان مذاهب بیگانه را درکار آزادگذاشته بود . بدین ترتیب پیروان مذهب زردشت از آزادی کامل برخوردار بودند ، و بتبلیغ و ترویج دین خود و ساختن آتشکده ها میپرداختند . درسال ۶۲۱ درشهر « چنگ ـ آن »[6] (سی ـ آن کنونی) آتشکده‌ای تأسیس شد ، و درهمان سال شغل ریاست آتشکده نیز بوجود آمدکه از آن پس بدست یکی از زردتشیان ایرانی نژاد سپرده شد .

درسال ۶۷۳ م . که فیروز ساسانی وپسرش نرسه به‌دربار تنگ پناهنده‌شدند ، سبب رونق بیش ازپیش این آئین درچین گردیدند ، بطوریکه چهار سال پس از آن تاریخ بنابخواستهٔ فیروز درهمان شهر آتشکدهٔ

۱ ـ Hsûan – wu – ti

۲ ـ Ming–taï–hu

۳ ـ pi–Ch'i

۴ ـ pi–Chou

۵ ـ آقای هاندا : « معرفی منابع چینی مربوط به ایران .... »

۶ ـ Ch'ang–an

دیگری نیز دایر شد. بطور کلی چهار آتشکدهٔ مهم در این شهروجود داشته است. این دورهٔ اوج رونق وقدرت دین زردشت درچین محسوب میشود. سرانجام درنیمهٔ دوم قرن نهم میلادی که در چین به پیروی از سیاستی خاص، نسبت بمذاهب بیگانه روش‌خشنی اتخاذ گردید؛ به‌پیروی از فرمان مشهورسال۸۴۵، دین زردشت نیز از این امر مستثنی نماند، و با ویران شدن مراکز وپراکنده شدن پیروان آن، لطمهٔ شدیدی باین دین وارد آمد.[۱]

از پدیده های فکری مهم این دوره ظهور مذهب مانی است که هم‌ازافکار شرق‌وغرب‌متأثرشده، وهم‌بشدت درشرق و غرب تأثیرگذاشته است. مانی ازبابل بپاخاست‌که‌مسلماً افکار بین‌النهرینی در اوبی‌تاثیر نبوده است. گذشته از آن اثراتی شدید از مذاهب بودائی، عیسوی، و زردشتی دردین او میبابیم. درمانویت بنوعی تثلیث برمیخوریم که در «پدر عظمت، انسان اول، و مادر زندگانی» خلاصه میشود، ومیتوان آنرا تشبیه به «اب و ابن، و روح القدس» عیسویان کرد. همچنین درقسمتهای مختلف‌کتب مانی، قطعاتی از انجیل نقل شده‌است. شاید بتوان گفت که عقیده به تناسخ را مانی ازهندیان بودائی‌گرفته باشد[۲]. مبنای دین وی‌که بردواصل نور وظلمت، وخیر وشراست، اززردشتی گرفته شده.

۱ – آقای هاندا: مذاهب ایرانی درچین: ص ۴۰، ۴۱

۲ – کریستنسن: ص ۲۱۹، ۲۲۳

همین موضوع یعنی دربرداشتن افکار عیسوی ، زردشتی ، و بودائی ، توجه شاپور اول را باین دین معطوف داشت. آنرا پذیرفت وجنبهٔ رسمی بدان بخشید . زیرا امپراطوری ساسانی تازه تشکیل شده بود . اقوام و ملل گوناگون شرق‌وغرب تحت تسلط یك قدرت واحد در آمده بودند، و حکومت علاوه برقدرت مادّی احتیاج به نیروئی‌روحانی داشت ، تاازطریق معنوی نیز بتواند برسراسرامپراطوری مسلط گردد، وملل گوناگون را تحت سلطه آورد . دین مانی این خواسته را عملی میساخت ، و از اینرو ، واز لحاظ سیاسی مورد توجه فراوان واقع شد . چون دینی قوی و مستحکم بود ، باوجود اینکه بعد ها در اثر مخالفت شدید روحانیان زردشتی ونفوذ فراوان ایشان درسیاست و جامعه ، مانی کشته شد ، وپیروانش پراکنده گردیدند ، این دین درسراسر دنیای آن‌زمان از چین گرفته تا افریقا منتشر گردید ، و اثر فرهنگی عمیقی درجهان برجای نهاد .

چگونگی‌پراکندگی‌مانویان‌چنین‌بودکه‌عده‌ای به‌مشرق‌مهاجرت کردند ، و دسته‌ای از آن میان درچین ، و دسته‌ای درسغد و سرزمین ایغورها مسکن گرفتند ، وسرانجام مانویان شرقی بتدریج ارتباط‌خود را با همکیشان غربی قطع کردند ، و فرقهٔ مستقلی تشکیل دادند .

درمنابع چینی می‌یابیم که درحدود ۶۹۴ میلادی این مذهب به چین راه یافت ، و روحانیان این آئین شروع بترویج و تبلیغ سریع کردند ، وکتب مقدس خودرا به‌چینی ترجمهٔ نمودند ، و سرانجام‌موفق

شدند تعداد بسیاری ازچینی‌ها را بدین خود درآورند. رونق دین مانی تاسال ۷۳۲ میلادی همچنان دراین سرزمین مشاهده میشود، ولی دراین سال ششمین امپراطور سلسلهٔ تنگ، فرمانی صادر کرد مبنی براینکه چینی‌ها مذهب مانی را ترک گویند. دراین فرمان به بیگانگان اجازه داده شده بودکه دراین دین باقی بمانند. لازم بتذکر است که ازاین دوره به بعد چنانکه درمبحث دین زردشت گفته شد، بادرپیش گرفتن سیاستی جدید، نسبت به‌ادیان خارجی که‌درسابق ازآزادی کامل برخوردار بودند، مخالفتی شدید آغاز گردید، که مسلماً دین مانی نیز از این امر مستثنی نماند[1].

اقوام ایغوری ترک نژاد ساکن آسیای مرکزی که در قرن هشتم میلادی سلطنتی بزرگ تشکیل داده بودند، بااین دین گرویدند. چگونگی رسمی شدن مانویت دراین سرزمین چنین بود که بین سالهای ۷۶۲ و ۷۶۳ میلادی یکی از خاقانهای ایغور دین مانی را پذیرفت، وبدنبال آن بزودی این آئین درسراسر مملکت رسمیت یافت. پس ازآنکه درجریانات سیاسی نیمهٔ قرن هشتم، ایغوریها به چین کمك نظامی کردند، نفوذ فرهنگی ایشان ودر نتیجه نفوذ دین مانی درچین بیش از پیش افزون شد ودراواخر این قرن بنابخواستهٔ ایغورها در بعضی نقاط چین معابد مانوی تأسیس گردید.

پس از انقراض حکومت ایغور در مغولستان (۸۴۰ م) مذهب مانی پشتیبان بزرگ خودرا درچین از دست داد، وباضربتی که‌ازسلسلهٔ

---

۱ – مذاهب ایرانی درچین: ص ۳۵

تنگ بآن‌وارد آمد وذکرش گذشت ، اعتبارسابق خودرا از دست‌داد،ولی کاملاً از بین نرفت ، بطوریکه درکتاب « من - شو » [1] که متعلق به‌اواخر قرن ۱۶میلادی است ، ازمعبدی مانوی درشهر « چوان - چو » [2] ذکری رفته است [3] .

پراکندگی مانویان درشرق ، سبب نشر تمدن و فرهنگ ساسانی دراین منطقهٔ وسیع گردید . تصاویرمانوی که درتورفان ، وسایرنواحی ترکستان شرقی بدست‌آمده ، شخص را بیادمینیاتور سازی ایران‌بعداز اسلام میاندازد ، و حاکی از آنست که این هنر در ایران باستان رایج بوده، وظاهراً آنرامانویان‌ازسرزمین‌ساسانیان‌بترکستان منتقل‌کرده‌اند، و بتدریج در آنجا توسعه یافته است [4] . زمانیکه پس از در حدود ۶۰۰ سال مغولها به‌ایران‌حمله‌کردند ، وتمدن‌آسیای مرکزی و شرق دوررا با خود باین سرزمین آوردند ، در لابلای آن هنوز نفوذ هنری ساسانی مشاهده میگردید ، که بار دیگر بموطن اصلی خود باز گشته بود .

دین مانی درسراسر آسیای صغیر ، و روم نفوذ یافت .درقرنهای

---

۱ - Men - shu

۲ - Chuan - chu

۳ - مذاهب ایرانی درچین : ص ۳۶

۴ - کریستنسن : ص ۲۲۵ و ۲۳۰

نهم و دهم میلادی به تراکیه [1] واقع درشمال یونان رسید ، ودرامنستان نیز پیروان فراوان یافت . این آئین بوسیلهٔ روابط تجارتی بجنوب فرانسه راه پیدا کرد ، وموجب پیدایش فرقهٔ مقتدر کاتار [2] گردید ، که کلیسای کاتولیك بمخالفت شدید باآن برخاست ، ومدت بیست سال بلوای عجیبی درناحیهٔ بزیه وکرکسون [3] بوجود آمد . این منطقه از جهت اختلافات مذهبی چنان آسیبی دید که سه قرن بطول انجامید تا خرابیهای آن مرمت گردد [4] .

دین مانی از راه سوریه و مصر به افریقای شمالی نفوذ کرد ، و در آنجا یکی ازروحانیون بزرگ و مبلغین دین مسیح بنام اگوستن قدیس [5] بدین آئین گروید ، ومدت ۹ سال بآن وفادار ماند. مانویت دربین اعراب سرحدات غربی ایران نیز رسوخ یافت ، و گذشته از آن مانی خودبه هند مسافرت کرد وافکار خویش را دراین سرزمین نیز نشر داد. بدین ترتیب اغراق نگفته‌ایم اگر ادعا کنیم که مانویت سراسر دنیای متمدن زمان را مسخر نموده بوده است .

مزدك پیغمبر دیگری بود که درزمان ساسانیان ظهور کرد، واولین

---

۱ - Thrace

۲ - Cathar

۳ - Carcassonne, Bezier

۴ - ایران از آغاز تا سلام : ص ۴۱۷

۵ - Saint Augustin

فکر کمونیستی جهان توسط وی عنوان گردید ، که اشتراك در مال ، وزمین ، وزن اساس کاراورا تشکیل میداد. این دین عکس العمل شدیدی بود دربرابر نفوذ بی حد روحانیان زردشتی ، اختلافات طبقاتی ،مشکلات اقتصادی ومسائل مختلف جامعهٔ آن روز ایران که بصورت انقلابی بزرگ نظام اجتماعی ساسانیان را درهم ریخت . دین مزدك نیز مسلماً از افکار شرق و غرب چون بودائی ، و مسیحی درجهت اخلاقی آن متأثر بوده است .

آئین مزدك بخصوص درشرق رخنه‌ای شدید یافت ، و نیم قرن بعداز ظهور پیامبر ، درحکومت ترکان ماوراء النهر انقلاباتی بپاکرد. پسر خاقان بزرگ حامی فقرا و محرومان شد ، و بخارا را تصرف کرد . ولی دیری نپائید که این عصیان سرکوب شد . از طرف دیگر درحدود قرن هشتم میلادی برادرشاه خوارزم را بعصیان واداشت ، که این شورش نیز بزودی سرکوب شد [1] .

از آنچه که تابحال گفته شد میتوان چنین دریافت که ایـران ساسانی ازلحاظ فکری نیز بین دو نیروی شرق و غروب محاصره شده بود. دین بودائی درشرق ودین مسیحی درغرب ؛ که هریك گذشته اززندگی فکری چنانکه گفته شد ، درسیاست این دوره نیز بسیار مؤثر بوده است . دین بودائی که سراسر شرق را فراگرفته بود ، بخصوص اززمانیکه کوشان

---

۱ ــ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۶۳

تابعیت ایران را پذیرفت، دراین سرزمین راه یافت. دین بودا گذشته از اینکه غیرمستقیم درافکار مذهبی زمان رسوخ یافت، پیروان فراوانی نیز درایران بدست آورد، واقلیت مهمی درایالات شرقی تشکیل داد. دراین منطقه معابد مهمی ساخته شد، و راهبان بودائی برای تبلیغ، ونگاهداری معابد باین سرزمین روی آوردند. ولی از طرفی پس از تماس یافتن دین بودائی باآئین مزدیسنا، از این دین الهاماتی گرفت، چنانکه اصل تثلیث را پذیرفت، وعده‌ای از دانشمندان معتقدندکه درمترایای[1] بودائی اثر میترای مزدیسنا نهفته است[2].

مسیحیت در ایران ساسانی یکی از مهمترین مسائل سیاسی، و اجتماعی زمان را تشکیل میدهد. روم وایران مدت ۸۰۰ سال بایکدیگر در تماس بودند و پس از ظهور مسیح، مسیحیت ازهمین طریق ودراثر همین تماس درایران رسوخ یافت، وپیروان فراوان گرد آورد. تازمانیکه دین عیسوی مذهب رسمی امپراتوری روم نشده بود، عیسویان ایران در آرامش بسر میبردند، ولی چون کنستانتین کبیر به این دین گروید، وضع تغییر کرد. رومیان سعی بسیار داشتندکه از طریق مذهبی سیاست خود را درایران نفوذدهندوهنگامیکه ارمنستان دین مسیح را به رسمیت شناخت بزرگترین موفقیت را دراین راه بدست آوردند.

هنگامیکه مصالح شاهان ساسانی ایجاب میکرد برای نزدیکی

---

۲ - **Matreya**

۳ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۴۱۷

باروم ، عیسویان ایران را آزاد می گذاشتند ، وکلیساها وصوامع جدید ساخته میشد . ولی زمانی که بعکس روابط دو مملکت خصمانه‌میشد ، به آزار و اذیت آنان میپرداختند ، و مسلماً روحانیان زردشتی در این امر دخالت فراوان داشتند . چنانکه مثلاً در زمان شاپور دوم که دورهٔ جنگهای شدیدایران وروم‌است ، عیسویان مورد اذیت وآزار بسیارقرار گرفتند، ولی زمان بهرام پنجم که بین ایران وروم صلحی برقرار شد ، ایران بایشان‌آزادی مذهبی‌بخشید ،وزردشتیان مقیم‌بیزانس نیزمتقابلا آزادی یافتند . دراوایل کار ، فرقه‌های مختلف عیسوی این مملکت‌در نزاع بایکدیگر بسر میبردند ، ولی درزمان بهرام‌پنجم(۴۲۲-۴۳۸م.) فرقهٔ عیسوی ایران‌یعنی فرقهٔ «نسطوری» ازکلیسای روم(فرقهٔ‌یعقوبی) جدا شد ؛ و در مورد مسیحیت ایران باب تازه ای گشوده شد . بدین معنی که ایران توانسته بود بین مسیحیان ساکن این مملکت، و روم تفرقه اندازد .

یکی از مراکز مهم مسیحیت شهر ادسا، واقع در جنوب شرقی ترکیهٔ امروزی میباشد ، که به‌اورفه معروف است ، ودر اواخر قرن‌دوم میلادی مرکز فرهنگی مسیحیت شرق گردید . در قرن پنجم میلادی بدنبال‌اغتشاشات‌مذهبی ، مسیحیان سریانی‌زبان نیز بدودستهٔ نسطوری و یعقوبی تقسیم شدند ، و دستهٔ نسطوریان یا سریانیان شرقی زیر نفوذ ایرانیان ، و یعقوبی‌ها تحت نفوذ دولت روم قرار گرفتند . در نتیجه ، نسطوریان ازادسا اخراج شدند وبه‌نصیبین‌رفتند: ، ودست بفعالیت‌شدید

دینی زدند. چنانکه دامنهٔ این فعالیت بقدری وسعت گرفت که آئین نسطوری ودر نتیجه نفوذ زبان سریانی از طریق ایران تاجنوب‌هند ،و چین وقسمتی از ترکستان کشیده شد.[1]

نسطوریان تحت‌حمایت شاهان ساسانی ، مقر یاتر پارك خود رادر شهر تیسفون دائر کردند ، ودرزمان‌خسرو اول (۵۳۱-۵۷۸م.) به‌شهرهای هرات وسمرقند نیز اسقف‌هائی فرستادند ، وصوامعی تأسیس کردند. یکی از پایگاههای مهم نسطوریان در ایران جزیرهٔ خارك بوده است که آنجا کلیسا ونمازخانه داشته‌اند ، و امروزه نیز بنای آن باقی‌است. نسطوریان درمواقعی‌که موردآزار واذیت قرار میگرفتندازاین‌پایگاه بنواحی دیگرازجمله هند مهاجرت میکرده‌اند.[2]

سرانجام مشاهده می‌کنیم‌که مسیحیت از ایران و از طریق‌شمال شرقی مملکت در سال ۶۳۵ م. توسط شخصی بنام آ‌ـلوـپن[3] که کاملا مشخص نیست ایرانی و یا سریانی بوده ، به چین راه یافته ، و ابتدا در این سرزمین بنام « مذهب ایرانی » خوانده شده است. این شخص از

۱ـ مقالهٔ‌آقای دکتر زریاب‌خوئی تحت‌عنوان : «اهمیت دورهٔساسانیان در تاریخ ایران واهمیت منابع یونانی ، لاتینی ، وسریانی برای این دوره». کتاب مجموعهٔ سخنرانیهای عمومی دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران سالهای ۱۳۴۷ـ۱۳۴۸ ، ص۸۷.

۲ـ روابط ایران وهند درعهد باستان : ص ۱۴۶.

۳ـ **A-lo-pen**

امپراطور سلسلهٔ تنگ اجازهٔ تبلیغ آئین نسطوری را گرفت ، ودرسال ۶۴۰ م . درشهر « چنگ ـ آن » بدستور امپراطور کلیسای نسطوری بناگردید . کتاب مقدس مسیح به چینی ترجمه شد ، و از آن‌پس تعداد بسیاری‌ازچینیها باین فرقه‌گرویدند . کتاب مقدس درچین بزبان‌پهلوی نیزترجمه شدکه امروزه‌تعدادی ازاین متون بدست‌آمده است ؛وبطور کلی درکتاب مقدس که درچین مورد استفاده بوده ، کلمات پهلوی یافت میشده و اسامی روزهائی که نسطوریان دراین سرزمین بکار میبرده‌اند، پهلوی بوده است . گذشته از آن کشیشان این فرقه در چین ازدواج میکردند، که شاید دلیل‌آن نفوذ مذهب زردشت درنزد نسطوریان بوده باشد . فرقهٔ نسطوری پس از چندی نام « مذهب ایرانی » را درچین‌از دست داد ، و نام « مذهب رومی » گرفت ، و درحدود سال ۸۴۵ ، مانند تمام مذاهب بیگانهٔ این دوره مورد آزار واذیت قرار گرفت ، پیروانش پراکنده شدند ، و بتدریج نفوذ خودرا از دست داد[۱] .

دین یهودنیزهمچنان مانندگذشته اقلیت مهمی راتشکیل میداد، ولی گاهی اتفاق میافتاد که یهودیان تحت فشار قرار میگرفتند ، وبیاد آزادی‌زمان اشکانیان‌حسرت‌میخوردند . چنانکه مثلاً شاپوراول‌چندان روی‌خوشی باآنان نشان‌نمیداد ، واصولا دردورهٔ اول عهد ساسانی ،گاهی ناراحتی‌هائی برای آنان فراهم میگردید ، ولی از آن پس یهودیان

---

۱ ـ آقای هاندا : مذاهب ایرانی درچین : ص ۳۷ ، ۳۸

تحت‌حمایت شاهان ساسانی درصلح و آرامش میزیستند ، ودارای‌اهمیت سیاسی چندانی نبودند . یزدگرد نسبت بایشان رفتاری خوش و ملایم داشت و حتی خود دارای زنی یهودی بود . یکی دیگر از ادواری که برای یهودیان خوش آیند نبود ، زمان پیروز است ، که مورد آزار و قتل و غارت قرارگرفتند ، بخصوص در شهر اصفهان که مسکن جماعت کثیری ازآنان بوده است[1] .

گذشته از ادیان مذکور میبایستی به‌دین برهمائی نیز اشاره‌ای کنیم ،که بعلت‌تماس نزدیك بین ایران و هند دارای پیروانی بوده‌است.

درهنر وادبیات وعلوم این دوره نفوذمتقابل شرق و غرب‌وایران را دریکدیگر مشاهده میکنیم . امپراطوری ساسانی از هنرهای‌ایالات تابع درشرق و غرب برای ساختن هنر خود استفاده های فراوانی برده است ، منتها هیچ زمانی را درتاریخ ایران نمی‌یابیم که تا این حد هنر برمبنای‌اصالت ملی بناشده باشد ، وتا این حد شکفتگی و عظمت‌یافته باشد . بطوریکه پرتو آن‌از یك طرف‌تاچین ، و ازطرف دیگر تااقیانوس اطلس گسترش یافت ، وحتی هنرقرون وسطای غرب ملهم ازآن‌گردید. درروم ، وفرانسه ، وممالك اروپای مرکزی ، نمونه‌های این نفوذهنری را مشاهده میکنیم . مثلاً هنر نقاشی‌ساسانی الهام بخش نقاشان آسیای مرکزی ، و نساجان مصر وبیزانسی گردید .

---

۱ - کریستنسن : ۹۰ ، ۲۹۶ ، ۳۱۴

ایران‌ساسانی مرکز تلاقی افکارشرق و غرب بوده است،و بخصوص شاهان این سلسله‌توجه خاصی بترجمهٔ آثار دانشمندان و ادبای‌یونانی، لاتینی ، و هندی داشته‌اند . درنقل و انتقال افکار بین ایران و غرب مراکزی که درسرحدات ممکت واقع بوده‌اند ، سهم بسیاری‌داشته‌اند، که سهم‌بیشتر از آن دانشمندان سریانی‌است که گنجینه های فرهنگی شرق وغرب را بزبان سریانی ترجمه‌کرده‌اند ، و بعلوم و ادبیات‌یونانی و شرقی توجه بسیار داشته‌اند . یك نفر عیسوی قسمتی از منطق‌ارسطو را بزبان سریانی ترجمه کرده بود ، و آن‌را برای خسرو انوشیروان میخواند . در زمان اردشیر بابکان به سقراط و افلاطون توجه بسیاری شده است . بطورکلی ادبیات ، و حکمت ، و فلسفهٔ یونان درایران واز این راه بشرق راه یافت . در زمان خسرو انوشیروان فرهنگ یونانی حیاتی‌تازه یافت ، وفیلسوفان‌یونانی‌که درموطن خود موردآزاردستگاه حکومت قرار گرفته بودند ، به تیسفون آمدند ، و بوسیلهٔ ایشان افکار غرب و افکاری‌که از هند وبین النهرین آمده بود درهم آمیخت،وافکار روشنفکران ایرانی راباز‌ترکرد وشخصیتهائی چون برزویه‌راپرورانید. این دانشمندان‌که افکارفلسفی‌افلاطونی جدید را باخود بایران‌آوردند، تأثیر بسیاری درشرق از خود برجای گذاشتند . سرپرستی انوشیروان ازآنان وتأسیس مدرسهٔ‌بزرگ‌طب جندی شاپور ، وترجمه‌های‌متعددی که ازکتب‌یونانی‌وسانسکریت‌بزبان پهلوی‌وبفرمان وی تهیه شد ، همه سبب‌گردید‌که حتی درمغرب زمین نیزمعتقد شدند که یکی‌ازشاگردان

افلاطون براون تکیه زده است [1].

آثار مورخین یونانی، ولاتینی مانند آثار پروکوپیوس [2] وآمین-مارسلن [3] پراست از مطالبی راجع بایران و ایرانیان، واز اینرو خود بزرگترین ومهمترین منابع ومدارک مارا برای این دوره تشکیل داده‌اند. در قرن ششم میلادی که نسطوریان از روم طردشدند، وبایران آمدند، به‌تشکیل مدارسی پرداختند، که بخصوص تدریس طب در آنهارواج داشت.

روابط ایران وهند از لحاظ فرهنگی بخصوص دراین دوره‌نضج ورونق بسیار یافت. کتبی چون کلیله ودمنه ازهند به‌ایران آورده شد، وبزبان پهلوی ترجمه گردید. شطرنج‌را ایرانیان ازهندیان آموختند. از جمله کتب هندی، که بزبان پهلوی ترجمه شد، داستانی بودائی است، که امروزه‌پهلوی آن‌در دست نیست، ولی متن عربی آن که از پهلوی ترجمه شده بنام «بلوهر وبوذاسف» معروف‌است.

کریستنسن معتقد است که ترتیب زیجهای نجومی را ایرانیان ازهندیان آموخته‌اند، وکتابی درنجوم بزبان‌سانسکریت‌موجودبوده‌بنام «سیدهانته» [4] که‌بزبان‌پهلوی ترجمهٔ شده، و از پهلوی به‌عربی نیز بنام «سندهند» ترجمه گردیده است. علاوه بر آن تعدای کتب پزشکی،

---

۱ - براون: ص ۲۴۷

۲- Prcopius .

۳- Amien Marcelin

۴- Sida - Hânta

داروشناسی ، ریاضیات ونجوم در قرون اولیهٔ اسلامی بعربی ترجمه‌شده که‌چون دراین‌دوره زبان هندی نمیدانسته‌اند ، مسلماً این‌کتابها ازروی ترجمه‌های پهلوی دورهٔ ساسانی بعربی منتقل شده است[1].

همچنانکه گفته شد ، یکی از مهمترین مدارس دنیا در جندی شاپور تأسیس گردید که در آن طب ایرانی باطب هندی ویونانی درهم آمیخت ، وکتابهای جالینوس تدریس میشد ، وخلاصه مهمترین مرکز اشاعهٔ علم‌طب‌بشمار میرفت . درمدرسهٔ جندی شاپور گروهی ازپزشگان هندی‌بسر میبردند، که‌گاهی‌ریاست آنرابرعهده‌داشتند . شاپورذوالاکتاف یکی ازپزشکان معروف هند را به‌ایران دعوت کرده بود ،که گذشته از طبابت،تدریس طب نیز میکرده است . در این دوره داروهای مخصوص هند را بایران میآوردند ، و موارد و طرز استعمال آنرا از هندیها میآموختند .

در زمان بهرام‌گور ،که مردی خوشگذران بود ، عده‌ای‌رامشگر هندی بایران دعوت شدند ، وبدستور وی ، درسراسر مملکت هنرخود را عرضه‌داشتند . تعداد این‌افرادمتجاوز ازچندهزار نفر بوده‌است.همین رامشگران بودند ، که موسیقی هندی را باخود باین سرزمین‌آوردند ، وبا ترکیب آن باموسیقی یونانی که توسط سلوکی ها به‌ایران آمده بود ، وموسیقی بومی، موسیقی‌دورهٔ‌ساسانی بوجودآمد . موسیقی‌امروز

۱ــ ایران درزمان ساسانیان : ص ۴۰۰ .

ما ، که از دورهٔ ساسانیان باقی است ، بدینگونه فراهم شده است[1]. در زمان خسروانوشیروان روابط ایران وهند بیش از پیش توسعه یافت ، وسفرای متعددی بین دوکشورمبادله شدند ، مردم دوکشور نیز بمسافرت درسرزمینهای یکدیگر پرداختند. دربارهٔ روابط انوشیروان وهند ،در کتاب «مروج الذهب » مسعودی چنین میبابیم : « شاه هند بدو نوشت از پادشاه هند وبزرگ بزرگان مشرق ،وصاحب قصر طلا، بادرهای یاقوت و مروارید ، ببرادرش پادشاه ایران ،صاحب تاج ودرفش خسروانوشیروان ... هزار من عود هندی برای اوهدیه فرستاد ، که در آتش چون موم ذوب شدی ، ومهر همانند موم بر آن نقش گرفتی ، و خط آن نمودار شدی . بایك جام یاقوت سرخ که‌دهانهٔ آن یك وجب بود، پرازمروارید باده من‌کافور ،چون پسته ، ودرشت‌تر ؛ وکنیزی که هفت ذراع قدداشت ومژه‌هایش به چهره میخورد ، و سپیدی دید گانش میان پلکها از صفا چون برق میدرخشید ،وکیفیتی جالب ، ووصفی دلپذیر داشت ،باابروان پیوسته وگیسوانی که بدنبال‌خود میکشیده.بافرشی از پوست مار،نرم تر ازحریر ، وزیباتر ازهرپارچهٔ ظریف ، ، ونامه رابطلای سرخ برپوست درخت معروف به « کاذی » نوشته بودند . این درخت بدیار هندو چین یافت شود ، وازگیاهان عجیب است ،که رنگ نیکو ، وبوی خوش‌دارد و پوست آن از کاغذ چینی نازکتر است ، وملوك چین و هند بر آن

۱ــ روابط ایران وهند در عهدباستان : ص۱۳۸ .

نویسند»[1]. در زمان خسروپرویز نیز سفرا و هدایائی بین دو مملکت ردو بدل شده است.

سرانجام به نتیجهٔ این روابط میرسیم، که منتهی به مهاجرت دستهٔ عظیمی از ایرانیان زردشتی مذهب به هند، در دورهٔ حملهٔ عرب باین سرزمین است، که این دسته بهیچ قیمتی مایل به‌ترک مذهب خود نبوده‌اند، وبناچار ازایران خارج شده وبه‌هند روی آورده‌اند.

این سفر بیشتر از طریق جزیرهٔ هرمز و خلیج فارس واقیانوس هند انجام گرفته است. درهند چون نظام اجتماعی این سرزمین ورود ازطبقه‌ای‌ازطبقات جامعه را به‌طبقهٔ‌دیگر غیرممکن‌ساخته بود(کاست) بناچار زردشتیان ایرانی یا پارسیان موفق شدند اقلیتی بسازند که خصوصیات نژادی، وآداب وسنن خود را حفظ‌کنند. ازاین مهاجرت در کوه کنهری[2]، واقع در ۲۵ میلی شهر بمبئی پنج کتیبه بزبان پهلوی تابه‌امروز باقی است[3].

درقرن هفتم میلادی بدنبال همان تحولات در ایران، گروهی‌از کلدانیان ایرانی از راه بصره به هندپناه بردند، وخط پهلوی‌که‌درروی صلیبی در نزدیکی مدرس باقی مانده، یادگار همین دسته از مهاجران ایرانی به‌آن‌سرزمین‌است.

۱ـ ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده: ص ۱۴۱،۱۴۰.

۲ـ Kanheri

۳ـ روابط ایران وهند: ص۱۴۶.

گذشته از آن کلیساها وصوامعی از نسطوریانی که از ایران و از طریق جزیرهٔ خارك به هند رفته‌اند باقی است ، که در آنها کتیبه‌هائی بزبان وخط پهلوی موجود میباشد[1] .

مهمترین قسمت روابط ایران باچین در دورهٔ باستان رادر زمان ساسانیان باید جستجو کرد، که‌هریك ازطرفین با بسط وگسترش حوزهٔقلمرو خود بیش ازپیش بیکدیگر نزدیك‌شدند،وحکومتهاواقوام سرراه بهترین زمینه‌رابرای ایجاد روابط نزدیك بین‌دوطرف‌بوجود آوردند. بزرگترین عامل این‌ارتباط‌مسائل‌اقتصادی درآن زمان بودکه‌چین وایران‌باتشویق تجار داخلی و خارجی وایجاد تسهیلاتی برای تجارتهای بین المللی و ترمیم وامن کردن راهها بیش از پیش بتوسعهٔ آن همت می‌گماشتند ، وروم نیز که می‌بایستی از طریق ایران‌مال‌التجاره های خود را به چین برساند ، وکالاهای مورد لزوم چینی‌را دریافت‌دارد،درتجارت بین‌المللی سهم عمده‌ای داشته است .

بدین ترتیب ایران دراین دوره هم نقش واسطه را در تجارتهای بین‌المللی ایفا می‌کرده ، وهم بطور مستقیم خود وارد عمل بوده است . چنانکه بعنوان مثال ابریشم که یکی از عمده ترین کالاهای تجارتی زمان را تشکیل میداد ، ابتدا منحصراً درچین تولید میشد،که ازطریق ایران به روم میرسید ، وخود ایران نیز یکی از مهمترین خریداران ابریشم چین بودکه بعدها باتقلید ازصنایع ابریشم چینی جزء مهمترین

۱ـ روابط ایران وهند : ص۱۴۶ .

تهیه کنندگان و صادر کنندگان پارچه های ابریشمی و صنایع نساجی گردید.

بدین ترتیب مشاهده میشود که ابتدا تجارت باب مراوده را بین طرفین گشود، وسپس بدنبال آن روابط سیاسی ودر نتیجه روابط فرهنگی ایجاد گردید، وبتدریج بسط وگسترش یافت.

از ابتدای کار ساسانیان تا انقراض این سلسله درمتون متعدد چینی مطالبی دراین خصوص بطور متوالی مضبوط است که وجود روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و تمدنی را بین دوطرف ثابت ومحرز میسازد، وهمچنین کشف سکه هایی از شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹ م) ، اردشیر دوم (۳۷۹ - ۳۸۳ م) و شاپور سوم (۳۸۳ - ۳۸۷ م) در تورفان مؤید همین مسئله است [۱].

دراین متون مضبوط است که دراواسط قرن پنجم میلادی درحدود ده هیئت سیاسی از ایران به چین رفته ، ویك بار نیز هیئتی به دربار ساسانی فرستاده شده است . درعهد قباد ساسانی (۴۸۸ - ۵۳۱ م) که به چینی « کو - هو - تو» [۲] خوانده میشده ، در رأس هیئتی سفیری به این سرزمین وارد شده ، و پیامی با خود آورده است ، بدین مضمون : « پادشاه مملکت بزرگ ، پسر خداوند است . امیدواریم که ایالتی که آفتاب طلوع میکند، همیشه متعلق به امپراطور چین باشد . « کو - هو - تو » پادشاه « پو -

۱ - آقای هاندا : مذاهب ایرانی درچین .

۲ - Ku - ho - to .

سسو »[1] میلیونها کرنش و نیاز میکند » . امپراطور این پیام را باکمال میل پذیرفتند[2] .

درمورد روابط سیاسی باید به پناهندگی پیروز و پسرش نرسه بدربار تنگ[3] نیز درسال ۶۷۳ م . اشاره کنیم ، که توقف وی درچین درنقل و انتقالات فرهنگی بسیار مؤثر بوده است[4] .

سرانجام آخرین شاهنشاه‌ساسانی ، یزدگردسوم ، درزمان‌سلطنت خود سفیری به چین فرستاد ، وگربه‌ای بخاقان هدیه کرد ، که مورد توجه‌بسیار واقع‌شد . فراریزدگردبه ماوراء النهروانقراض دولت‌ساسانی درتواریخ چینی بطورمفصل مضبوط است . پس از اضمحلال این‌سلسله وهجوم اعراب‌بایران تعدادبسیاری ازایرانیان زردشتی به‌چین پناهنده شدند ، و بازمینه‌ای که قبلاً روحانیان زردشتی دراین سرزمین فراهم ساخته بودند ، مناطق امنی برای سکنی گرفتن در آنجا یافتند ، ودرمبادلات‌فرهنگی بسیارمؤثر واقع‌شدند. نتیجهٔ این روابط درگسترش و ترویج مذاهب ایرانی چون زردشتی و مانوی درچین که درمبحثی جداگانه بحث آن رفت، مشاهده گردید . زبان پهلوی ازطریق مذاهب

---

۱ - Po - Ssu چینی‌ها بمملکت‌ساسانی‌پوسسو می گفتند ، که آوانویس چینی پارس میباشد .

۲ - نقل از کتاب وی ـ شوجلد۱۱۲ ، از رسالهٔ « معرفی منابع‌چینی مربوط به ایران باستان» .

۳ - T'ang .

۴ - رك : مبحث مربوط به‌دین زردشت .

ایرانی وروابط بازرگانی به چین راه یافت، که مؤید آن کشف کتیبه‌ای به‌این خط وزبان در شهر «سی ـ آن» میباشد، بدین مضمون: «این انوشه‌روان شاهزاده‌خانم «ماسیس» دختر انوشه‌روان سردار «سی‌زین‌سی»[1] از خاندان «سورن» ...»[2].

مهمترین تواریخ چینی ازقرن اول قبل از میلاد که دورهٔ حکومت اشکانی را دربر می‌گیرد تا آخر حکومت ساسانیان، بطور متوالی ومفصل مطالب مهمی راجع بایران دارند، که خواه مؤلفین این توارایخ خود به‌ایران سفر کرده‌اند، و مشاهدات خویش را نقل کرده‌اند، وخواه از آنچه‌که در چین از ایرانیان مهاجر و پناهندگان و هیئت های سیاسی دریافته‌اند، نگاشته‌اند. مهمترین متون برای دورهٔ اشکانی و ساسانی بترتیب تاریخ تدوین عبارتند از: شی ـ چی (۱۴۵ ـ ۸۶ ق م) هان ـ شو (۳۳ ـ ۹۲ م) سان ـ کوو ـ چیه (۲۳۳ ـ ۲۹۷ م) هو ـ هان ـ شو (۳۹۸ ـ ۴۴۵ م) وی ـ شو (۵۰۶ ـ ۵۷۲م) سوی ـ شو (۵۸۰ـ۶۴۳م) چیو ـ تنگ ـ شو (۸۸۷ ـ ۹۴۶ م) وو ـ ینگ ـ هسیو (۱۰۰۷ ـ ۱۰۷۲ م)[3] و تواریخ و متون متعدد دیگر.

---

۱ ـ Si - zin - si.

۲ ـ «معرفی منابع چینی مربوط به ایران».

۳ ـ San - ku ’ uw - chi’è . Hu - Hanshu . Sui - shu . Chi’u - Tang - shu . Wu - yeng - hsiu .

مسلماً برای تحقیق در تاریخ و فرهنگ دورهٔ ساسانی، این منابع در درجهٔ اول اهمیت قرار دارند، که متأسفانه تا بحال در ایران توجهی به آنها نشده، وامید است که در آینده مورد بررسی و استفادهٔ کامل قرار گیرد[1].

در اینجا بعنوان نمونه قسمتی از مطالب یکی از متون مورد بحث را نقل می‌کنیم:[2] «پایتخت پو- سسو، شهر قلعه دار سو لی[3] است. این شهر ده لی[4] مربع وسعت و بیش از صد هزار خانوار سکنه دارد. نهری از شمال به جنوب شهر می‌گذرد. خاك مملکت مسطح، وطلا و نقره و توتیا ومرجان وکهربا وعقیق بعمل میآورد، وهمچنین مروارید های بزرگ وشیشه های شفاف و تیره، وبلور وزمرد والماس و منجوق قرمز وفولاد ومس وشنگرف وجیوه، وچندین نوع منسوجات ابریشمی

---

۱ - کتابی بنام «مجموعهٔ منابع تاریخ روابط چین و مغرب زمین» در چین موجود است، که مشتمل بر شش جلد می‌باشد. جلد چهارم آن تحت عنوان «روابط چین وایران در دوران باستان» دردسترس است، که مطالب گوناگون مربوط به این دوره از تاریخ ایران، از کتب معتبر چینی در آن گردآوری شده است. جای آن دارد که روزی این اثر مهم وپرارزش بفارسی یا بزبانهای دیگر دنیا ترجمه شود، ومورد استفادهٔ پژوهندگان این دوره از تاریخ قرار گیرد.

۲ - رسالهٔ «معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان»

۳ - Su - Li منظور سلوکیه است.

۴ - Li هرلی برابر با ۴۳۴ متر است.

وپنبه‌ای ، قالی وقالیچه‌وتافته وچرم گوزن قرمز ، وکندر و زعفران و سایر مواد خوشبو و فلفل ، شکر ، خرمای ایرانی ، گل تاج الملوك ، هلیله ، مازوونمك وزرنیخ زرد ، ومواد نظیر آنها رازیاد تولیدمیکنند. آب وهوای [این مملکت] بسیار گرم است وهر خانواده درخانهٔ خود یخ نگاه‌می دارد.ریگزار زیاد وجوددارد، ومردم بواسطهٔ نقل آب،آبیاری میکنند . حبوبات پنجگانه وپرندگان وحیوانات [این مملکت] عموماً شبیه است به مال چین ، ولیکن آنجا برنج وارزن نیست . اینسرزمین اسبهای فوق العاده عالی‌پرورش میدهد وهمچنین خرهای بزرگ(قاطر) وشترهائی که بعضی ازآنها قادرند روزی ۷۰۰ لی‌راه بروند .خانواده‌های ثروتمند چندین هزار رأس ازاین حیوانات دارند .

علاوه براینها دراین‌مملکت فیل سفید وشیرنیز پرورش میبابند، وتخم مرغهای بزرگ . آنجا مرغی است که شکل آن شبیه شتر است: دوبال دارد ولی‌نمیتواند بلندپرواز کند ، وهم‌علف وهم گوشت‌میخورد، وهمچنین میتواند آتش ببلعد [1] .

پادشاه روی تختی بشکل گوسفند طلائی می‌نشیند ، تاج برسر می گذارد ،باپیرایه‌های طلائی ، وقبائی می‌پوشد زربفت که بامرواریدها وجواهرات مزین است. مردها موی خودرا کوتاه می کنند ، وکلاههای سفید پوستی برسرمی گذارند ، وپیراهنهای یقه باز می‌پوشند که سراز توی آن میگذرد ، ودرقسمت پائین از دوطرف بازاست . ایشان عمامه

---

۱ ـ منظور شترمرغ است ، که از ایران به چین برده شد .

و بالا پوش نیز دارند و پارچه های زری درست می کنند ، از قماشهای بافته شده . زنهاپیراهنهای گشاد و بالاپوشهای بزرگ میپوشند .گیسوان آنها از جلو سر بافته شده ، ویك گیس ساخته میشود و درپشت سر باز گذاشته ، وسرازیر انداخته میشود ، وباگلهای طلائی و نقره‌ای آرایش داده میشود . از بالا وپائین آن یکرشته مرواریدهای رنگارنگ روی دوش آنان آویزان است . پادشاه دراین مملکت غیر از پایتخت خود نزدیك به ده‌نقطه مقرهای کوچك دارد که بمنزلهٔ قصرهای تابستانی درچین است . [پادشاه] هرسال درماه چهارم از پایتخت حرکت کرده دراین قصر اقامت می‌کند ، و در ماه دهم به‌پایتخت برمی‌گردد . بعداز جلوس به تخت سلطنت پادشاه از میان فرزندان خود باهوشترین آنها را انتخاب کرده بطور مخفی اسم اورا در سندی نوشته در خزانهٔ خود نگاه میدارد . پسران ووزرا هیچیك مضمون سند را نمیدانند.هنگام فوت پادشاه ، مجلس (شاهزادگان و وزرا) نامه را بیرون می‌آورند ، و مضمونش را می بینند . کسی که‌اسمش درآن سند ممهور باشد به‌تخت نشانده میشود . سایر شاهزادگان به‌منصب [فرمانداری] سرحدات‌معین میشوند ،وبه‌این ترتیب ازآن‌پس برادران یکدیگر را نمی‌بینند .

از جملهٔ رجال و مأمورین عالی رتبهٔ آنها یکی کسی است که امور قضائی را اداره میکند . دیگر شخصی است که‌امور خزانه دردست وی است . دیگر شخصی است که اسناد رسمی و سایر امور بعهده‌اش میباشد . بعد از اینها رئیس بیوتات سلطنتی است .

سپس شخصی که امور نظامی و سپاهی را در تمام مملکت اداره میکند. این مأمورین عمالی درزیر دست خود دارند، که هریك امور ادارهٔ خود را میگردانند.

سربازان زره ونیزه وسپرهای گرد وشمشیر وکمان وفلاخن دارند. آنها در نبرد ازفیل هم استفاده می کنند که سوار آنها میشوند، وصدسرباز دنبال یك فیل براه میفتد. درقوانین جنائی آنان مجازات قتل معمول است، و مقصر را آویخته تیرباران می کنند. مجازات درجهٔ دوم حبس است؛ هنگامیکه پادشاه تازه به تخت می نشیند محبوسین را آزادمی کنند.

مردم خدای آتش وخدای آسمان رامی پرستند. اگردرمیان مردم دختری باشد که بالاتر از ده سال داشته وزیبائی خاص داشته باشد، شاه وی را به حرمسرای خودمیبردتا اورا بزرگ وتربیت کند. آنگاه درمقام بخشش وانعام بکسی که خدمتی کرده باشد میدهد.

جسد مرده‌ها عموماً بیرون گذاشته میشود، روی تپه‌ها. تا یك ماه لباس عزا میپوشند. خارج شهر کسانی هستند که جدا از دیگران زندگی میکنند، وفقط آنان ترتیب دفن اموات را میدانند. این جمع را مردم نجس میگویند؛ اگر یکی ازایشان به شهر وارد شود باید با زنگوله حرکت کند تامردم اورا از سایرین تشخیص دهند.

روز اول سال نو درماه ششم است. بزرگترین اعیاد آنان روز هفتم ماه هفتم است، و روز اول ماه دوازدهم. دراین روزها مردم یکدیگر را به ضیافت وجشن دعوت می کنند، که درآنجاموسیقی مینوازندوشادمانی

وخوشگذرانی می کنند . بعلاوه در روز بیستم ماه اول ، هرکس برای ارواح پدران خود قربانی میدهد»[1].

درمنابع دیگر بهمین دقت شرح اوضاع ایالات ساسانی و نحوهٔ زندگی مردم آمده است ،که گوشه‌هائی از اوضاع اجتماعی و بخصوص فرهنگی وتمدنی این دوره را روشن وآشکار میسازد .

نتیجه

از آنچه که گذشت میتوان چنین نتیجه گرفت که نقش هریك از مناطق شرق و غرب را درساختن و پرداختن فرهنگ دورهٔ باستان بدرستی نمیتوان مشخص ساخت . هریك بادانش وبینش خویش گوشه‌ای از کاررا گرفت و سبب ایجاد تحولات فکری و علمی بسیار وسیعی در دنیای کهن گردید . ولی آنچه که مسلم است نقش مؤثری میباشد که دراین میان بعهدهٔ ایران محول بوده است : ایران باوضع جغرافیائی خاص خودهمواره چون پلی برسر راه شرق وغرب قرار داشته ، واین خصوصیت رسالتی بس عظیم و دشوار بعهدهٔ وی نهاده بوده است . این رسالت عبارت بود ازحفظ ملیت‌ها وفرهنگهای شرق وغرب از تهاجم یکدیگر . چه بسا که روم باگذشتن از ایران برشرق دست میبافت ، وفرهنگ وتمدن شرق چیز دیگری غیر از آنچه که بود میشد ، و بعکس امکان داشت

---

۱ ــ نقل‌ازوی ــ شوج جلد ۱۰۲ . رسالهٔ «معرفی منابع چینی مربوط بایران باستان» .

که اقوام گوناگون آسیای مرکزی چون هیاطله، هونها، خزرها وترکها، ازایران می گذشتند وغرب را مسخر می‌ساختند؛ وبدنبال آن فرهنگ وتمدن این منطقه را دگرگون می کردند. ایران مانندسپر بلاویاسدّی همواره دراین میان قرارداشت، وهریك ازاین تهاجمات را دفع میکرد.

مادی‌ها بانی اولین سلسلهٔ آریایی ایرانی این سرزمین راازابتدای ورود بتاریخ خود درعرصهٔ فرهنگهای جهانی وارد ساختند، وپایه‌های فرهنگ عظیم و درخشان ایران باستان را پی‌ریزی کردند، ومسلماً در همین دوره بود که فرهنگ بارور شاهنشاهی هخامنشی بذر افشان گردید.

در ادوار کهن هیچگاه تازمان هخامنشیان شرق وغرب درروابطی چنین نزدیك بایکدیگر بسر نبرده بودند، وهیچگاه فرهنگها وتمدنهای این دومنطقه تا این حد درهم نیامیخته بود. سبب ایجاد این وضع هخامنشیان بودند که باگرد آوری ملل گوناگون تحت یك حکومت، و ایجاد روابط نزدیك با یونان، رهبری ملل شرق را در راه ساختن فرهنگی جهانی بعهده گرفتند.

اشکانیان برگردن فرهنگ و تمدن ایران باستان حقی بزرگ دارند، چنانکه براستقلال ملی آن. ایشان توانستند نفوذ مادی وسپس معنوی یونانیان را ریشه کن سازند، وفرهنگی اصیل وملی جایگزین آن کنند. این سلسله چون سدی تمدن و فرهنگ کهن آسیا و اروپا را از تهاجم بیکدیگر مصون داشت. در دورهٔ ساسانیان این فرهنگ

به اوج عظمت و درخشش خود رسید ، و هنگامیکه اسلام بر قسمت بزرگی‌ازجهان مسلط‌شد ، وعمر دنیای‌کهن بسر آمد پایه‌های‌فرهنگ وتمدن‌عصر جدید توسط ساسانیان ریخته شده بود ، و هرجا که اسلام قدم نهاد این فرهنگ وتمدن بارور را نیز باخود به‌ارمغان برد .

اگرایرانیان به‌هنگام‌هجوم‌اعراب مانندگذشته موفق به‌ایستادگی درمقابل‌حملات این قوم تازه‌نفس می‌گیردید ، مسلماً وضع دنیای‌اسلام نیز بطریقی غیر از آنچه که هست میشد . زمانیکه این سد شکست اوضاع‌فکری ، سیاسی واقتصادی‌نیمی از دنیا نیز دگرگون‌گردید .

مآخذ

۱ - ایران در زمان ساسانیان ، تألیف آرتورکریستنسن . ترجمهٔ رشید یاسمی ، چاپ تهران ، سال ۱۳۲۴ .

۲ - مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات فارسی : تالیف دکتر محمد معین . چاپ تهران ، سال ۱۳۲۶ .

۳ - تاریخ ادبی‌ایران ، ازقدیمترین‌روزگاران تا زمان فردوسی ، جلداول: تالیف پرفسور ادوارد براون . ترجمهٔ علی پاشا صالح ، چاپ تهران ، سال ۱۳۳۳.

۴ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : تالیف امستد . ترجمهٔ دکتر محمد مقدم ، چاپ تهران ، سال ۱۳۴۰ .

۵ - تاریخ سیاسی پارت : تالیف نیلسون دوبواز : ترجمهٔ علی اصغر حکمت چاپ تهران ، ۱۳۴۲ .

۶ - ایران ازآغاز تااسلام : تالیف رمان گیرشمن . ترجمهٔ دکترمحمد معین چاپ تهران ، سال ۱۳۴۴ .

۷ - اشکانیان : تالیف دیاکونو . ترجمهٔ کریم کشاورز . چاپ تهران ، سال ۱۳۴۴ .

۸ ـ تاریخ ایران و ممالک همسایه در زمان اشکانیان : تالیف گوت اشمیت ، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری ، چاپ تهران ، سال ۱۳۴۵ .

۱۰ ـ کورش در روایات شرق : دکتر شیرین بیانی . سری مقالات مندرج درمجلهٔ یغما ؛ ماههای شهریور ، مهر ، آبان، آذر ، و دی سال ۱۳۴۷

۱۱ ـ معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان : کوائچی هاندا . رسالهٔ تحقیقی برای دورهٔ فوق‌لیسانس تاریخ . تهران سال ۱۳۵۰ .

۱۲ ـ روابط سیاسی ایران وچین در دورهٔ ساسانی و مذاهب ایرانی درچین کوائچی هاندا ،رسالهٔ تحقیقی برای دورهٔ فوق لیسانس تاریخ ، تهران سال ۱۳۵۰ (قسمتی از این رساله در مجلهٔ بررسی های تاریخی ، شمارهٔ مخصوص ، وشمارهٔ ۴ ، سال ششم ، تحت عنوان « مذاهب ایرانی درچین از خلال منابع چینی » ، چاپ شده است .)

۱۳ ـ روابط ایران وهند درعهد باستان : مقاله‌ای ازدکتر علاء الدین آذری. مجلهٔ بررسی های تاریخی مهر ـ آبان ۵۰ شمارهٔ ۴ سال ششم .

۲

شوش

شوش*

مجموعه‌ای از تاریخ، تمدن و فرهنگ منطقه‌ای وسیع در شوش گرد آمده، که طبقه طبقه، ولابلا در زیر خاکهای این شهر کهن پنهان گشته است، و ما بهر طبقه از این مجموعه که دست یابیم، گوئی بدوره‌ای از تاریخ این سرزمین دست یافته‌ایم.

این شهر از آغاز ایجاد، مرکز تلاقی دو تمدن مهم بوده، که هر یك در دیگری تأثیر داشته است: یکی تمدن جلگهٔ بین النهرین، و دیگری تمدن نجد ایران. موقع جغرافیائی این منطقه، که امتداد طبیعی بین النهرین سفلی، در شمال خلیج فارس بوده، در بوجود آمدن این وضع خاص، کمك بسیار کرده است. «گیرشمن» در این باره میگوید: «کار او عبارت بود از: دریافت داشتن، توسعه بخشیدن، وسپس انتقال دادن»[1].

---

* این مقاله نخستین بار در کتاب «پایتخت‌های شاهنشاهی ایران» مهر ماه ۱۳۵۰ به‌چاپ رسیده است.

۱- ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۲.

در دوران‌ما ، زمانیکه دست‌اندر کارشناختن تاریخ ، وفرهنگ و تمدن شوش شدند در این سرزمین بجز چند تپهٔ بزرگ وکوچك‌پوشیده از خار ، واثر چند ویرانه‌بر آنها چیز دیگری نمودار نبود . ولی‌حدس زده میشد ،که درزیراین‌تپه‌های خارگرفته بایدگنجینه‌هائی نهفته‌باشد. برای اولین بار درحدود سال ۱۸۵۱ شخصی بنام لفتوس[۱] دست‌بکاوشهائی زد ، که ازآن پس این کارمتوالیاً تابامروز ادامه دارد .

در سال ۱۸۵۳ ویلیام کنت[۲] انگلیسی وسپس در اواخر قرن ۱۹ هیأتهای فرانسوی از جمله دیولافوا[۳] وسپس دو مرگان[۴] وغیره بکاوش پرداختند ، که چون طرزکار آنان ناقص ، وغیر علمی بود ، بسیاری از آثارازبین رفت . بعد از جنگ بین الملل دوم ، رمان گیر شمن[۵] در رأس هیأتی فرانسوی باروشهای جدید علمی شروع بکار کرد و آنچه امروز بدست آمده‌در اثر اقدامات ، وکوششهای این هیات بوده است ، که‌دنبال کار آنرا هیأتهای جدید ایرانی گرفتند ، وهمچنان حفریات وکشفیات ادامه دارد ، وما امیدواریم که نقاط تاریک تاریخ این شهر هرچه‌بیشتر وهرچه زودتر آشکار و روشن گردد .

۱- Loftus
۲- Wiliam kennet
۳- Dieulafoy
۴- Jaques de Morgan
۵- Roman Chirshman

ایجاد شوش

در دشتی حاصلخیز که درسراشیبی خفیف بستر شرقی رودشائور، شعبه‌ای ازرودآبدیز قراردارد، شوش بوجود آمده، که ازهمان‌ابتدای ایجاد، تابامروز باین‌نام‌خوانده شده‌است. باستثنای‌قسمت‌جنوب‌غربی، گرداگرد این دشت راکوههائی فراگرفته، که عبارتند از: سلسله‌جبال زاگرس در شمال، کوههای مرتفع مرکزی درشرق وجنوب شرقی، کبیر کوه در مغرب، وشمال غربی، وتپه‌های پست وبلند در جنوب.

کوههای شمالی مانع و رود بادهای خنك باین سمت میشد، و بخصوص در تابستان بادگرم و خشکی از جهت بابل، وخلیج فارس در شوش میوزید، که هوارا بیش ازپیش گرم وسوزان میساخت. چنانکه سترابو[1] میگوید: «اگرآب سردرا درآفتاب‌می‌گذاشتند فوراگرم‌میشد، وجورا که برای خشك کردن برزمین پهن می‌کردند، مانند آنکه در تنور گذاشته باشند، میترکیدوپف می‌کرد»[2].

۱- Strabow

۲- نقل ازکتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی: ص ۲۲۳، ۲۲۴

چنانکه گفته شد، خاك شوش بسیار حاصلخیز بود، وباز بنا بگفتهٔ سترابو مردم ادعا داشتند که جو و گندم هر ساله یك تخم یکصد تخم، وگاهی دویست تخم بار میداد[1].

دشت سوزیان از حدود ۸۰۰۰ سال ق. م. مسکونی بوده، واز ۵۰۰۰ سال ق. م. چند ده پراکنده در آن یافت شده است. ساکنین این دهات ابتدا ظروف سفالین خشنی میساختهاند که بتدریج نقاشی بر آن افزوده شد. این تزئینات نقاشی نشانهٔ تمدن اولین کشاورزان درسراسر شرق قدیم بوده است[2].

در اوایل هزارهٔ چهارم قبل از میلاد، اولین ده نشینان بسرعت ساکن گردیدند، وبکار زراعت پرداختند، وشوش منطقهٔ کشاورزی وسیعی گردید. از بناهای اولیهٔ آن اثری بدست نیامده، ولی باکشف اشیاء زیبائی از یك گورستان، بتمدن پیشرفتهای در این دوره بر میخوریم. در این زمان مردگان را پس از آنکه گوشت بدنشان در مجاورت هوا میپوسید و از بین میرفت، دفن می کردند. باین ترتیب که جمجمه را در کاسهای گرد، واستخوانهای بزرگ و بلند را در کاسههای بلند می گذاشتند، و بادیگهای کوچکی که در کنار آن قرار میدادند بخاك میسپردند. آنچه که از این گورستان بدست آمده، عبارت است از اشیاء فلزی از قبیل آینه، داسهای پهن، و سنجاق که پارچههای ظریفی بدور آن

۱ـ امستد: ص ۲۲۳

۲ـ تاریخ عیلام: ص۱۹

بسته شده بود ، وغیره که نمودار صنعت فلز کاری بسیار شکوفان وپیشرفته میباشد .

سفالسازی مهمترین هنر این زمان بود که باوج زیبائی خود رسید . «آندره پارو»[1] شوش این دوره را « سورعهد عتیق »[2] نام نهاده ، و معتقد است که سفالسازی هیچ نقطهٔ دیگری در جهان بزیبائی واهمیت این شهر نبوده است[3] . تزئینات ظروف عبارت بود از : نقش حیوانات با اشکال وخطوط هندسی ، وفقط چند مورد از نقش انسان .

مهر که کمی قبل ازبنای شهر شوش اختراع شده بود ، دراین دوره رواج بسیار داشته ، که بشکل حلقه‌هائی ازجنس خاك رس ، ویا بشکل عدس بزرگی ساخته میشده است .

روی مهرهای نیمه کروی ، تصویر «خدای حیوانات» که چهارپایان را احاطه کرده ، یامارهای عظیم الجثه را مقهور ، ورام کرده ، دیده میشود . این موضوع مظهر معتقدات مذهبی اولین کشاورزان این نواحی بوده است[4] .

در اواسط هزارهٔ چهارم ، شوش بصورت شهری کامل در آمد ، و مرکز ، وپایتخت سایر شهرهای عیلام گردید ، وسپس بسرعت روبترقی و آبادانی رفت . برفراز تپه‌ای درمرکز شهر معبدی برصفه‌ای بلندایجاد

۱- André parrot ۲- Sévres

۳- سومر: ص ۴۱ ، ۶۰

۴- تاریخ عیلام : ص ۲۲،۲۱

کردند که میبایستی قلب ،ومرکزشهر اولیه ، وشایدمحل سکونت رئیسی بوده باشد . با این اقدام هستهٔ اولیهٔ حکومت و سلطنت بوجود آمد. مهمترین اثر تمدنی این دوره مهراست که نقش «خدای حیوانات» اوایل هزارهٔ چهارم همچنان بر آن مشاهده میگردد ؛ ودر این نقش شاخی نیز بر سر دارد ، که نشان قدرت وی است . بعدها این موجود اساطیری بقالب انسان در میآید ، که باید همان رئیس ـ روحانی شهر باشد . در این دوره شوشی ها نوعی خط تصویری رامیشناخته اند ، ولی از آن چندان استفاده‌ای نمی کرده‌اند . در زندگی این دوره شکار مانند سابق جای مهمی احراز کرده بود ، و بگله‌داری و کارهای کشاورزی نیز اهمیت داده میشد . درصنایع تخصصی ، وفن فلزکاری ، وحجاری نیز پیشرفت قابل ملاحظه‌ای مشاهده می گردد[1] .

اواسط هزارهٔ چهارم ازدوره‌های درخشان تمدنی ، وصنعتی واقتصادی شوش بشمار میآید . راهها توسعه ، وامتداد میبابد ، وبمراکز تجارتی مهم زمان میرسد ، این امر مسلم است که شوشی ها تاایران مرکزی پیش رفته بوده‌اند . یکی از نقاط مهمی که مورد تهاجم آنان قرارگرفته ناحیهٔ سیلك است ، که برویرانه‌های دهات بناهائی ساخته‌اند .

در این دوره مشاهده میشود که فرهنگ وتمدن شوش کاملا به سیلك تحمیل شده‌است . دلیل این دست اندازی بیشتر از جهت اقتصادی بوده باین معنی که ازطرفی خود این منطقه از لحاظ منابع طبیعی و

---

۱ ـ تاریخ عیلام : ص ۲۸ .

کشاورزی بسیاری غنی بوده ، که شوشی‌ها میتوانسته‌اند باین منابع دست یابند ، وازطرفی دیگر میتوانسته‌اند از آن حدود بمنزلهٔ انبارهای غله ومحصولات دیگر ، که از مناطق دورتر آورده میشد ، استفاده کنند .

حدس زده میشود ، که شوشی‌ها بر جزیرهٔ لیان که همان بوشهر امروزی است ، و سواحل شرقی خلیج فارس نیز دست یافته بوده‌اند ، و از آن نواحی بمنزلهٔ پایگاهای دریائی استفاده می‌کرده‌اند[۱] . شواهد مسلمی در دست میباشد ، که تمدن شوش در مصر قبل از دورهٔ سلسله‌های شاهی نیز نفوذ یافته ، و شاید بااین سرزمین از طریق دریا رابطهٔ تجارتی داشته است .

در اواخر هزارهٔ چهارم تحولات جدیدی در شوش بروز کرد . باین معنی که در برابر افراد طبقهٔ پائین ، یك طبقهٔ ممتاز و برگزیده بوجود آمد ، که بکارهای مهم و اداری اشتغال داشت . فلزکاری ، سفالسازی ، نقاشی و مجسمه سازی رونق بسیار گرفت ، و سرانجام باید گفت که میبایستی تمدنی مهم واصیل در این دوره شکفته شده باشد[۲] . خط میخی عیلامی نیز تکامل یافت ، و براثر توسعهٔ تمدن وفرهنگ شوش ، ومتعاقب فتوحات سیاسی عیلام ، وارد نجد ایران شد[۳] .

---

۱ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۴۷

۲ ـ تاریخ عیلام : ص ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۲

۳ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۶

هزارهٔ سوم قبل از میلاد

شوش درهزارهٔ سوم قبل از میلاد بافراز ونشیبهائی مواجه بوده، که این فراز و نشیبها بستگی کامل به اوضاع بین النهرین داشته است. بدین معنی که حکومتهای سومر وآکاد در این دوره قدرت و اهمیت فراوان یافتند، و از تمدن بسیار شکوفا و غنی بهره‌مند گردیدند. از قرائن چنین برمیآید که در ابتدای این هزاره پایتخت عیلام تحت نفوذ فرهنگی وتمدنی، وشاید سیاسی سومر قرار گرفته و اهمیت گذشتهٔ خود را از دست داده، و شهرهای دیگر عیلام که کمتر تحت تأثیر تمدن سومر قرار گرفته بودند، شهرت بیشتری یافته‌اند. بهمین دلیل در شهرهای آوان، و حماضی، خاندانهای سلطنتی بوجود آمدند، که بعدها درسومر فتوحات درخشانی کردند. در این دوره بر فراز صفهٔ بلند میان‌شهر، معبد مجللی بپاشده ،که حجاری‌ها و نقاشیها، ومجسمه‌هائی از آن برجای مانده، ومعرف نفوذ هنری شدید سومردر شوش است. خط مخصوص‌محلی نیزجای‌خود را به‌خط سومری‌بخشیده ومذهب شوشیها تحت تأثیر فراوان مذهب سومری قرار گرفته است.

در قرنهای آخر هزارهٔ سوم، سومر جای خود را به آکاد داده است. دراین زمان سارگن آگاده[1] که‌برسراسر بین النهرین استیلایافته

۱- Sargon d'Agadè

بود ، برعیلام نیزدست یافت ، وعیلامیها این‌بارزبان آکادی‌راپذیرفتند. نفوذ فرهنگی سامی بخصوص در زمان نرم سین[1] شاه دیگر آکاد بیش از پیش فزونی گرفت . ولی دیری نپائید که پس از مرگ نرم سین بر سلسلهٔ آگاده ضعف وفتوری روی آورد ، وشوشیهاکه همواره درپی‌فرصتی مناسب بودند تاخود را از زیر یوغ معنوی ومادی آکاد بیرون کشند ، این ضعف را بخوبی احساس کردند ، و در حدود سال ۲۲۵۰ ق . م شاهزاده‌ای شوشی بنام پوزور این شوشیناك[2] سربشورش برداشت ، وخود را نایب السلطنهٔ عیلام خواند . وی‌بسرعت دست بکار محو نفوذ بیگانه، وایجاد هنر وتمدن اصیل ملی گردید ، وموفق‌شد . از زمان این مؤسس بزرگ حجاری های بسیاری در ارگ شوش برجای مانده ، که مبین استقلال ملی در این دوره میباشد[3] .

در اواخرهزارهٔ سوم ، وضع سیاسی وتمدنی این منطقه دگرگون شد . به‌این معنی که‌این‌بار شوش توانست خودرا بربین النهرین تحمیل کند . نفوذ تمدنی شوش پس از عبور از بین النهرین وسطی ، به آشور نیز رسید ، و این موضوع را از مهرهای استوانه‌ای شوشی که بتعداد فراوان در آشور کشف شده ، می‌توان دریافت .

۱- **Naram - Sin**

۲- **Puzur - In - Shushinak**

۳- تاریخ عیلام : ص ۳۳،۳۵ ، ۳۷

در این دوره درسیماش یکی از ایالات عیلام سلسله‌ای جدیدروی کارآمد، وپایتخت ازشوش به سیماش منتقل شد، ولی شاهان این سلسله محلهٔ مقدس شوش، یعنی آرگ آنرا تجدید بنا کردند. در این هنگام شوشی‌ها دست از فعالیت نکشیدند، وموفق به‌تکمیل، وتوسعهٔ هنر، و تمدن خود شدند. ساختن ظروف واشیاء سفالی لعابدار که نمونه‌های آن از گوری بدست آمده، وفن فلز کاری رونق وتوسعهٔ فراوان یافته، و اصولاً دراین زمان آثار هنری که باآتش پخته، وکار میشده، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده است[1].

هزارهٔ دوم قبل از میلاد

در قرون اولیهٔ هزارهٔ دوم، سلسله‌ای جدید درعیلام روی کارآمد که اصطلاحاً به «سوکالماهوها»[2] معروف‌اند و تاقرن ۱۴ ق. م. دوام یافتند، ولی ازچگونگی سلطنت و وقایع زمان ایشان اطلاعی در دست نداریم. معهذا از آنچه که بدست آمده، میتوان گفت که شوش دراین دوره بسیار آباد بوده، محله‌ای درشهر اختصاص بخانه های مستحکم و بزرگ ثروتمندان شوشی داشته، که دارای کوچه‌ها و میادین بسیار وسیع و مدارس بوده است.

۱ــ تاریخ عیلام: ص ۴۲

۲ــ Sukkalmahu

دراین‌دوره مرده‌ها رادر تابوتهای بزرگی‌ازگل پخته ،که برقسمتی سنگ فرش شده قرار می‌گرفت ، می‌گذاشتند ، وبناهائی در روی قبر می‌ساختند. جسد بازیور آلات ، اسلحه ، ظروف ، وغیره دفن میشد. از همین قبور ظروف تجملی بسیار زیبا ، وزیور آلات ظریف متعدد ، و همچنین مجسمه هائی کوچك‌کشف شده ، که شاهد تمدنی‌بزرگ بوده است. فلزکاران‌مجسمه های متعدد برنزی ، از ارباب انواع ساخته‌اند که گاهی مطلا می‌شده است.

از مهرها ، و تصاویر خدایانی که از این دوره باقی‌مانده ، چنین برمی‌آید که عیلام ازنفوذ تمدنی وهنری بابل متأثر بوده واین تأثیر تا قرن ۱۶ ق. م یعنی زمانیکه قدرت بابل باتهاجم هیتی‌هابه‌این سرزمین ازبین رفته ، ادامه داشته است [۱].

در اواسط هزارهٔ دوم ، پس ازآنکه هیتی‌ها از بین‌النهرین‌خارج شدند ، باحملهٔ کاسی‌هابه‌بابل ، ودگرگونی هائی که این مملکت یافت، عیلامی‌ها توانستند قدرت ، و اعتبار گذشته را بازیابند. در اواخر قرن ۱۴«سوکالماهوها»جای‌خودرابه سلسلهٔ‌جدیدی‌دادندکه اعضاءاین‌سلسله بنام « شاه انشان ، و شوش» یا تحت عنوان « عظمت بخش امپراتوری » خوانده شدند. دردورهٔ حکومت‌این سلسله‌عیلام اهمیت و رونق فراوان یافت. درزمان اونتاش گال [۲] پنجمین شاه این سلسله ، شهر دورانتاش [۳]

---

۱ - تاریخ عیلام : ص۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹

۲ - **Untash - Gal**

۳ - **Dur - Untash**

یاچغازنبیل امروزی بناگردید،وبناهای عظیم وقصور سلطنتی،وزیگورات معروف آن ساخته شد . با بنای دوراونتاش ، شوش در درجهٔ دوم اهمیت واقع شد ، ولی در زمان جانشینان اونتاش گال ، دوراونتاش اهمیت خود را از دست داد ، و بار دیگر شوش در رأس سایر شهر های عیلام قرار گرفت ، و اغلب مجسمه ها و تزئینات ابنیهٔ آن شهر را به‌شوش منتقل کردند [1] .

قصر طلائی شوش

عیلام درقرن ۱۲ ق . م شاهد تحولی جدید گردید . دراین دوره مملکت به اوج قدرت وعظمت خود رسید ، و تمام مظاهر این قدرت‌در شوش‌تمرکز یافت ، ومتجلی‌شد.سبب این‌تحول روی‌کار آمدن‌سلسله‌ای جدید ، و ضمناً ادامه یافتن ضعف و سستی بابل بود ، که این سلسلهٔ جدید با فراغ خاطر از جانب همسایهٔ غربی ، بکار عمران و آبادی ،و قدرت بخشیدن به قلمرو خویش پرداخت . در حدود سال ۱۱۶۰ ق . م شوتروك ناهوننته [2] ، یکی ازشاهان معروف‌این‌سلسله ، به‌بابل حمله برد، ودرآن سرزمین ویرانی‌بسیار ببارآورد ،وغنائم فراوانی نصیب وی شد ، که‌همه را به معابد شوش تقدیم داشت . از جملهٔ این غنائم‌سنگ یادبود

---

۱ ـ تاریخ عیلام : ص ۷۵

۲ - **Shutruk - Nahhunta**

پیروزی نرم‌سین ، وپایهٔ بزرگ سنگی مانیشتوسو[1] شاه آگاده ، وسرانجام چند مجسمهٔ سومری بود[2] .

کوشش ودقت خاصی که شاهان این سلسله درزیبا و مجلل ساختن و خلاصه عظمت بخشیدن شوش بکار برده‌اند ، مسلم میدارد که ایشان می‌خواسته‌اند پایتخت را قلب ، ومرکزامپراتوری ، و مقر این‌شوشیناک خدای بزرگ و بی‌رقیب عیلام قراردهند .

در این دوره عیلام فتوحات خود را گسترش . به این معنی که در شمال تا ناحیهٔ دیاله و کرکوك رسید . با فتح بابل ، سراسر درهٔ دجله ، قسمت اعظم ساحل خلیج فارس و سلسله جبال زاگرس وخلاصه سراسر ایران غربی ، جزء قلمرو عیلام شد ، و از مجموع این نواحی نخستین شاهنشاهی عیلام بوجود آمد که مرکز آن شهر شوش بود . متعاقب با فتوحات سیاسی ، مبارزه با فرهنگ و تمدن بیگانه شدیدتر شد . شوتروك ناهونته در ارگ شوش معبدی ساخت که از آجر های مربع لعابدار روکش شده بود . که بعضی از این مربعات نقوشی داشت، که صحنه های زندگی درباری را مجسم می کرد. شیلهك این شوشیناك[3] پسر شوتروك ناهونته ، یکی دیگر از شاهان این سلسله ، تزئینات بسیاری به‌معبد این‌شوشیناك افزود . تشریفات تدفین شاهان دراین معبد

۱ - **Manishtussu**

۲ - باستانشناسی ایران باستان : ص ۷۹

۳ - **Shilhak -in - Shushinak**

برگزار میشد ، که چونگی آن بردیوار محرابی مجسم شده . دریکی ازمحلات شهر ، که‌مخصوص قصورسلطنتی بوده ، به‌افتخار این‌شوشیناك معبد دیگری ساخته شده ، که شاید بمنزلهٔ عبادتگاه خصوصی شاهان بوده باشد .

از این دوره نمونه های فراوانی‌ازاشیاء فلزی ، خواه برنزی ، و خواه‌طلائی بدست‌آمده ، که نمودار هنر بسیارپیشرفته‌ای می‌باشد ، و با ملاحظهٔ بعضی‌از آنها ، می‌توان چنین انگاشت که هنر ایرانی درهزارهٔ اول قبل از میلاد ، تقلیدی مستقیم از این نوع سبك بوده است [1] . در اواخر هزارهٔ دوم ، و اوائل هزارهٔ اول ، زمانیکه آریاها درنجد ایران مستقر شدند ، عیلام با اولین دستجات مهاجر آریائی تماس حاصل‌کرد ، که این تماس ، بخصوص از طریق توسعه و تکمیل راههای فلات ایران صورت گرفت . از این زمان عیلام و همسایگان آریائی آن ، از لحاظ هنری ، و تمدنی‌دریکدیگر تاثیر نهاده‌اند . ولی تأثیر عیلام بسیارمهمتر وعمیقتر بوده است . در سیلك وسایر نواحی نجد ایران اشیائی بدست آمده ، که نفوذ هنری شوش را مسلم می‌سازد ، و درعوض طلا سازان شوشی گوشواره هایی بشکل خوشه ساخته‌اند که از خصوصیات جواهر سازی ایرانی است [2] .

در این دوره قبور و سردابهائی باطاقهای قوسی کشف شده ، که یك یا چند مرده ازافراد یك‌خانواده‌راکه بمرور از بین می‌رفتند ، یکی

۱ ـ تاریخ عیلام : ص ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳

۲ ـ تاریخ عیلام : ص ۶۴ ، ۶۵

پس از دیگری در آنها دفن می کردند. شوشی ها درمقابر خود، سرهائی از گل خام نقاشی شده، قرار می‌دادند که از روی سر مرده به‌محض فرا رسیدن مرگ قالب گیری می‌شده، تا حالت واقعی همان لحظه برای همیشه حفظ گردد. چنانکه گفته شد، باوجود اینکه‌در این دوره‌مبارزه‌ای شدید با تمدن و فرهنگ بیگانه آغاز گردید، و نمونه های هنری اصیل ملی بوجود آمد، معهذا هنرمندان این زمان از نفوذ تمدن کاسی و بابلی متأثر بوده‌اند، و بین هنر و تمدن آندو شباهتهائی مشاهده می‌شود. مثلاً در نقش برجسته‌ای که‌درشوش بدست آمده، و به‌دستور کوتیر ناهونته[1] وشیلهك اینشوشیناك دوپسر شوتروك ناهونته، ساخته شده، تأثیر هنر بابلی وکاسی را مشاهده می کنیم. این نقش رب النوعی بانیم‌تنهٔ گاونر، و الهه‌ای بانیم تنه‌ای ستون مانند رامجسم میسازد، که از درخت نخل مقدسی در وسط محافظت می‌کند. مجسمهٔ نیایشگرانی که حیواناتی برای قربانی، و تقدیم به‌معابد، باخود حمل می کردند، دراین دوره یافت شده، که نمودار آئین بین‌النهرین است[2].

1 – **Kutir – Nahhunta**

۲ – سومر : ص ، ۳۲۸

انحطاط عیلام

پایان هزارهٔ دوم مصادف است با پایان دورهٔ عظمت وقدرت عیلام. در این زمان در بابل سلسله‌ای روی کار آمد که بار دیگر قدرت گذشته را باین مملکت بازگردانید. نبوکد نصر (بخت النصر)[1] یکی از شاهان این سلسله به انتقام شکست بابل از عیلام، باین سرزمین لشکر کشید. شوش را متصرف شد، ومجسمهٔ مردوك را که در زمان کوتیر ناهونته به شوش منتقل شده بود، بمعبد خود در بابل باز گردانید. عیلام با این شکست از صفحهٔ تاریخ محو گردید، و تا سه قرن بعد، اثری از او نمی‌یابیم[2]. دلیل این بی‌خبری از بین رفتن اسنادومدارك این دوره‌است نه ازبین رفتن خود عیلام. زیرا این سرزمین بزودی جبران شکست را کرده، ودر این عهد از آبادی کامل و وفور نعمت برخوردار بوده‌است. در کشفیات باستانشناسی قبوری که اشیاء تجملی بسیار غنی در آن یافت شده، بعلاوه ظروف وبعضی بناهای بدست آمده، شاهداین مدعامی باشد[3].

در هزارهٔ اول بطور کلی عیلام با گرفتاریهای جدیدی مواجه میشود، که همین گرفتاریها ابتدا سبب ضعف وسستی، وسپس انهدام آن

۱- Nabucodonossor

۲- ایران از آغاز تااسلام : ص ۵۸

۳- تاریخ عیلام : ص۶۷

می گردد . مهمترین مسئله ، استقرار عناصر جدید آریائی در عیلام میباشد . به‌این معنی که چنانکه ذکر گردید، دسته‌های مهاجهر آریائی از نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم ببعد بطرف جنوب نجد ایران سرازیر شدند و اقوام پارسی در شمال عیلام یعنی لرستان امروزی مستقر گردیدند ، و مرکز خود را پارسوماش یکی از ایالات عیلام قرار دادند .

در آن هنگام عیلام آن قدرت‌را نداشت تامانع ورود سوارکاران چابك وتازه نفس آریائی گردد ،و بخصوص شاید برای مقابله باآشور ، که در آن زمان خطر بسیار شدیدی برای وی محسوب میشد ، بی‌جا نمیدید که این قوم تازه‌نفس وطالب قدرت مانند سدی در مقابل آشور قرار گیرد ، وتهاجمات آنان‌را برعیلام دفع نماید ، و ما می‌دانیم که در جنگهای اولیهٔ آشوروعیلام، جنگجویان‌پارسی نیز بادشمن‌عیلام به‌نبرد پرداخته‌اند. در قرن هفتم قبل از میلاد گذشته ازمسئلهٔ پارسها ، عیلام بامسائل دیگری نیزمواجه‌بوده که‌ازآنجمله‌است : تشکیلات‌اتحادیه‌ای پیچیده وفرسوده، وشاهزادگانی که‌عملاً درادارهٔامور ایالات‌خود مستقل شده بودند ، وسرانجام پیری وفرسودگی این‌تمدن، که‌آنرا بسوی مرك میکشید. مهمترین مسئله درخارج از مملکت مطرح می‌گردید ، وآن عظمت یافتن بی‌حد آشور ، و فتح بابل است که این زمان آشور فعال مایشاء دربین‌النهرین‌وخواهان توسعهٔقلمروخود درشرق وغرب میباشد. تقدیر چنین‌خواسته بود، که زمانیکه عیلام درسستی ، ورخوت فرورفته بود ، آشور در اوج قدرت، وعظمت خود بسر برد .

شوش درقرن هفتم ، بدون اینکه ازسر نوشت خودآگاه باشد، در چنین وضعی بزندگی ادامه میداد . ازاین دوره آثار تمدنی مهمی بدست آمده که مهمترین آن دردهکده‌ای متعلق به‌شوش، وعبارت است ازمجسمهٔ یك اسب ، ودرفاصلهٔ چندمتری آن ، خمرهٔ بزرگی که قطعات سفالی و لوحه‌ای بخط عیلامی در آن یافت شده‌است . کشف این مجسمهٔ اسب مبین آنست که شوشیها براثر مجاورت پارسیهاکه اسب را می‌شناخته‌اند ، در قرن هفتم ازاین حیوان استفاده می کرده‌اند. درهمان محل وازهمان دوره ظرف منقوشی نیز یافت شده ، که دارای خصوصیاتی جدید میباشد. این ظرف تنگ لوله‌داری است، که‌دسته به‌ابتدای گردن چسبیده ، ونقش روی آن مرغ گردن درازی رانشان میدهد ،که‌سر خودرا بطرف درختی متوجه کرده‌است . هنرمندان ایرانی زمان هخامنشیان ازاین تصویر برای نقوش برجسته وتزئین اشیاءِ فلزی استفاده کرده‌اند[1]، وباز نمونه‌ای ازهنر پارسی را در ابتدای ورود باین منطقه نشان میدهد . دراواسط قرن هفتم اتفاقی روی داد که‌شوش خطررا ازدوجانب درنزدیکی خوداحساس کرد : پارسیها که‌ازضعف دستگاه مرکزی بخوبی آگاه گردیده بودند گذشته ازپارسوماش، انشان را نیز تصرف کردند، ورؤسای آنان عنوان «شاه» گرفتند ؛ وباین ترتیب قلمرو عیلام منحصر به‌منطقهٔ سوزیان گردید ، وسایر ایالات خود را ازدست داد . ازطرف دیگر ، آشوربانیپال[2] (۶۶۸ ـ ۶۳۳) شاه آشور

۱ـ هنر ایران دردورهٔ ماد وهخامنشی : ص ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ،

۲ـ Assur – Banipal

که موقع را [illegible] دیده و یکسره گرچه کار عیلام مناسب نبود، همسایه خود را آغاز کرد. [illegible] شاه عیلام را از سلطنت خلع کرد و چون [illegible] عیلامیها درصدد بدست آوردن استقلال بر آمدند سپاه آشور بار دیگر حمله خود را از سر گرفت، و بسرعت سراسر مملکت را اشغال کرد. شوش که بدون جنگ تسلیم شده بود، بخاک و خون کشیده شد. مردمش یا کشته شدند و یا گریختند، و روشنگران و طبقهٔ برگزیدهٔ آن به آشور تبعید شدند. تمام ابنیه و آثار با خاک یکسان شد، و آنچه را که قابل حمل بود به آشور منتقل کردند، و شوش بدین [illegible] [illegible] شد.

مکرر غارت کرده و به عیلام آورده بودند . . . زینت آلات ، نشانهای سلطنتی ، سلاحهای جنگی ... همه اثاثهٔ قصورشان ، که (شاه) روی آنها جلوس می کرد ، می خوابید ، (ظروف) که در آن غذا میخورد ... آنهارا بمنزلهٔ غنیمت به مملکت آشور آوردم .

من زیگورات شوش را از آجرهائی که باسنگ لاجورد لعاب شده بود ، من (نوعی) تزئینات بنارا که از مس صیقلی یافته ، ساخته شده بود ، شکستم. شوشیناك ، خدای اسرارآمیز که در مکانهای اسرارآمیزی اقامت دارد ، و احدی ندیده است که او چگونه خدائی می کند ، سومودو[1] لاگامار[2] . . . این خدایان ، واین الهه ها با زینت آلاتشان ، ثروتشان ، و اثاثه شان ، وروحانیانشان (همه را) بعنوان غنیمت به مملکت آشور آوردم. سی ودو مجسمهٔ سلطنتی راکه از طلا ونقره ومس ریخته ، وبا مرمر سفید (تراشیده شده) بود . . . بمملکت آشور آوردم . تمام شدوها[3] (دیوان) ولاماسوها[4] (نگهبانان معابد) رابدون استثنا از بین بردم . (مجسمه های) گاوهای نر خشمناکی را که زینت بخش درها بودند ، ازجا کندم . معابد عیلام را با خاك یکسان کردم ، وخدایان و الهه هایش را بباد بغما دادم . سپاهیان من وارد بیشه های مقدسش شدند ، که هیچ بیگانه ای از کنار آن نگذشته بود ، اسرار آنرا دیدند ، وبا آتش سوختندش .

۱ – Somudu
۲ – Lagamar
۳ – Shedu
۴ – Lamassu

من قبور پادشاهان قدیمی ، وجدیدش‌را که از ایشتار پروردگار من نهراسیده بودند وبه پادشاهان پدران من صدمه رسانیده بودند ، ویران ومتروك ساختم . (اجساد) آنهارا در معرض خورشید قرار دادم، واستخوانهایشان‌را به‌مملکت آشور آوردم . من‌از اتیموهایشان[1] (ارواح خدایان) آرامش ، وراحتی‌را باجلو گیری از تقدیم هدایای تدفینی ، و آشامیدن مشروب به افتخار آنان ، سلب کردم . من در فاصلهٔ یك‌ماه و بیست‌وپنج‌روزراه ، ایالات عیلام‌را تبدیل بیك‌ویرانه وصحرای‌لم‌یزرعی کردم . من در دهش نمك ، و سیلهو[2] پروراندم . من دختران شاهان ، زنان شاهان ، تمام خانوادهٔ قدیمی وجدید شاهان عیلام ، شهربانان ، و شهرداران دهاتش . . . تمام متخصصین بدون استثنا ،ساکنین مرد وزن... چهارپایان بزرگ وکوچك‌را که تعدادشان از ملخ بیشتر بود ، بمنزلهٔ غنیمت به‌مملکت آشورفرستادم .. . خرهای‌وحشی، غزالها، تمام‌حیوانات وحشی (بدون استثنا) ازبرکت وجود من (در شهرهای آن) براحتی زندگی خواهندکرد. ندای‌انسانی (صدای) سم‌چهارپایان‌بزرگ‌وکوچك فریادهای شادی . . . بدست من ازآنجا رخت بربست» [3] .

پس ازاین‌شکست دیگر عیلام قد راست نکرد ، ونام‌آن‌ازصفحهٔ تاریخ محو گردید . زیرا پایتخت منهدم شده ، وایالات تجزیه گردیده بود . چگونگی تقسیم مملکت بدرستی مشخص نیست ، ولی آنچه‌که

---

۱ – Etimu

۲ – Silhu

۳ – نقل از کتاب تاریخ عیلام : ص ۷۰ ، ۷۱

مسلم است ایالات [illegible]
[illegible]
باقی ماند. پس از سقوط آشور که پادشاهان کوچک از اطراف عراق
انجام گرفت وجای خودرا به بابل داد، شاهان بابل [illegible] را در اختیار
گرفتند، ودر شوش بساختن ابنیه و آثار و [illegible] بها پرداختند.

شوش پایتخت هخامنشی

باوجود اینکه شوش بدست آشوریها [illegible] گردیده و
درهم شکسته [illegible] آثار تمدنی و فرهنگی آن نابوده
گردانیده شد [illegible] آشور [illegible] یافت [illegible] چهار هزار
ساله [illegible] آن [illegible] داشت که بار دیگر
[illegible] هخامنشی، و سرانجام قلب و مر[illegible]

چنانکه گفته شد ، زمانیکه پارسها در عیلام مستقر گردیدند ، و اولین پایه‌های حکومت خویش را در پارسوماش پی‌ریزی کردند مسلماً در قالب تشکیلات عیلام ، وتحت تابعیت آن حکومت قرارگرفتند وازآداب ورسوم ، وتمدن وفرهنگ این سرزمین بهرهٔ بسیار بردند . از اینجهت یکی از ارکان اساسی سازندهٔ تمدن و فرهنگ ، و سازمانهای تشکیلاتی هخامنشی ، عیلام بوده است .

پس ازسقوط آشور و بعدازآنکه متصرفات این مملکت بین بابلی‌ها، ومادها تقسیم‌شد ، وشوش تحت تسلط بابل قرارگرفت ، بعلت دوری از مرکز ، وبعلت قدرت گرفتن پارسها در این منطقه ، بتدریج قسمتهای مهمی از عیلام ، عملاً بتصرف این‌قوم‌درآمد ، وپس‌ازچیش‌پیش مؤسس حکومت پارسی ، یعنی از زمان آریارمنه ، و آرشامه [1] شاید عیلام جزء قلمرو این حکومت جوان در آمده باشد . در الواح زرین این دو شخصیت ، که درهمدان بدست‌آمده ، ایشان خودرا « شاه بزرگ ، شاه‌شاهان ، شاه‌پارسه» خوانده‌اند [2]. هنگامیکه‌نوبت‌حکومت به‌کوروش رسید ، وپایه‌های شاهنشاهی هخامنشی بوسیلهٔ وی پی‌ریزی‌گردید ، وزمانیکه هنوز آستیاگ [3] در ماد سلطنت داشت ، کوروش موفق شد قلمرو پدران خودرا توسعه‌بخشد، وبرسراسر عیلام دست‌یابد ،وشوش‌را

---

۱ - **Arshama, Ariarmena**

۲ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۴۴

۳ - **Astiague**

پایتخت قرار دهد . پس اولین پایتخت هخامنشیان در بامداد ایجاد حکومت ، شوش بوده است . بعداز سقوط سلسلهٔ ماد ، اگر کوروش پایتخت را به همدان انتقال‌داد ، از اینجهت بود که این شهر پایتخت، و مرکز مادها بوده ، واومیخواست باانتخاب‌آن بپایتختی حق‌حاکمیت خویش را برقلمرو مادها بیش از پیش‌محرزسازد ، وبازاگرپس‌ازمدتی پاسارگاد را بنانهاد از اینجهت بود که میخواست پایتختی اصیل وملی، و پایگاه‌خاص‌خاندان‌هخامنشی‌وقوم‌پارسی بوجودآورد. معهذادرساختن قصور سلطنتی‌این شهرجلوه‌ای‌ازهنرعیلامی‌مشاهده‌میشود ، وکتیبه‌های آن بسه زبان پارسی باستان ، بابلی و عیلامی است .

پارسها از همان ابتدای شروع ساختن تمدن خویش ، از سبك شوشی متأثر گردیده‌اند . پیرآمیه [۱] دراین باره می‌گوید : « پارسها زندگی شهر نشینی را دربین عیلامیها پذیرفته بودند ، وتصور میرودکه عیلام درتمدن جوان آنان تأثیر عمیقی داشته است ، و بتکمیل وتنظیم این‌تمدن، وقوائی‌که میبایست صرف عظمت بخشیدن آن گردد ، کمك بسیار کرده است » [۲] .

هخامنشیان‌علاوه برزبان خود ، یعنی پارسی باستان ، زبان‌وخط عیلامی رانیز پذیرفته بودند ، وتمام کتیبه‌هائی‌که از شاهان این سلسله باقی است ، گذشته از خط مخصوص بخود ، به زبان وخط عیلامی نیز

۱- pierre Amiet

۲ - تاریخ عیلام : ص ۷۳

نگاشته شده است . ازدوران نخستین‌شاهان هخامنشی درقرن‌ششم قبل‌از میلادمقداری اسناد دولتی ، وگزارشهای رسمی ، وصورت حسابها بهمین زبان درشوش یافت شده است[1] .

داریوش و شوش

هنگامیکه داریوش حمکران قلمرو هخامنشی گردید ،ازجمله شورشهائی که‌در ابتدای کار وی دراغلب نقاط حساس شاهنشاهی بروز کرد ، یکی هم شورش شوش بود ، که دوبار اتفاق افتاد ، و دلیل آن ادعای شاهزادگان سابق‌شوشی‌برای بدست آوردن مجدد تاج‌وتخت‌بود. ولی هربار این شورش سرکوب شد ، وشورشیان بسختی مجازات شدند، وسرانجام مشاهده می‌کنیم داریوش پس ازمدتی کوتاه که دربابل‌اقامت گزید ، احتمالادرحدودسال ۵۲۱ ق.م. شوش را رسماً بپایتختی‌برگزید، و درهمان ارگی که در دوران گذشته ، محل قصور شاهان عیلام بوده و درزمان تهاجم آشور بانیپال ویران شده بود ، دستور ساختن قلعه‌ای محکم ، وبرفرازتپهٔ‌مجاور آن ارگ، دستور بنای‌کاخ آپادانا(تالاربار) را صادر کرد[2] . شاهنشاهی‌هخامنشی که درزمان داریوش به‌اوج‌عظمت وقدرت خود رسیده بود ، واز طرفی به‌دریای مدیترانه ، و شمال افریقا دست یافته،وازطرفی‌دیگر جلگه های‌سند را درشبه قارهٔ هنددراختیار

---

۱ – تاریخ ماد : ص ۱۴

۲ – ایران از آغاز تااسلام : ص ۱۵۲ ، ۱۸۳

داشت ، می‌بایستی پایتخت ودرباری درخورشأن چنین شاهنشاهی داشته باشد .

اقوام مختلف یونانی ، بابلی ،هندی ومصری وامثال آنهاکه‌باین دربار می‌آمدند ، می‌بایستی‌شکوه‌وجلال حکومت‌متبوع خودرااحساس کنند . داریوش این‌موضوع را بخوبی دریافته بود ،وبخصوص درعظمت بخشیدن پایتخت جهانی خویش سعی بسیار مبذول داشت . دریکی از کتیبه‌هائی که در شوش یافت شده ، خود وی دراین‌باره چنین می‌گوید : « داریوش شاه گوید : آنچه‌کردهٔ من است ، پیش از این نکرده بودند. من نمی‌توانستم‌آن را به‌انجام برسانم اگراهورامزدا مرایاری نداده بود. بخواست اهورامزدا باشد آنچه کردهٔ من است (و) بس نیکو به نظر آید »[1] .

مجموعهٔ ابنیه‌ای‌که بدستور این شاه بزرگ درشوش ساخته شد، عبارت‌است از:قلعهٔ شهر که چنانکه‌گفته شد ، درمحل سابق ارگ‌بناشد، وکاخ آپادانا که برتپه‌ای مجاور قرار گرفت ودرجهت شرقی‌تر، و مجزا از آن « شهر شاهی » یعنی منازل درباریان ، وعمال اداری وتجارگسترده شد ، که خیابانی عریض این قسمت را بشهر متصل میساخت . مجموعهٔ این‌بناهارا دیواری مستحکم ازخشت خام‌احاطه کرده بود ، ودرجوانب آن ، برجهایی که از دیواربیرون آمده بود ، قرار داشت ، که امروز محل آنرا درطرح عمومی این ابنیه می‌توان تشخیص داد . مجاور پایهٔ

---

۱ ــ نقل از کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : ص ۲۳۲ .

این دیوار ، خندقی عریض حفر کردند ، که آنرا از آب رود شائورکه بهمین منظور منحرف ساخته بودند ، پرمی کردند . این خندق ،شهررا درمحاصره داشت ، و ازگزند حملات دشمنان محافظت می کرد ، وآنرا بصورت جزیره‌ای تسخیر ناپذیر درآورده بود [1] . داریوش طرح کاخ خودرا ازقصور سلطنتی عیلام‌که روی همان تپهٔ شوش قرار داشت‌اقتباس کرده بود. دروازهٔ اصلی کاخ احتمالا درقسمت غربی حصار، ومقابل‌ایوان ستوندارآپادانا واقع است ، وتصور میرود یك تالار پذیرائی ، ومیهمانی نیز وجود داشته که درضلع شمالی کاخ ساخته شده بود.

کاخهای هخامنشی‌معمولا مرکب ازچهار قسمت بوده ، باینقرار: دروازهٔ اصلی، تالارپذیرائی ، تالاربار،واطاقهای مسکونی.درحفاری‌های شوش ، دوقسمت ازاین چهار قسمت از زیر خاك بیرون‌آمده (تالاربار، و اطاقهای مسکونی) . حیاط‌هائی در جانب شمال ، و مغرب و شاید مشرق آن قرار داشته ، که اطاقهائی گردا گردش ساخته شده بود. این‌اطاقهامحاط به‌دالانهائی‌طویل‌میباشندکه‌درآنجانگهبانان‌میتوانستند مراقب کوچکترین حرکات اشخاص باشند [2] . درهای اطاقها از چوب بوده ،که باورقه‌های تیره رنگ پوشیده شده و با گلهائی تزئین‌گردیده بود . درها روی بازوئی می‌گشت ، که بازوها در پاشنه‌گاه ، روی سنگهائی بدرازای پنج پا قرار داده شده بود ، [3] . سقف آپادانا روی

۱ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۵۷ .

۲ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۸۶ .

۳ ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : ص ۲۲۷.

شش ردیف ستون ، که هر ردیف دارای شش ستون از سنگ بوده، تکیه داشته است . طرز ساختمان دیوار های ضخیم آن چنین بوده ، که ابتدا با خشت خام دوطرف آنرا بالا برده‌اند ، وسپس درمیان آن مقدارزیادی سنگ ریزه ریخته‌اند تااستحکام بیشتری یابد . ساقهٔ ستون‌ها شیاردارد، آنها مربع و سرستونشان مرکب از قسمت قدامی دوگاونر است ، که‌در ارتفاع بیست‌متراز کف تالارقرار داشته . دردورانهای کهن ، هرگز تااین تاریخ ، هنرمند درخلق آثار هنری چنین جرأت وجسارتی ازخودنشان نداده بوده است . البته قسمتهای قدامی گاوهای نر تقلیدی مستقیم از سرستونهای آشوری و بابلی است . ولی کاملا پیدا است که از طبیعت تقلید شده ، و شخصیتی خاص پیدا کرده‌اند . هرایوان ستوندار ، شامل دو ردیف شش ستونی است ، وهرپایهٔ ستون از حیث شکل و تزئینات ، بایکدیگر متفاوت وبشکل گلدان برگشته است. مجموع ستونها برنگ زرد روشن ، وشبیه مرمر میباشد [۱] .

همهٔ تزئینات آپادانا وقسمتهای دیگر کاخ شوش بوسیلهٔ آجرهای لعابدار انجام گرفته که به‌سبك بابلی ، و عبارت است از : تصاویر شیر ، گاونر ، وموجودات‌افسانه‌ای . فقط ستونها وپاشنه های دروازه‌ها از سنگ ساخته شده . امستد می گوید : «ازاین نقشها میتوانیم نمایش رنگها را که چشم فرستادگان یونانی را خیره می کرده ، بآنها ثروت و

۲ ـ تاریخ هنر ماد ، و پارس : ص ۱۳۸ ، ۱۳۹ .

نیروی شاه بزرگ را می‌فهمانده ، درك کنیم »[1] .

در این محل باقیمانده‌های یك مجسمهٔ سنگی داریوش نیز یافت شده است . تالار آپادانای شوش مانند کاخ پاسارگاد ، دارای نقشهای فرشتگانی است ، که حمایت خودرا براین بنا ارزانی داشته‌اند، ونقش بعضی از آنان درمیان برگهای نخل ، وگلهای پنج پرقرار داشته ؛ وسر انجام نقش سربازان جاوید را باین موضوعهای قدیمی افزوده‌اند .روی دیواره های پلکانی که جلوی کاخ قرار داشته ، مانند تخت جمشید ، خدمتگزارانی دیده میشود که از پله‌ها بالا میروند ، وهریك هدایائی در دست دارند[2] .

ملل گوناگون تابع شاهنشاهی درساختن این قصور دست داشته‌اند، و همانگونه که مشاهده‌گردید ، تالار آپادانا مجموعه‌ای است ازاغلب سبکهای هنری جهان متمدن دوران خود ، که هنر هخامنشی بیشتردر تلفیق وهماهنگ ساختن این‌سبکها ، ونهادن جوهر ملی وقومی درآنها بوده‌است . دیاکونومعتقد است‌که دربنای این ساختمانها ، نه‌تنهامصالح را ممالك تابع میآورده‌اند ، بلکه قطعات ساخته شده ، از قبیل‌ستونها، و مجسمه‌ها را نیز که بخصوص بوسیلهٔ یونانیها ساخته شده بود ، وارد می‌کرده‌اند[3] .

۱ ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : ص ۲۳۲ .

۲ ـ تاریخ هنر ماد و پارس : ص ۱۴۰ ، ۱۴۱.

۳ ـ تاریخ ایران باستان : ص ۱۵۹ .

در شوش لوحهٔ فرمان بنای قصور داریوش کشف شده که بزبان پارسی باستان، وبخط میخی است که به‌تفصیل چگونگی ساختمان این ابنیه‌راشرح میدهد، ومارا ازوضع کار آن باخبر میسازد. درزیر قطعه‌ای از آنرا بعنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

«این کاخی است که من درشوش بنا کرده‌ام. تزئینات آن ازراه دور آورده شده. چندان خاك کنده شد، که من به بستر آن‌رسیده‌ام. پس از آنکه زمین حفر شد، آنرابا ریگ درشت، دربعضی جاهاتا ۴۰ ارش ودربرخی تا ۲۰ ارش با ریگ درشت انباشته‌اند. کاخ برروی‌این ریگها بناشده. حفر زمین وانباشتن محل آن با ریگ درشت، وقالب-گیری آجر، کاربابلیان‌بود، که آنرا انجام دادند. چوب سدر را ازکوه موسوم به جبل لبنان آوردند، اقوام آشور آنرا تا بابل آورده‌اند وازبابل تا شوش کاریان [1] وایونیان [2] آنرا حمل کردند. چوب میش-مکن از گنداره [3] و کرمان حمل شد. طلائی که در اینجا بکار رفته از ساردس [4] وبلخ آورده شده. سنگ‌لاجورد، وعقیق‌راکه دراینجااستعمال شده ازخوارزم آورده‌اند. نقره ومس که دراینجا بکار برده‌اند، از مصر آورده شده. تزئیناتی که دیوارها را مزین داشته ازایونیه آورده شده. عاجی که‌بکار رفته ازحبشه، هندوورخج حمل شده، وستونهای‌سنگی که

---

۱ - Cariens

۲ - Ioniens

۳ - Gandhara

۴ - Sardes

اینجا کار گذاشته شده از شهری بنام ابیرادوش[1] در ایلام آورده شده.

هنرمندانی که سنگها را حجاری کرده‌اند، ایونیها و ساردیان بودند. زرگرانی که طلا را کار کرده‌اند، مادی و مصری بودند. کسانی که ترصیع کرده‌اند، از مردم ساردی و مصریان بودند. آنان که آجرهای مینائی (با تصاویر) ساخته‌اند، بابلی بودند. مردانی که دیوارها را تزیین کرده‌اند، مادی و مصری بودند. اینجا در شوش دستور ساختن کاخ با شکوه داده شده و آن بطرز عالی تحقق یافت. اهورامزدا مرا حمایت کناد، و همچنین پدرم ویشتاسپ و مملکت مرا.

از زمان داریوش که جنگهای ایران و یونان آغاز گردید، در اثر تماسهای سیاسی روابط مستقیم [illegible] و فرهنگی بین دو مملکت برقرار شد. شوش در اثر این تماس [illegible]

[illegible]

پس از دوسال مقاومت بتصرف سپاهیان پارسی درآمد، خزانهٔ آن‌شهر با مجسمهٔ معروف آپولون کاناخوسی[1] به شوش فرستاده شد، ودرآنجا مدت دوقرن باقی ماند، تا درسال ۲۹۴ ق.م آنرا بامر سولوکوس‌اول[2] به یونان باز گردانیدند. سکنهٔ ملطیه نیز به اسارت به شوش فرستاده شدند، و مدتی در آن شهرباقی ماندند، تا سر انجام در مصب دجله سکنی گزیدند. سپس دریکی دیگر ازاین جنگها ارتریا[3] نیز سقوط کرد و سپاهیان داریوش پس از خرابی شهر، همه سکنهٔ آنرا به‌اسارت به شوش فرستادند. اینان در حوالی شهر، در محلی موسوم به اردریکه[4] سکنی گزیدند، برای خود تشکیلاتی فراهم آوردند، و از نمك ونفت وقیری که ازکانهای آن حدود بدست میآمد، استفاده کردند. هنوز در قرن اول میلادی، این اقلیت به زبان یونانی سخن می‌گفتند، وخاطرات شهرهای موطن خودرا بیاد داشتند[5].

گذشته از این اسرا، در زمان داریوش علما و دانشمندان، و بخصوص اطبای یونانی درخدمت شاهنشاهان هخامنشی درشوش بسر میبردند. از جملهٔ این علما، سکیلاکس کاری[6] جغرافی دان معروفی است که

---

۱ - Apollon de Kanachos

۲ - Selucus

۳ - Erteria

۴ - Arderikka

۵ - ایران از آغاز تا اسلام: ص ۱۶۶.

۶ - Skylax از اهل کاری

به‌امر داریوش ازرودسند دراقیانوس هند بمسافرت پرداخته ، وخودرا بمنتهاالیه بحراحمر درمصر رسانیده است . هکاته[1] مورخ و جغرافی‌دان معروف دراین زمان به شوش مسافرت کرده ، و اطلاعات تاریخی و جغرافیائی زیادی بدست آورده است[2] ، وسرانجام باید گفت که‌دراین دوره ایرانیان از علوم ، و هنر یونانی استفاده‌های فراوان برده‌اند.

شوش در زمان جانشینان داریوش

خشایارشا ، پسروجانشین داریوش ، درشوش بناهائی ایجادکرده ، ودست بتعمیراتی زده است که امروزه اثری از آنها نمی یابیم . ولی می‌دانیم که‌درزمان وی‌شوش‌بارونق‌ترین وشکوفاترین ادوار خود رادر دورهٔ شاهنشاهی‌هخامنشی‌می‌گذرانیده است . این‌شهرمرکزجهان آنروز بوده ، وازسراسر نقاط رسولان سیاسی ، علما ، وفضلاوهنرمندان بدربار آن روی می‌آورده‌اند . بخصوص همچنانکه در مباحث فوق گفته شد شاهان هخامنشی درشکوه و جلال بخشیدن باین شهرو قصور آن تعمد بسیار داشته‌اند ، تاعظمت دستگاه خود را بممالك تابع ورقیبان خویش بنمایانند . دراین باره قطعه‌ای گویا از تورات را نقل می کنیم :

«... در آن ایام حینیکه اخشورش پادشاه ، برکرسی سلطنت

1 - Hecate

۲ - تمدن ایرانی : مقالهٔ J . Filliozat تحت عنوان«علوم‌یونانی در زمان شاهنشاهی هخامنشی» ص ۹۴ .

خویش دردارالسلطنهٔ شوش نشسته بود ، درسال سوم ازسلطنت خویش، ضیافتی برای جمع سروران ، وخادمان خود برپا نمود ... پس مدت مدید صدوهشتاد روز توانگری وجلال سلطنت خویش وحشمت ومجد و عظمت خود را جلوه میداد . پس از انقضای آنروزها ، پادشاه برای همهٔ کسانیکه در دارالسلطنهٔ شوش ازخرد وبزرگ یافت شدند ، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود . پرده‌ها ازکتان سفید ولاجورد ، باریسمانهای سفید وارغوان درحلقه‌های نقره برستونهای مرمر سفید آویخته ، وتختهای طلاونقره برسنگفرش از سنگ سماق و مرمر سفید ، و در اومرمر سیاه بود ، وآشامیدن از ظرفهای طلا بود و ظرفها اشکال مختلفه بود ... » [1].

مسلماً در زمان هخامنشیان اقلیت یهودی در ایران ازآزادیهای بسیار برخوردار بوده‌است ، و قسمتی از چرخ اقتصاد مملکت توسط آنان در گردش بوده است ؛ و حتی این دسته درامور سیاسی نیزدخالت داشته‌اند . در هیچ دوره‌ای ، مانند زمان حکومت خشایارشا یهودیان تا این حد قدرت نداشته‌اند ، چنانکه مردخای یکی از بزرگان و متنفذین دین یهود ، از مشاورین و نزدیکان شاه محسوب می‌شده ، و یکی از همسران خشایارشا نیزکه بسیار مورد علاقهٔ وی بوده ، زنی یهودی بنام استر ، واز خویشان نزدیك همین مردخای بوده است ، که هردو در اهمیت بخشیدن ، و حفظ منافع کیش و همکیشان خود سعی

---

۱ ـ کتاب استر : ص ۲

و کوشش فراوان داشته‌اند . یکی از مراکز مهم یهودیان شهر شوش بوده است . در تورات می‌بینیم که : « مردخای یهود بعد از اخشورش پادشاه ، شخص دوم بود ... »[1] . و درقسمتی دیگر از این کتاب آمده است که دانیال پیغمبر درقصرشوش رؤیای تاریخی خود را دیده است[2] ، و قبر او نیزدر همین شهرقرار دارد .

اردشیر اول مانند جد خویش داریوش ، به شوش علاقهٔ بسیار داشته ، و درشکوه وجلال وآبادی آن کوشیده است . قصر داریوش در زمان این شاه دچار آتش سوزی شد ، واردشیر که نمیتوانست آن‌بنای عظیم را بسرعت تعمیر کند ، دستور ساختن کاخی کوچك را در انتهای جنوبی شهر صادر کرد . این کاخ درقرون بعدی چندین بارتعمیرشده است ، وقطعاتی که ازویرانه‌های آن بدست آمده شباهت فراوانی بقصر همین شاه در تخت‌جمشید دارد . بنا عبارت است از تالار ستونداری کوچك ، ویك تالار پذیرائی و سرانجام اطاقهای مسکونی شاه .

این زمان هنریونان بیش از هردوره‌ای دیگر درهنر هخامنشی دخالت داشته است ، وسبك ونوع کار فیدیاس[3] حجاروهنرمند معروف قرن پنجم قبل ازمیلاد یونان را بوضوح در این قصر مشاهده می‌کنیم. دراین دوره نقوش برجستهٔ حجاری شده‌برسنگهای بنا معمول‌گردیده،

---

۱ – کتاب استر : ص ۱۰

۲ – رك . کتاب دانیال : فصل ۲ ، ۸

۳ – Phidias

وبرای نخسین بار تمام تزئینات اقامتگاه شاه از همین سنگها بانقوش برجسته تشکیل شده است، و ماسیر تحول، و تکامل هنرحجاری را که روز بروز ظریفتر شده، مشاهده می‌کنیم. مسلماً حجاری آتن نیز در این نقوش برجسته تأثیر داشته است[1].

درزمان داریوش دوم، جانشین اردشیراول، این کاخ هنوزمحل اقامت شاه بوده. ازاینرو میتوان نتیجه گرفت که مرمت کاخ سوختهٔ آپادانا خاتمه نیافته بوده است. داریوش نیز برای توسعه بخشیدن این کاخ، دستوراتی داده بوده است.

درزمان اردشیر دوم شوش همچنان اهمیت سابق خویش را حفظ کرده بود. این شاه که به آئین آناهیتا توجهی خاص مبذول میداشته است، برای ترویج این آئین، در شهرهای مهم و مختلف شاهنشاهی دستور ساختن معابد، و مجسمه‌هائی از این ربة النوع را داده بوده است. مسلماً شوش دراین زمان یکی ازمهمترین مراکزپرستش آناهیتا محسوب میشده، و مجسمه‌های متعددی ازآن وهمچنین معبدی برای این ربة النوع دراین شهربدست آمده‌که بشکل برجی مکعب ودارای اطاقی بوده که بوسیلهٔ پلکانی بدان راه می یافته‌اند. آتش مقدس در این اطاق میسوخته، ولی تشریفات مذهبی درهوای آزاد انجام میشده است[2]. ازدورهٔ اردشیردوم قطعاتی ازجامه ویك پای یك مجسمهٔشاهی

۱ ـ تاریخ هنرماد و پارس: ص ۱۴۴، ۱۴۵

۲ ـ ایران از آغاز تا اسلام: ص ۱۷۵، ۲۷۷

بدست آمده ، و گذشته از آن درکتیبه‌ای که ازاین شاه بدست آمده ، چنین میبابیم که شوش وکاخ آن درزمان اردشیراول دچارآتش سوزی شده ، واو اقدام بساختن مجدد آن کرده است . تعمیر این بنا بقسمی انجام گرفته که در نقشهٔ اصلی داریوش دخل و تصرفی نشده است .

از شاهان دیگرهخامنشی اثری درشوش نمی یابیم ، ولی‌میدانیم که تا پایان کار ، این شهر همچنان اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرده بوده است .

پس از آنکه داریوش سوم در بلخ کشته شد ، اسکندر دستور داد تا جسد وی را نزد مادر وخانواده‌اش که هنوزدرشوش بسرمیبردند ، فرستادند . شوش در حملهٔ اسکندر بدون جنگ تسلیم شد ، وزمانیکه این شهر فتح گردید ، از جهت اهمیتی که داشت بمنزلهٔ این بود که سراسر ایران بتصرف یونانیان در آمده است .

از آنچه که گذشت میتوان بعظمت وشکوه و مرکزیت شوش‌در دورهٔ شاهنشاهی هخامنشی‌پی‌برد . این مرکزیت نه از جهت سازمانهای داخل کشور و پایتخت بودن آن درنظر است ، بلکه مرکزیت جهانی آن از جنبه‌های مختلف سیاسی ، اقتصادی ، تمدنی وفرهنگی منظور نظر ماست .

جاده های مهم قدیم از شوش منشعب می‌گردید ، که مهمترین آنها جادهٔ شاهی است ، که از شوش شروع میشد ، و پس از گذشتن از دجله و جنوب اربل به حران میرفت ، و سپس باورود به آسیای صغیر

به سارد میرسید و تا افس امتداد می‌یافت. طول آن دوهزار وششصد و هشتاد و سه کیلومتر، و دارای صد و یازده منزل یا کاروانسرا بوده‌که که کاروانهای معمولی درنود روز وپیك های شاهی درسه روز آنرا طی می‌کردند [1].

جاده‌ای دیگر شوش را به تخت جمشید متصل میساخت که در مسیر آن درکنار جبال زاگرس سایبانی سلطنتی ساخته بودند. پایه‌ها و ستونهای این‌بنا از سنگ و به‌سبك خالص شوشی بوده است. این‌راه سنگفرش بوده و بعضی قسمتهای آن هنوز باقی است. امتداد این‌جاده از نزدیکی فهلیان بسمت چپ می‌پیچید و از طریق «ابواب پارس» بنجد ایران‌میرسید. جاده‌ای دیگرشوش را به همدان که ییلاق‌شاهان هخامنشی ویکی از شهرهای مهم ایران بود، متصل میساخت، که از لرستان می‌گذشت [2]، وراهی دیگر که ازشوش شروع میشد، پس‌ازعبور ازخوزستان‌وفارس بکرمان میرسید وحدود غرب را ازطریق جنوب به شرق متصل می‌ساخت [3]. گذشته از این راههای خشکی، شوش که در فاصلهٔ صد کیلومتری خلیج فارس قرار داشت، به دو راه مهم دریائی منتهی میشدکه یکی راه هند، ودیگری راه مصر از طریق خلیج‌فارس بود [4].

۱ ـ ایران از آغاز تا اسلام: ص ۱۵۸
۲ ـ ایران از آغاز تا اسلام: ص ۱۵۸
۳ ـ باستان شناسی ایران باستان: ص ۱۳۵
۴ ـ تاریخ هنر مادها و پارس ها: ص ۱۳۸

گذشته از روابط بازرگانی ، روابط سیاسی هخامنشیان با ممالک معظم ، پیوسته روابط فرهنگی و تمدنی را محفوظ نگاه میداشت . در همهٔ آثار شوش در این دوره این ارتباط مشاهده می‌گردد . در زمان هخامنشیان بخصوص از عهد خشایارشا بسیاری از ظروف مرمر ساخت مصر کشف شده که بعضی نیز دارای تاریخ است ، ونشان میدهدکه در این زمان از مصر بسیاری ظروف به شوش صادر میشده است ، و تالار آپادانا نیز شباهت بسیاری با معابد مصری دارد .

دراین دوره بعلت شهرت افسانه آمیزی که این شهر یافته بود ، یونانیان را بخودجلب می‌کرد . اریستاگوراس ملطی [1] برای شاه‌اسپارت از چگونگی ذخائر سلطنتی شوش وصف بسیار می‌کرد ، و می‌گفت : « آن شهر را تصرف کنید و دیگر ترس نداشته باشید که زئوس [2] را برای ذخائر آن بمبارزه بطلبید » [3] .

نمایشنامهٔ اشیل [4] که بافتخار پیروزی بزرگ سالامیس درسال ۴۸۰ ق . م نگاشته شده وکهن‌ترین داستان تاریخی است‌که به دست ما رسیده‌است ، بدین‌ترتیب آغازمیشودکه اتوساملکهٔ‌مادر ودرباریان‌دراثر بی‌اطلاعی طولانی از خشایارشا و سپاهیانش پریشان خاطراند ، وصحنه درکاخ شوش می‌گذرد [5] .

۱ – Aristagoras   ۲ – Zeus

۳ – نقل از هرودت کتاب پنجم : ص ۴۹ .

۴ – Aschyles

۵ – میراث ایران : مقالهٔ ه . ایلیف ، تحت عنوان « ایران و دنیای قدیم » ، ص ۴۷۳ .

شوش از دورهٔ سلوکی تا دورهٔ ساسانی

چنانکه دیدیم پای یونانیان از دورهٔ زمامداری داریوش ببعددر شوش باز شد ، و از اینرو زمینه برای نفوذ عنصر یونانی پس از فتح اسکندر بسیار مساعد و هموار مینمود ، و بهمین دلیل یونانیان موفق شدند نفوذ سیاسی و فرهنگی و تمدنی خودرا هرچه بیشتر در پایتخت هخامنشیان گسترش دهند. نفوذ سیاسی آنان خیلی زودتر از نفوذ فرهنگی از این منطقه رخت بربست ، و زمانیکه پارتها قدرت یافتند ، بسرعت دست سلوکیان را از ایران کوتاه ساختند ، ولی مدت زمانی در حدود دوقرن ونیم بطول انجامید تا موفق بریشه‌کن ساختن نفوذ فرهنگی و تمدنی این قوم درایران شدند .

اسکندر و ایجاد سلسلهٔ سلوکی

فتح‌شوش که بمنزلهٔ فتح‌ایران بود،از نخستین پیروزیهای‌اسکندر وازمهمترین آنهادراین سرزمین‌محسوب می‌گردید . پس ازاین‌پیروزی که بآسانی انجام گرفت ، اسکندر بهار و تابستان سال ۳۲۴ ق. م را در این شهر گذرانید ، وبخزانهٔ عظیم هخامنشیان دست یافت . بطورکلی نقشهٔ وی درفتح ایران چنین بود که خود را جانشین هخامنشیان جلوه دهد ، تا حد امکان نظام سیاسی را تغییر ندهد ، هرچه بیشتر عنصر یونانی رادر لابلای ایرانیان جای دهد ، و خون ایرانی و یونانی را درهم آمیزد ، و سرانجام فرهنگ و تمدن هلنی را در این سرزمین رسوخ دهد ، تا هرچه زودتر و هرچه بیشتر ایرانیان خودرا بایونانیان یکی بدانند ، و نسبت بقوم غالب احساس بیگانگی و عدم هماهنگی کمتری کنند . بدنبال همین‌سیاست بخاندان‌داریوش سوم نهایت‌احترام را رواداشت .آنان رادرقصورسلطنتی‌خویش مستقرساخت. شهربان شهر راکه بی‌چون‌وچرا تسلیم شده وازهمان‌ابتدا تمکین کرده بود ، درشغل خودباقی‌گذاشت،ولی فرمانده وخزانه‌دار را ازکاربرکنار وازشخصیتهای

مقدونی برای این شغلهای حساس استفاده کرد[1].

پس از این فتح ، و از راه شوش بشرق ، که از جنوب ایران میگذشت ، عازم هندوستان شد و پس از فتوحات خود دراین سرزمین به شوش بازگشت ، ونقشهٔ « یونانی کردن ایرانیان » را آغاز کرد . ابتدا دختر داریوش رابزنی گرفت. درهمان موقع دستور داد تاسرداران وی و ده هزار تن از سپاهیان مقدونی با دختران ایرانی ازدواج کنند ، پادگانی مهم درشوش مستقر کرد ، تا مراقب اوضاع پایتخت باشند . امروزه برفراز تپه‌هائی که ارتفاع چندانی ندارند و مقابل حصار شهر واقع بوده‌اند ، محل اردوی اسکندر پیدا شده که برجهای آن هنوز مشخص است ، و در محدوده‌ای وسیع بمقدار زیادی سکه و سفالهای یونانی،اسلحه ، و قطعاتی از مجسمه‌های مرمر کوچك کتیبه‌دار بخطو زبان یونانی واشیاء مختلف دیگر پیداشده است ، که متعلق بهمان‌قرن چهارم قبل از میلاد میباشد[2].

به‌این‌ترتیب مشاهده می کنیم که‌اسکندرزمینه را برای استقرار عنصر یونانی‌درشوش ازهرجهت مهیا ساخته بود . درجنگهای جانشینی اسکندر آنتی گون[3] به شوش حمله کرد ، ولی با عدم موفقیت مواجه گردید ، واز شهر بیرون رانده شد ، وسرانجام سولوکوس سردار دیگر

---

۱ ــ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۲۴۳ ، ۲۴۴

۲ ــ تمدن ایرانی : مقالهٔ بنونیست ، تحت عنوان « شوش »ص۷۴،۷۵

۳ ــ Antigon

یونانی موفق گشت که سلسلهٔ سلوکی را درایران تشکیل دهد، وسراسر قلمرو هخامنشی را باستثنای مصر، درتصرف آورد.

سولوکوس برای بی‌اعتبارساختن شوش، این شهر را بنام‌سلوکیهٔ اِاولهآ [1] نامید، و درتمام مدتی که سلوکیان درایران حکومت داشتند، شوش بهمین نام خوانده میشد. این شهر در زمان این سلسله بکلی اعتبار سابق خودرا از دست داد، و هنگامیکه شهرهای سلوکیهٔ دیگری ساخته شد، و پایتخت آنان به بین‌النهرین و آسیای صغیر منتقل گردید، عدم توجه به شوش بیش از پیش نمودار شد. مسلماً در این کار تعمدی‌وجودداشته، وسلوکیان‌بهیچوجه‌نمی‌خواسته‌اندکه‌پایتخت وجلوه‌گاه قدرت هخامنشیان همچنان پابرجا و محفوظ ماند، و با عدم توجه باین شهر، و تعویض نام‌آن، میخواسته اند خاطرهٔ شوش هرچه زودتر در اذهان جهانیان فراموش گردد. ولی این شهر از اصلاحات ارضی این‌دوره‌بی‌بهره نماند، وسولوکوس اول‌درمورد مالکیتهای‌ارضی امتیازات و تسهیلاتی برای آن قائل شد [2].

آنتیوخوس سوم [3] مهمترین، وبزرگترین شاه سلوکی، در دورهٔ اول حکومت خویش، زمانیکه دراوج عظمت و قدرت بسرمیبرد، در سفر جنگی معروف خود بدور ایران، به شوش نیز سفری کرده است

---

۱ - Seleucie de Eeulaias

۲ - تاریخ ایران باستان: ص ۲۴۶

۳ - Antiokhos

که از نتایج آن اطلاعی دردست نیست. وی پس از آنکه در آخر کار از روم‌شکست خورد، وناچار بپرداخت غرامت جنگی سنگینی گردید، در حدود سال ۱۸۷ ق. م به شوش رفت ومعبدی را که در کوهستانهای نزدیك این شهر وجود داشت غارت کرد و همین کار سبب خشم و کینهٔ مردم شد، وبراو شوریدند، وبقتلش‌رسانیدند که این واقعه یعنی‌مرگ آنتیوخوس را باید آغاز انحطاط واضمحلال حکومت سلوکی‌دانست[1].

سلوکی‌هادریونانی‌کردن‌شوش، کوشش‌بسیارکرده‌اند. مهاجرین یونانی را درخود شهر و اطراف آن جای دادند تا هرچه بیشتر جامعهٔ یونانی و ایرانی درهم آمیزد، و باز بدنبال این هدف، مدارس و ژیمنازهائی[2] دراین شهر ساختند، که‌آداب وفرهنگ یونانی را درآن به شوشیها تعلیم میدادند. معابدی دراین دوره ساخته شد، که عیناً تشریفات مذهبی‌یونانی درآنها انجام می‌گرفت،[3] و خلاصه زبان ودین رسمی شوشیها در دورهٔ سلوکی‌ها، مانند سراسر ایران زبان، و دین یونانی بوده، و فرهنگ و تمدن هلنی بمنتها درجه دراین شهر رسوخ یافته است. از هنر سلوکی دراین شهر نمونه های فراوانی پیداشده‌که

---

۱ ـ تمدن ایرانی: مقالهٔ ایمار، تحت عنوان «دولت سلوکی در ایران» ص ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵.

۲ ـ Gimnases

۳ ـ تمدن ایران: مقالهٔ ایمار، ص۱۱۳، ۱۱۵.

قطعات هنری یا دریونان ساخته شده وبه‌شوش صادرشده است ، یااینکه هنرمندان‌ایرانی ، تحت نفوذ یونان ، درخود شهر بساختن آثار هنری مشغول بوده‌اند . کاخ کوچك نگهبانی متعلق بدورهٔ هخامشیان درآن دوره تعمیر کامل شده ، و براثر حفریاتی که دراین محل بعمل آمده ، حداقل ده پایهٔ سنگی متعلق به مجسمه‌های مفرغی که بعضی از آنها کتیبهٔ یونانی نیزدارد ، بدست آمده است . مثلاً یکی از این مجسمه‌ها آنطور که از کتیبهٔ آن برمیآید ، متعلق به فیثاغورث نامی میباشد که فرماندهٔ پادگان یونانی شوش بوده است.[1]

باآنچه که گذشت میتوان چنین نتیجه گرفت که شوش در دورهٔ فترت بین هخامنشیان واشکانیان ، از جهات مختلف سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و تمدنی ، تحت نفوذ کامل عنصر یونانی قرارگرفته بوده‌است، واین قوم بخصوص کوشیده‌اند ، تا هرچه بیشتر خاطرهٔ عظمت دیرین این شهر وریشه‌های کهن اصالت ملی آنرا از بین ببرند ، تاخطری از اینجهت متوجه ایشان نگردد .

---

۱ ــ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۲۸۵ .

شوش در دورهٔ اشکانیان

مدت زمانی در حدود دو قرن بطول انجامید تا اشکانیان موفق شدند ریشه‌های نفوذ معنوی یونانی را از شوش، و بطورکلی از ایران برکنند، و فرهنگ و تمدن اصیل و ملی را جایگزین آن سازند. دلیل این کندی کار، نه از جهت اهمال و سهل انگاری پارتها، بلکه از جهت شدت این نفوذ در ایران بوده است.

پارتها زمانی حکومت خویش را در این سرزمین تشکیل دادند که از فرهنگ وتمدن قوی و ریشه داری برخوردار نبودند تا بتوانند چنانکه سلسلهٔ سلوکی را از بین بردند فرهنگ آنان را نیز منکوب و منهدم سازند. از اینرو در ابتدا روش رفق ومدارا را با آنان در پیش گرفتند، و حتی خود را دوستدار یونان[1] خواندند. ولی بتدریج زمانیکه پایه‌های یك تمدن وفرهنگ قوی وملی اصیل راکه ریشه‌های آن از سرچشمه‌های ادوار کهن سیراب گشته بود، پی ریزی کردند، دست بمبارزه‌ای پی گیر با تمدن یونان زدند، و سرانجام دراواسط عمر

۱- Philhellène

حکومت خود ، بخصوص از زمان بلاش اول ، ما جوانه‌های این تجدید حیات معنوی را مشاهده می‌کنیم ، که در شامگاه زندگی این سلسله شکفته گردیده است .

شوش از همان ابتدای کار پارتها ، نام قدیم خود را باز یافت ، ولی زبان یونانی همچنان درشهر رایج بود. چنانکه هنگامیکه شاهان اشکانی برای حکّام این ناحیه اوامری صادر می‌کردند، فرامین آن بزبان و خط یونانی نگاشته میشد . در شوش کتیبه‌ای بر پا پیروسی پیدا شده، که مؤید این موضوع است [۱] .

از اردوان سوم نیز نامه‌ای خطاب بشهر شوش ، و بزبان یونانی پیدا شده است . از همین شاه نامهٔ دیگری خطاب به اهالی شهر کشف گردیده ،که در سال ۲۱ میلادی نگاشته شده ، واز مفادآن بچگونگی قسمتی ازتشکیلات اداری اشکانیان ،که شباهت بسیار به‌تشکیلات دوران سلوکی دارد پی میبریم . شاه نظر خویش را راجع به استعلامی که از نقض قوانین اساسی شده ، در این نامه اعلام میدارد .

از این دوره دو نوشته نیز به‌نظم ازشوش بدست آمده‌که بافتخار زاماسب ساتراپ این شهر سروده‌شده ، که یکی بتاریخ ۳۷ـ ۳۲ ق . م و دیگری شایدکتیبه‌ای باشد ،که در پایهٔ مجسمهٔ برنزی زاماسب حك شده بوده ، و متعلق بسالهای اول ، و دوم میلادی است . اقدامات این ساتراپ بمناسبت ایجاد یك شیوهٔ آبیاری جدید ، مورد مدح و ستایش

---

۱ ـ تمدن ایرانی ، مقالهٔ ایمار : ص ۱۷۲ :

قرارگرفته ،که بااین شیوه آبهای یك رودخانه، زمین‌های خشك اطراف را حاصلخیز کرده بوده است [1].

در دورهٔ اشکانیان روابط بازرگانی و رفت و آمدها، و خلاصه تماسهای منظم ومداومی بین شوشیها واهالی شهرهای یونانی، بخصوص اژه مانند گذشته برقرار بوده ، و در کاوشهای اخیر شوش کوزه هائی پیدا شده ، که مهر یونانی آنها حاکی است که روغن یا شراب وزیتون از یونان باین شهر فرستاده میشده است [2].

از آثار هنری این دوره سر مرمرین ملکه‌ای که هنری نیمه ایرانی ، و نیمه یونانی است ، و حدس زده میشود متعلق به اواخر قرن اول قبل‌از میلاد باشد ، وهمچنین مجسمهٔ سرملکهٔ موزا [3] همسر فرهاد چهارم‌که ازسبك هنری یونان برخوردار است، دراین شهر یافت شده . درکارگاه یك مجسمه‌ساز شوشی مجسمه‌ای‌پیدا شده‌که ربة‌النوع برهنه‌ای را نشان میدهد ، که یك پستان خود را میفشارد، و شیر آنرا در جامی که در دست چپ گرفته ، میریزد. سبك این مجسمه نیز نفوذ هنری یونان را نشان میدهد و بعقیدهٔ گیرشمن، احتمال میرود آناهیتا باشد ، که بصورت یك ربة النوع یونانی در آمده است [4]. از این دوره

---

۱ ـ تاریخ ایران باستان : ص ۲۹۹ ، ۳۳۱ .

۲ ـ تمدن ایرانی ، مقالهٔ بنونیست . ص ۷۴ و ۷۵ .

۳ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۳۱ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ .

۴ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۲۴ .

ظروف و جامهای سفالین لعابدار برنگ آبی یا خاکستری نیز بدست آمده است. در زمان اشکانیان کارگاههای کوزه گری و مجسمه سازی و سفال سازی در خارج شهر و نزدیك گورستانها قرار داشته، و برای قرار دادن در گورها مورد استفاده قرار می‌گرفته، و امروزه تعدادی از آنها کشف گردیده است. این هنرمندان برای بزرگسالان تابوت و برای کودکان خمرهٔ میت میساخته‌اند.

ازاین دوره در شوش گورستانی وسیع کشف شده، که در عمق زمین حفر گشته، و بوسیلهٔ پلکانی به مغارهٔ کوچك خانوادگی، که شامل اطاقهای متعدد و خوابگاههای اموات بوده، منتهی میشده‌است.

مردگان را در تابوتهای سفالی که ذکر آن رفت، وگاه لعاب داده شده بود، بحالت درازکش میخوابانیدند. ولی درآغاز قرن دوم میلادی، تغییرات نسبتاً مهمی در امر تشریفات تدفینی شوش مشاهده میشود. باین ترتیب که مقابر مذکور جای خود را بگورستانهای مشترکی دادکه پلکان اطاق مردگان، وسقف آن ازآجر پخته ساخته میشد، وپس ازآنکه جسد را دربرابر مدخل بنا می‌گذاشتند تاپوسد، استخوانها را روی دو نیمکت، که در جوانب چپ و راست گورستان قرار داشت، می‌گذاشتند [۲]. این رسم بارسم مغان آذربایجان وجوه تشابهی دارد، وسیر تحول مذهب را دراین دوره نشان میدهد، وخلاصه مبین گرایش هرچه بیشتراشکانیان بسمت مذاهب ایران قدیم است. در

۱ و ۲– ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۲۴

این دوره ، یك معبد آناهیتای بسیار معروف نیز درشوش وجود داشته که معرف نفوذ شدید پرستش آناهیتا دراین عهد میباشد [1] .

از اردوان پنجم آخرین شاه اشکانی نقش برجسته‌ای در این شهر پیدا شده که اولین نقش برجستهٔ اشکانی مکشوف ، وضمناً احتمالاً آخرین اثر این سلسله میباشد ، ومعرف آنست که هنگامیکه قیامی برضد سلسلهٔ اشکانی درشرف تکوین بوده ، آخرین مقاومتها بر ضد قیام‌کنندگان درمنطقهٔ شوش انجام‌گرفته است [2] . که خود مبین اهمیت این شهر درزمان اشکانیان می‌باشد . این نقش ، اردوان پنجم را در حالیکه تاجی برسرولباسی فاخر برتن دارد ، وبرتختی جلوس کرده ، مجسم می‌سازد . پایهٔ تخت روی دوحیوان افسانه‌ای ، شبیه شیر قرار گرفته است . ساتراپ شوش مقابل شاه ایستاده ، و از دست وی تاجی می‌گیرد که نشانهٔ قدرتی است که بوی تفویض میشود . کتیبه‌ای بخط وزبان پهلوی اشکانی دارد که متعلق به حدود ۲۲۱ میلادی و بهترین نمودار محوفرهنگ یونانی در این سرزمین می‌باشد .

از این دوره یك حمام با کاشیهای معرق تزئین شده ، نیز کشف گردیده که بنائی بسیار زیبا ومهم است . گذشته از آنچه که‌دربالا ذکر شد ، اشیاء دیگری ازقبیل تعداد زیادی ظروف سفالین ، مجسمه های

---

۱ ـ تاریخ ایران باستان : ص ۳۵۰

۲ ـ تمدن ایرانی ، مقالهٔ بنونیست : ص ۷۵

کوچك گل پخته ، و عاج واشیاء برنزی و آهنی وشیشه‌ای ، از زمان اشکانیان درشوش بدست آمده که حاکی ازاهمیت و رونق اقتصادی این شهر ، در دورهٔ مورد بحث میباشد [1] .

آخرین تلاشهای این سلسله برای ادامهٔ زندگی درحوالی شوش انجام گردیده ، وسپاهیان اردوان پنجم ، واردشیر بابکان ، دردشت شوش بایکدیگر جنگ کرده‌اند ، وسرانجام باشکست اردوان ، اشکانیان جای خودرا به‌ساسانیان بخشیده‌اند ، وباردیگر شوش محل تعیین سرنوشت دوره‌ای جدید ، درتاریخ ایران گشته است .

از این دورهٔ جنگهای نهائی ، آثار آتش سوزیهای مکرر ، و همچنین تعدادی گلوله‌های سنگی که بوسیلهٔ دستگاههای مخصوص محاصره بداخل شهر پرتاب شده ، در حفریات باستان شناسی ، در خانه‌های مردم پیدا شده است [2] .

بطور کلی شوش درعهد اشکانیان شهری مهم و آباد ،وازساتراپ‌نشینهای معتبر این حکومت محسوب میشده که تا حدودی مجدوعظمت گذشتهٔ خود را بازیافته بوده است . ولی در طی جنگهای آخری ، صدمات وخسارات بسیاری بدان وارد آمده ، و باردیگر جزء شهرهای درجهٔ دوم ایران قرار گرفته است .

---

۱ و ۲ ـ باستان شناسی ایران باستان : ص ۸۲

شوش در دورهٔ ساسانیان

اردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی ، درطی سه جنگ متوالی سپاهیان اشکانی را شکست داد ، وآخرین شاه آنرا درآخرین جنگی که در نزدیکی شوش اتفاق افتاد ، مغلوب ساخت ودر همان محل بقتل رسانید .

چنانکه گفته شد ، شهر در ضمن این جنگها وبعلت پایداری و جانبداری اهالی از پارتها صدمات و خسارات فراوان دید ، و قسمتی ازآن ویران شد . ولی جانشینان اردشیر بابکان یعنی اردشیر اول و وشاپور اول ، هریك بترمیم ویرانیها پرداختند ، وررونق گذشته رابدان بازگردانیدند . باین ترتیب در دوران اولیهٔ حکومت ساسانیان ، شوش ازثروت وآبادی بسیار برخوردار بوده ، واشیائی که درکاوشهای باستان‌شناسی بدست آمده ، از قبیل ظروف شیشه‌ای ، سکه و غیره ، معرف این رونق اقتصادی وهنری است[1] . گیرشمن بر دیوار خانه‌ای شوشی تصاویری یافته ، که متعلق بهمین دوره میباشد :

نقاشی عبارتست از صحنهٔ شکار گراز و آهو ، که باندازهٔ دو

---

۱ ــ تاریخ ایران باستان : ص ۴۸۶ .

برابر حد طبیعی کشیده شده [1]. در این شهر مهری از گل پخته نیز کشف شده که بوسیلهٔ نواری بسندی رسمی بسته شده بوده است. براین مهر تصویر نیم‌تنهٔ شخصیتی مهم وامضای او وسپس امضای یکی‌از عمال رسمی شاهنشاهی دیده می‌شود [2]. پارچه‌های ابریشمی شوش در این دوره شهرت جهانی بدست آورده بوده، و هنگامیکه در طی جنگهای ایران و روم، پادشاهان ساسانی تعداد زیادی ازاسرای رومی را در این شهر مستقر ساختند، هنرمندان بافندهٔ شوشی از رومیها فنون تازه‌ای آموختند، که از این زمان بافندگی و نساجی این شهر بیش از پیش رونق گرفت، و شهرت یافت [3].

در دورهٔ ساسانیان یکی از مسائل مهم سیاسی، و اجتماعی ایران مسئلهٔ مسیحیت بوده که در اثر جنگهای متوالی ایران و روم، و تماس بین دنیای شرق و غرب، دین مسیح در این مملکت رواج بسیار یافته وصوامع متعدد در نقاط مختلف ساخته شده بوده، ومبلغین مسیحی در گوشه و کنار به تبلیغ مشغول بوده‌اند؛ و بخصوص رومیان سعی بسیار در مسیحی کردن ایرانیان داشته‌اند، تا باین ترتیب و از طریق‌معنوی نیز بتوانند نفوذ سیاسی واقتصادی خود را دراین سرزمین رسوخ دهند. یکی از مراکز مهم مسیحیان در این دوره، شهر شوش بوده که بخصوص با اسکان دادن اسرای رومی در این شهر، بر تعداد

۱ ـ ایران از آغاز تا اسلام : ص ۴۰۲ .
۲ـ میراث ایران، مقالهٔ«ایران درنظر مردم مغرب زمین»: ص ۳۹۲.
۳ ـ « ایران در نظر مردم مغرب زمین » : ص۴۹۲ .

آنان افزوده شده بوده است.

در قرن چهارم میلادی، در زمان شاپور دوم (۳۰۹ _ ۳۷۹) بدنبال سیاست خشنی که وی نسبت به مسیحیان درپیش گرفت، این اقلیت مذهبی در شوش دست بشورش واغتشاشی عظیم زدند، وبلوای بزرگی براه انداختند. شاپوراین شورش رافرونشاندوشورشیان رابسختی تنبیه وشهر رابکلی منهدم وویران کرد. ضمن گزارشهای مربوط به شهدای مسیحی [1] که بزبان سریانی، ویکی ازمهمترین منابع ماراجع باین موضوع میباشد، چنین‌می‌یابیم که:

سپاهیان شاپور طغیانی را که بتحریك مسیحیان در این شهر بپا شد فرونشاندند، وشهرزیرپای ۳۰۰ فیل باخاك یکسان شد [2]. آثاراین ویرانی درکشفیات باستانشناسی بطورکامل‌بدست آمده است. خانه‌هائی که‌دراثرجنگ خراب شده‌ودرکف‌اطاقهای آنهاقبرمردگانی که‌درخمره‌ها و یامستقیماً در خاك دفن شده بوده‌اند، یافت شده است. این اموات احتمالاً قربانیان قتل عام‌اند، که باشتاب توسط بازماندگان خودبخاك سپرده شده‌اند. صلیب های نسطوری نیزدرخمره‌هائی که مردگان رادر آنها قرارداده‌اند، وهمچنین درنزدیکی یکی از مردگان، یك صلیب نسطوری‌نقره بدست‌آمده است [3]. شاپورپس ازویرانی وبی اعتبارکردن

---

۱ – **Acta Martyrum**

۲ – باستان شناسی ایران باستان: ص ۸۲

۳ – باستان شناسی ایران باستان: ص ۸۲

شوش ، در نزدیکی این محل شهر « ایران خوره شاپور » را بنا نهاد ، ودرعظمت بخشیدن و زیباساختن آن ، کوشش بسیار نمود . این شهر وسعت بسیاری داشت ، چنانکه مساحت قصرشاه ، بتنهائی نزدیک بیک کیلومتر بود . در بنای این قصر ، اسرای جنگی ، و اتباع کشورهای مفتوح شرکت داشته‌اند . پس ازشاپورنیز در تمام دورهٔ ساسانیان ، این شهر یکی از مراکز عمدهٔ بازرگانی واداری ایران بوده وویرانه های آن که بنام « ایوان کرخه » معروف است ، تابامروز باقی است [1]

شوش باوجود ویرانی بسیار وباوجوداینکه رقیبی چون « ایران خوره شاپور » درجوارخود یافت ، معهذا بعلت دارا بودن سوابق طولانی وریشه‌های کهن معنوی ، وخلاصه قدرت فعاله واستعداد فراوان ، از صفحهٔ تاریخ محو نگردید ، وباردیگر برپای ایستاد . جانشینان شاپور مجدداً به آبادی آن پرداختند ، وشهررا رونق واعتباری بخشیدند ولی شهرهای دیگری که ساسانیان درایالات پارس و خوزستان بنا کردند ، ودراهمیت دادن بآنها بسیار کوشیدند ، دیگر بشوش این فرصت را نداد که برتری گذشتهٔ خویش رابدست آورد ، واز آن پس درردیف شهرهای درجهٔ دوم قرارگرفت .

---

۱ ــ تاریخ ایران باستان : ص ۳۸۹ ، ۴۱۶

شوش در ادوار اسلامی

دردوران کهن ، چنانکه مشاهده گردید شوش دوباریکی درزمان آشور بانیپال ، ودیگری در عهد شاپور دوم ویران شد ، وشوشی ها یا از دم تیغ گذرانیده شدند ، ویا باطراف گریختند ؛ وشهر خالی ازسکنه گردید . ولی هر بار بعلت استعداد ومایه وغنای فراوان و سوابق ممتد تاریخی ، قد راست کرد ، وزندگی را از سر گرفت .

زمانیکه عمر دوران کهن بسر آمد ، و دوره‌ای جدید در تاریخ ایران گشوده شد ، همچنان شوش بزندگی خویش ادامه داد، وهنگامیکه درسال ۶۴۰ میلادی ، این شهر بتصرف سپاهیان اسلام در آمد ، بعلت مقاومت شدیدی که ازخود نشان داد ، صدمات فراوان دید ؛ ولی بعلت همان سوابق تاریخی ، درابتدای تسلط اعراب مورد نظر ، وتوجه حکام جدید قرار گرفت ، و مسجدی عظیم در این شهر بناگردید ، که شاید یکی ازقدیمترین مساجدی باشد، که درایران ساخته شده ،وازویرانه‌های آن تعداد زیادی ظروف و آلات وابزارسفالین وشیشه‌ای شکسته بدست آمده است . از روی این اشیاء مکشوف و همچنین از روی آثاری که ازخانه‌هاوانبارهای این شهردرقرون اول ودوم هجری بدست آمده

است ، میتوان به‌رونق شوش در این قرون پی برد [1] . ولی حدس زده میشود ، که از آن پس اعتبارخود را ازدست داده ، ودرقرن سوم هجری هیچگونه اهمیت خاصی نداشته است . چنانکه یعقوبی در « البلدان » خود ، تنها در دوجانامی ازشوش میبرد ، مبنی براینکه آبهائی دراین شهر روان بوده است [2] .

این فترت ، وزوال تاقرن چهارم ادامه داشته ، و درمنابع مربوط باین قرن ، اطلاعی از شوش نمی یابیم . ولی درقرن چهارم ، مقدسی دربارهٔ آن مطالبی کوتاه دارد ، باین مضمون که ولایت شوش بخصوص سرزمین نیشکر بوده ، وشکر بمقدار زیادازآنجا به خارج صادرمیشده ، وهمچنین پارچه‌های ابریشمی ونخی ، درآن تهیه میشده است [3] .

این شهرازلحاظ مرکزیت وبخصوص تجارت دراین دوره اهمیت فراوان داشته ، چنانکه در « حدود العالم » چنین می یابیم : « شوش شهری است توانگر ، وجای بازرگانان ، وبارکدهٔ خوزستان است ، واز وی جامه وعمامهٔ خزخیزد و ترنج دست انبوی خیزد ، و تابوت دانیال پیغمبر آنجا یافتند » [4] .

درقرون وسطی شوش شهری آباد ، ومرکزولایتی بوده ، که‌توابع فراوان داشته است . دراین دوره نیزازجهت دارا بودن محصول نیشکر معروف بوده ، و ابریشم خام ، و نارنج آن نیز شهرت بسزائی داشته

۱ ـ باستان شناسی ایران باستان : ص ۸۱ و ۸۳

۲ ـ ص ۱۴۱

۳ ـ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی : ص ۲۶۵

۴ ـ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی : ص ۵۴۹

است . شهردارای قلعه‌ای مستحکم و قدیمی و بازارهائی باشکوه ، و مسجدی بوده ، که سقف این مسجد برستونهای مدوری قرار داشته است ، وباحتمال قوی‌منظورهمان مسجدقدیمی‌قرن اول‌هجری‌میباشد، که ذکر آن رفت .

قبردانیال نبی ، درکنار رودکرخه ، که شهر شوش نیز کنار آن واقع بوده ، ساخته شده بوده و همچنین درکنار این رود ، ودر نزدیکی قبردانیال مسجد زیبائی ساخته بوده‌اند[1] . حمدالله مستوفی که درقرن هشتم هجری ، یعنی پس ازدورهٔ مغول شوش رادیده ، دربارهٔ آن چنین میگوید : « گور دانیال پیغمبر برجانب غربی آن شهر است ، در میان آب ودرآنجا ماهیان اُنسی‌اند ، وازمردم نگریزند ، و کسی ایشان را نرنجاند »[2] ؛ وبیش از این مطلبی در بارهٔ شهر ندارد . از چگونگی توصیف مستوفی میتوان چنین نتیجه گرفت که مسلماً دراین زمان ، و شاید دراثر حملهٔ مغول ، شوش بکلی رونق‌واهمیت ادوار اولیهٔ اسلامی خود را ازدست داده بوده باشد .

ازقرن هشتم تاقرن سیزدهم هجری برابر باقرن نوزدهم میلادی وضع بیک منوال بوده ودراین دورهٔ طولانی ، اطلاع ماازشوش منحصر بقبر دانیال نبی میباشد ، ومشخص نیست که این بنائی که امروزه بر گور وی می بینیم متعلق بکدام دوره بوده . بناعبارت است از گنبدی مخروطی شکل مرکب ازمنشورهائی که قاعدهٔ آنها چند ضلعی منظمی

---

۱ ـ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی : ص ۲۵۸

۲ ـ « « « « « « : ۱۶۹

است که درهرطبقه ابعاد آن کوچکتر میشود . این سبک بنا درسراسر جنوب عیلام متداول بوده است [1] .

شوش امروز

تا اواسط قرن اخیر ، از شوش تپه‌هائی خارگرفته برجای مانده بود وگوئی خاك برای محافظت گنجینه‌ای که در درون خود جای داده بود ، نگهبانانی برسر آن گماشته است .

درقرن ۱۹ میلادی پس از آنکه پای اروپائیان وبخصوص انگلیسها به‌این‌سرزمین‌گشوده شد ، اشخاص متعددی‌چون : کینر [2] درحدودسالهای ۱۸۰۸_۱۸۱۰ ، کرپورتر [3] در ۱۸۱۸ ـ ۱۸۲۰ و راولینسون [4] در۱۸۳۶ ، ویرانه های این شهر را دیده‌اند [5] .

از اواخر قرن ۱۹ تابه‌امروز ، چنانکه در مقدمه ذکر گردید ، هیأتهای مختلف باستان شناسی چه خارجی وچه ایرانی ، باین منطقه اعزام‌شده‌اند ، وباحفریات متعدد ، تاریخ عیلام وشوش تا حدودی روشن گشته ، وآثار عظیم وباشکوه تمدنی ، وفرهنگی آن از دل خاك بیرون کشیده شده است .

امروز ویرانه های شوش را برچهار تپهٔ بزرگ مشاهده می کنیم ،

---

۱ ـ جغرافیای غرب ایران : ص ۳۷۸

۲ - Kinner ۳ - Ker Porter

۴ - Rawlinson

۵ ـ باستان شناسی ایران باستان : ص ۷۲

که برفراز تپهٔ قدیمی‌تر هیأت کاوش کنندگان فرانسوی ، در اوایل قرن بیستم ، قلعه‌ای برپا ساخته‌اند ، تامحل زندگی خود آنان ومحل نگاهداری اشیاء بدست آمده باشد . بعدهاتوسط همین هیأت ،کارگاههای دیگری نیز درکنار آن ساخته شد .

شوش تابستانهای گرم وسوزان ولی بهار و زمستانی بسیار زیبا و مطبوع دارد . دراین فصل خاك براثر بارانهای پیاپی پوشیده از گیاه میشود ، مزارع گندم ، جو ، برنج ، توتون و پنبه منظره‌ای سرسبز و دلپذیر دارند . باغات میوه مملو از میوه وسبزی ، ومراتع پوشیده از علفهای بلند می‌گردند[1] .

برای تشریح چگونگی وضع سنوات اخیر شوش،ازفرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش کمك می‌گیریم که درسال ۱۳۳۰ مدون گشته و از آنروز تاکنون بجز اضافه شدن چند مدرسه ، مسجد ، حمام ، باغ ملی ، و درمانگاه تغییر کلی درآن بوجود نیامده است :

«شوش نام‌یکی ازبخشهای شهرستان دزفول است ، ومرکز بخش، قصبهٔ شوش‌می‌باشد . زبان‌سکنه فارسی‌ولری‌وعربی ، ومذهب آنان‌شیعه است . محصول عمده : غلات ، کنجد وشغل عمده زراعت میباشد .سکنه درحدود ۵۰۰۰ نفر . مقبرهٔ مشهور دانیال پیغمبر دراین قصبه میباشد . ایستگاه راه آهن شوش درسه کیلومتری باختر شوش واقع ، و مسافت آن تا تهران ۷۱۴ کیلومتر است . شوش دارای عمارات و کاخهای عالی

---

۱ ــ جغرافیای غرب ایران : ص۲۶۸

بوده که ستونهای عظیم آن هنوز باقی است ، و شهادت بعظمت خود ، درادوار گذشته میدهد »[1] .

نتیجه

شوش را بافراز ونشیبهای آن بایدیکی از پایگاههای تمدنی ، و فرهنگی وسیاسی شرق ، وبمنزلهٔ چهارراهی برسرراه دنیای کهن دانست. درهمان آغاز که انسان زندگی شکارگری را ترك گفت ، واستقرار یافت، شوش بصورت شهری درآمد، که پایه‌های یکی از اولین تمدنها وفرهنگهای بشری درآن پی‌ریزی شد ، وسپس روز بروز رو بتکامل وترقی نهاد ، تا زمانیکه پرتو تمدنی آن ، بعنوان پایتخت شاهنشاهی عیلام از مصر تا هندرا فراگرفت . هنگامی که عمر عصر عتیق بسر آمد ، وبدنبال آن عیلام منهدم و ویران گردید ، باردیگر شوش بعلت دارا بودن اصالت ملی و معنویت قوی و ریشه‌دار ، اززیر ویرانه های خود سر برآورد ، واین بار مرکز وقلب شاهنشاهی هخامنشی گردید . این مرکزیت از جنبه های مختلف معنوی ومادی، موردنظراست . باین معنی که قسمت عمدهٔ سیاست جهان ، در دربار شوش حل وفصل میشد ، افکار واندیشه‌ های شرق و غرب دراین شهر بایکدیگر برخورد می کردندو ثمرات آن که تحولات جدید علمی وادبی و هنری بود ، سبب روشنی افکاردنیای دوران خود می گشت . تمام راههای مهم شرق از شوش شروع میشدبه آن ختم می‌گردید ، و راه را بغرب می گشود .

---

۱ - ص ۲۳۸

پس از هخامنشیان باوجود اینکه توجه گذشته بدان نشد، معهذا هنوز آن مایه از غنای معنوی و مادی را داشت تا بتواند چند قرن دیگر اهمیت و شهرت خویش را حفظ کند، و در زمرهٔ مهمترین شهرهای ایران بماند. ولی در دورهٔ اول شاهنشاهی ساسانی، بار دیگر لطمه‌ای شدید خورد و بویرانی و سقوط کشیده شد، که این ویرانی در زمان شاهان بعدی این سلسله ترمیم گردید.

در زمان حملهٔ عرب، با سقوط شوش، یکی از پایگاههای مهم سیاسی وفرهنگی ایران منهدم شد. درقرون اولیهٔ دورهٔ اسلامی، شوش شهری آبادوثروتمند بود، ولی بتدریج رو بضعف وسستی نهادتازمانیکه در دوقرن اخیر از آن بجز چند ویرانه که سراز خاك بیرون آورده و حاکی از گذشته‌ای بس‌دراز بوده است، و قصبه‌ای کوچك در کنار آن اثری نمی‌یابیم.

از ۵۰ سال پیش، کشفیات باستان شناسی آغاز گردید وبتدریج زندگی پر نشیب وفراز وافتخار آمیز، و غنی شوش برما روشن شد، وبا حفریات باستان شناسی که ادامه دارد، هرروز که می گذرد بیش‌از روز پیش ما بچگونگی تاریخ این سرزمین پی‌میبریم. امروزه شوش شهرکی است که همچنان بنامی که ۵۰۰۰ سال پیش بدان نهاده‌اند، خوانده میشود ودفتر پر برگی است، از ماجراهای گوناگونی که بر آن گذشته است.

مآخذ

۱ ـ فرهنگ جغرافیائی ایران : از انتشارات دایرهٔ جغرافیائی ستاد ارتش . ج ۶ ـ استان ششم . چاپ تهران ، سال ۱۳۳۰

۲ ـ میراث ایران : سیزده تن از خاورشناسان ، زیر نظر آربری . ترجمهٔ چندتن از دانشمندان ایرانی . تهران سال ۱۳۳۶

۳ ـ تمدن ایرانی : چندتن از خاورشناسان. ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام. تهران سال ۱۳۳۸ .

۴ ـ جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی : لسترنج . ترجمهٔ محمود عرفان تهران ۱۳۳۷ .

۵ ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : امستد . ترجمهٔ دکتر محمد مقدم. تهران ۱۳۴۰

۶ ـ ایران از آغاز تا اسلام : رومان گیرشمن. ترجمهٔ دکتر محمد معین . تهران ۱۳۴۴

۷ ـ تاریخ ماد : دیاکونو . ترجمهٔ کریم کشاورز . تهران ۱۳۴۵.

۸ ـ باستانشناسی ایران باستان : لوئی واندنبرگ . ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام. تهران ۱۳۴۶ .

۹ ـ تاریخ ایران باستان : دیاکونو . ترجمهٔ روحی ارباب . تهران ۱۳۴۶

۱۰ - تاریخ عیلام : پیر آمیه . ترجمهٔ دکترشیرین بیانی . تهران ۱۳۴۹ .
۱۱ - عیلام یکی از چشمه های تمدن هخامنشی (مقاله) : دکتر شیرین بیانی . مجلهٔ یغما ، مرداد ماه ۱۳۴۹.

۱۲ - Histoire de l' Iran antique : Cameron. Paris 1938

۱۳ - Persia, From Origines to Alexander the Great : R . Ghirshman . Paris, 1964

۱۴ - L' Aurore de la Mesopotamie, et de l' Iran M. E. L. Malowan . Traduit de l' anglais par A . Zimdel - Bernard. Pasis, 1966.

۳

زن در تاریخ بیهقی

زن در تاریخ بیهقی *

وضع زن در ادوار مختلف تاریخ ایران بعد از اسلام ، دستخوش تحول بوده است . درزمان تسلط ترکان از این حیث ، حالت دوگانه‌ای مشاهده می‌کنیم : اصولاً اقوام ترك ، در سرزمینهای اولیهٔ خود ، وبا آداب و رسوم بومی خویش ، به‌زن اهمیت بسیار میداده‌اند . زن دوشادوش مرد کار میکرده ، وشاید بتوان گفت که چرخ اقتصاد قبیله‌ای بوسیلهٔ او بحرکت در میآمده است .

زن ازگله مواظبت می‌کرده ، شیرمیدوشیده قمیز وقرمه وماست درست می‌کرده ، پشم می‌چیده ، نمد می‌مالیده ، و پارچه میبافته ؛ و خلاصه در مجموع شئون اقتصادی قبیله ای ، نقش اصلی را بعهده داشته است .

---

* متن سخنرانی ایراد شده در کنگرهٔ بین المللی « بزرگداشت ابوالفضل بیهقی » که در مشهد برگزار گردید ، شهریور ماه ۱۳۴۹ .

در مواقع کوچ کردن، و اردو زدن، به‌مرد کمك می‌کرده، در جنگها اغلب دوشادوش مردان می‌جنگیده. درشکارهای جرگه شرکت داشته؛ وبدین ترتیب در سراسر زندگی مرد، شریك و سهیم بوده است[1].

ولی از طرفی، زمانی‌که در حدود قرن دوّم هجری، اسلام به آسیای مرکزی راه‌یافت، وبدنبال آن، پس ازبرقراری ارتباط نزدیك بین ایرانیان، و اعراب وترکان؛ و بخصوص از این زمان به‌بعد، که سیل مهاجرین ایرانی بجانب ترکستان سرازیر گردید، و ایرانیان فرهنگ و تمدن خودرا باین منطقه بردند؛ و همچنین براثر روابط تجارتی بسیار مستحکمی که نقاط مختلف دنیای اسلام‌را بایکدیگر مرتبط ساخت، وضع تمدنی و نحوهٔ زندگی مردم آسیای مرکزی، و قبایل ترك، دگرگونی‌های فراوان یافت.

زمانی که‌دسته‌های مختلف ترك، وترکمان، بدین اسلام‌گرویدند وموفق شدند حکومتهای محلی تشکیل دهند، وسپس این حکومتهارا توسعه بخشند، وممالك قلمروهای وسیعی در آسیا، و بخصوص ایران گردند، بسیار تحت تأثیر تمدن وفرهنگ قوم مغلوب قرارگرفتند؛ و بدین‌ترتیب مادراین‌ادوار، باتمدن‌وفرهنگ، وبطورکلی نظام‌اجتماعی خاصی مواجه می‌گردیم، که چون قدرت فرهنگ، وتمدن قوم مغلوب

۱ ـ نظام اجتماعی مغولان: تألیف ولادیمیرتسف، ترجمهٔ نگارنده. فصل اول صفحات متعدد.

بسیار بیش از آن قوم غالب بوده ، ازجانب ایشان پذیرفته شده است ؛ منتها باتغییراتی که ناشی ازوضع جدیدمهاجمین بود . از این زمان وضع زنان نیز تاحدبسیار زیادی تابع شرایطمحیط جدید می گردد ، وپس ازاسکان در شهرها ، و اختلاط و آمیزش با شهرنشینان ، و بخصوص زندگی در حرمسراها ، این دسته ، آزادیهای سابق خودرا از دست می‌دهند .

گذشته ازاین ، ازجهت وضع خاصی که درنحوهٔ حکومت‌ترکان پیش‌میآید ، وقدرت واقعی‌را غلامان بدست‌می گیرند ، ونزدیکی‌غلامان بسلاطین‌وشاهزادگان ، روزبروز افزون می گردد ، زنان ازجهات‌مختلف جای خودرا بمردان می‌بخشند ، ودر نوعی فراموشی فرومی‌روند . پس براثر تعارضی که ذکرآن رفت ، چنین مشاهده می کنیم‌که از یك‌طرف زنان باآزادی فراوان ، ومسئولیت‌های نسبةً سنگین ، وباشأنی تقریباً همطراز بامردان ، وارد تاریخ این‌دوره می‌گردند ، وازطرف دیگر بعلت نحوهٔ زندگی جدیدی که در پیش روی آنان نهاده میشود ، گرفتار قید وبندها ، ونوعی فراموشی‌می‌شوند . از اینرو ، درزمان تسلط وحکومت ترکان بر ایران ، که قسمت اعظم دورهٔ قرون وسطی‌را دربر می گیرد ، زنانی‌که دارای شخصیتهای ممتاز باشند ، و نقشهای سیاسی ایفا کنند ، تعدادشان بسیار کم است . اینان بطور غیر مستقیم بر اوضاع تأثیر می‌گذاشته‌اند ، در مواردی استثنائی زنانی مستقیماً ، دراوضاع مؤثرواقع شده اند[1] .

---

۱ - Barithold: Histoire des Turcs d'Asie Centrale ترجمه بفرانسه ازخانم Mne Donskis· paris 1945 pp 91, 92

بطور کلی می‌توان گفت که ، دورهٔ غزنویان دورهٔ زن نبوده است ، واز «تاریخ بیهقی» که آینهٔ زمان است ، نمی‌توان انتظارگرفتن مطالب سرشار وغنی‌ای ، راجع بزن داشت . در این کتاب بتعدادنسبةً کمی زن برمی‌خوریم، که‌درخلال مطالب دیگری که‌دردرجهٔاول اهمیت قرار گرفته‌اند مانند عقد معاهدات صلح ، مسألهٔ جانشینی سلاطین ، سیاست نزدیکی بادول همجوار ، ازآنان نیز ذکر مختصری بمیان آمده است . در چند مورد ، زنان وسیله‌ای برای نزدیک ساختن دو فرمانروا بیکدیگر ، و استحکام بخشیدن بمودت ، مابین دو حکومت قرار گرفته‌اند ، بی‌آنکه خود نقش مستقیم ، زنده ، ومؤثری برعهده داشته باشند . در چندجا، بیهقی تحت تأثیر معتقدات زمان ، به تفاوت بین زن ومرد ، و پائین‌تر بودن زنان از مردان ، اشاره‌می‌کند . درآنجاکه ازمادر حسنک گفتگو بمیان میآورد ، باآنکه اورا بسیار می‌ستاید ، می‌گوید : «میان مردان وزنان ، تفاوت بسیار است»[1]؛ ودرجائی دیگر حدیثی از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کندکه «چون کسری پرویز مرد ، خبر به پیغمبر بردند ، گفت من استخلفوا قالوا بنته بوران دخت ، قال علیه‌السلام : لن یصلح قوم اسندوا امرهم الی امراة . این دلیل بزرگتر است که ، مردی‌شهم کافی‌محتشم باید ملک‌را ، که چون براین جمله نباشد ، مرد وزن یکی است».[2]

---

۱ ـ تاریخ بیهقی : باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض . چاپ تهران ، سال ۱۳۲۴ ،ص ۱۹۴ .

۲ ـ ص ۳۷۹ .

بعلت پوشیده بودن ودر حرم جای داشتن زنان ، هیچ گاه ظاهر، وصفات آنان،ویااینکه تاچه حددرزندگی همسرانشان مؤثربوده‌اند،ذکری بمیان نیامده است . خاتونان ، چون هدیه‌ای که از جانب سلطانی ، بسلطان دیگر واگذار می‌شده ، وسپس در گوشه‌ای نهاده ، و فراموش می‌گردیده ، تلقی شده‌اند .

بعنوان نمونه از دختر قدرخان ، خاقان ترك نام می‌بریم ، که بهمسری سلطان مسعود درآمد : قدرخان ازسلسلهٔ ایلك خانیه ، یاآل-افراسیاب ، بوده‌است ، که‌این‌سلسله درآسیای‌مرکزی حکومت‌اسلامی نسبةً مهمی‌تشکیل‌داده ، وپس از تصرف قلمرو ساسانیان ، درماوراءِالنهر باغزنویان هم‌مرزگردیده بودند . همسایگی‌این‌دسته‌ازترکان ، پیوسته فکر غزنویان‌رابخود مشغول می‌داشت، وحتی در زمان حکومت‌سلطان محمود ،چندبار بین‌طرفین جنگ‌درگیر شده‌بود . مسعودباگرفتاریهای فراوانی که در قسمت های مختلف داخلی و خارجی داشت ، مایل بود برای رفع این گرفتاریها ، باایلك خانیان در حال صلح وصفا بسر برد تا باآسودگی خیال ازجانب همسایگان شمال‌شرقی ، بدفع سایرشورش‌ها ودفع ناآرامیها بپردازد . از اینجهت ، برای استحکام بخشیدن باین مناسبات دوستی وصلح ، دختر قدرخان‌را برای‌خود ، ودختر پسروی‌را که بغراتگین نام‌داشت ، برای مودود پسرخویش ، که جانشین وی نیز بود ، یکجاخواستگاری کردورسولی بنزدخاقان ترك‌فرستاد ، وبرسول چنین دستور داد : « پس از عهد ، بگوئی خان‌را ، که چون کاری بدین

نیکوئی[1] برفت، وبرکات این، اعقاب راخواهد بود، مارا رای افتاده است که تا ازجانب خان، دووصلت باشد. یکی بنام ما، و یکی بنام فرزند ما ابوالفتح مودود دام تأییده، که مهتر فرزندان ماست، وبعدازما ولی عهد ما در ملك، وی خواهد بود. آن ودیعت که بنام ما نامزد کنند، از فرزندان وسرپوشیدگان کرائم باید که باشد، از آن خان و دیگر ودیعت، از فرزندان امیر، فرزند بغراتگین، که ولی عهد است. اما چنان باید که این دو کریمه، ازخاتونان باشند، کریم الطرفین. اگر بیند خان، ومارا بدین اجابت کند، چنانکه از بزرگی نفس، وهمت بزرگ، وسماحت اخلاق وی سزد، که هیچ حال روا نباشد، واز مروت نسزد که مارا اندرین ردکرده آید، مقرر گردد که چون مارا بدین اجابت کند، بدانچه او التماس کند اجابت تمام فرمائیم. تا این دوستی چنان مؤکد گردد، که زمان را در گشادن آن هیچ تأثیری ننماید؛ وچون اجابت کند... روز دیگر را وعده بستانی که در آن روز این دو عقد بمبارکی، تمام کرده آید. ومهر آن ودیعت آنچه باما باشد، پنجاه هزار دینار هریوه کنی؛ ومهر دیگر بنام فرزند سی هزار دینار هریوه چون از مجلس عقد باز گردی، نثارها و هدیه‌ها که باتو فرستاده آمده است، بفرمای تا خازنان را که باتو اند، تا ببرند، و تسلیم کنند. از آن خان، و ولی عهد، و خاتونان و مادران دو ودیعت، واز آن عمّان، و خویشاوندان... وعذری که باید خواست، بخواهی، که آنچه آنروز بعاجل الحال فرستاده آمده است، نثاری

---

۱ ـ منظور دوستی ووداد، بین طرفین است.

است نگاهداشتن رسم وقت را، وچون مهدها فرستاده آید، تا بمبارکی، ودایع بیارند، آنچه شرط و رسم آن است، بسزای هر دو جانب با مهدها باشد.»[1].

سپس بیهقی در بارهٔ هدایا چنین می‌گوید: «تذکرهٔ هدیه‌ها، چه هدیه‌هائی که اول روز پیش خان روند، و چه هدایای عقد تزویج، کردند سخت بسیار و برسم؛ و آن دو جام زرین مرصع بجواهر بود، با هارهای مروارید[2]، وجامه‌های بزر، وجامه‌های دیگر از هر دستی، رومی و بغدادی و سپاهانی، و نشابوری، و تخت‌های قصب گونه گونه، و شاره، و مشك و عود و عنبر، و دو عقد گوهر که یکدانه گویند[3]... وخازنی نامزدشد باشاگردان، وبا حمالان خزانه، تابا رسولان بروند»[4].

از این قسمت نکاتی چند استنتاج می‌شود، یکی اینکه: نسب، و مقام مادر اهمیت بسیار داشته است. می‌بینیم که مسعود، بدان اکتفا

---

۱ - تاریخ بیهقی: ص ۲۱۴، ۲۱۵.

۲ - بمعنی رشتهٔ مروارید است.

۳ - گوهر یکدانه، گوهر بی مانند گردن بندی است که شش رشته را میگرفتند و در هر رشته، چند مروارید می‌کشیدند، بعد از آن همهٔ رشته‌ها را جمع میکرده‌اند، واز یك دانه لعل یا جواهر دیگر میگذرانیدند. باز رشته‌ها را متفرق نموده از هر کدام چند مروارید کشیده باز جمع کرده از یك جواهر میگذرانیدند، تا رشته‌های مروارید تمام شود (نقل از توضیح مصححان تاریخ بیهقی).

۴ - ص ۲۲۰.

نمی‌کند که همسر وی ، و آن پسرش ، دختر قدر خان ، و دختر پسر وی باشند ، بلکه مادر آنان نیز باید از خاندانی نجیب و اصیل باشد.

دیگر اینکه مسئلهٔ کابین بسیار اهمیت داشته ، وقبل از هر بحث دیگری ، موضوع آنرا روشن می‌ساخته‌اند ، و سپس هدایای دیگری که مرسوم بوده ، از جانب داماد ، بپدر و مادر ، و خویشان عروس داده می‌شده است. درمورد هدایائی که فرستاده‌شده، مسلماً مسعود میخواسته شکوه و جلال، و ثروت وشوکت خود را بخان ترك بنماید ؛ وبنا بگفتهٔ بیهقی آنچه را که او ذکر کرده شمه‌ای ، و فقط بعنوان نمونه و مثال بوده است.

آنچه تا بحال از هدایائی که فرستاده شده ، و مراسمی که انجام گردیده بود ، گفته شد ، بعنوان مقدمه وخواستگاری و سپس عقد بود؛ و پس از آنکه دختر را که « شاه خاتون » نام داشت ، برای عروسی بغزنین آوردند ، در کتاب بیهقی چنین می‌یابیم :

«روز آدینه نوزدهم شوال ، شهر غزنی بیاراستند ، آراستنی بر آن جمله ، که آن سال دیدند که این سلطان از عراق ، بر راه بلخ اینجا آمد ، و بر تخت ملك بنشست . چندان خوازه زده بودند ، و تکلفهای گوناگون کرده که از حد وصف بگذشت ،که نخست مهد بود ، که از ترکستان اینجا آوردند . امیر چنان خواست ،که ترکان چیزی بینند ، که هرگز چنان ندیده بودند »[1] .

---

۱ - ص ۴۲۵ .

سپس بیهقی شرح می‌دهد ، که چگونه مدتی رسولان خان ترك را در بیرون شهر نگاه داشتند ، وسپس با تشریفاتی خاص، والی حرس، مرتبه داران ، و رسولان ، و سایر مقامات باستقبال رفتند ، و رسولان را بشهر وارد ساختند. شهری که سراسر آن آذین بسته شده بود ، و هنگامی که رسولان پدیدار شدند، دینار و درم پخش کردند ، چنانکه ایشان حیران ماندند . « نماز دیگر ، همهٔ زنان محتشمان ، و خادمان روان شدند ، باستقبال مهد ، با کوکبهٔ بزرگ ، که گفتند بر آن جمله کس یاد نداشت» [1] . پس از مراسم عروسی مدتی رسولان درشهر بودند، و از ایشان پذیرائی مفصل بعمل آمد ؛ و سپس با خوشی و خرمی ، در حالی که هدایای فراوان باخود می‌بردند ،بمملکت خویش باز گشتند [2] .

دختر بغراتگین را که برای مودود خواستگاری و عقد کرده بودند ، بایران نرسیده بیمار شد ، و در گذشت ، و ازدواج عملی نگردید .

بغراتگین را که بعد از پدر ارسلان خان لقب گرفت ، همسری بود ، که در زمان حیات محمود بمنظور مستحکم ساختن مناسبات دوستی ، و نشان دادن صمیمیت وعلاقهٔ این خاندان به‌غزنویان، هرساله یك کنیز و غلام، برای سلطان محمود می‌فرستاد. چنانکه بیهقی گوید: « غلامی نادر و کنیزی دوشیزهٔ خیاره ، فرستادی بر سبیل هدیه ؛ و

---

۱ - ص ۴۲۶ .

۲ - بیهقی : ص ۴۲۶ .

امیر، وی را دستارهای قصب و شار باریك، و مروارید و دیبای رومی فرستادی». محمود از یکی از این غلامان بقدری خوشش آمده بود، که وی را «در جملهٔ هفت و هشت غلام، که ساقیان او بودند، پس از ایاز بداشت».[1]

یکی دیگر ازاین نوع وصلت‌ها،که بسبب مقاصد سیاسی انجام گرفته است، خواستگاری مسعود ازدختر باکالیجار می‌باشد. می‌دانیم که باکالیجار، پسر امیر منوچهر بن قابوس، از آل زیار بود، که پس از پدر بامارت رسید. وی در ابتدای کار، برای آنکه دوستی و اطاعت خویش را بر مسعود محرز گرداند، یکی از خواص دربار خود را با تحف، و هدایای بیشمار، بنزد سلطان مسعود فرستاد، و اظهار اطاعت کرد[2]. مسعود نیز دختر وی را خواستگاری کرد تا بدین ترتیب از طریق مواصلت و خویشی نیز، حقی بر قلمرو آل زیار کسب کند.

خواستگاری توسط عبدالجبار، پسراحمد حسن میمندی وزیر انجام گرفت، وپس ازموافقت ازجانب باکالیجار، که اونیزصلاح خود را ازهمان ابتدا درنزدیکی باغزنویان دانسته ودریافته بودکه از طریق خویشی بیش ازپیش ازشرتهاجمات آنان در امان خواهد ماند، دختر را به نیشابور فرستاد. بیهقی شرح ورود عروس را بتفصیل بیان می کند، که چگونه درنیم فرسنگی شهر، زنان رؤسا، وقضات، وفقها و

---

۱ – بیهقی: ص ۲۵۲.

۲ – عباس پرویز: تاریخ دیالمه و غزنویان: ص ۴۶.

محتشمان ، شبانه به‌استقبال دختر رفتند ، و با احترام فراوان ، وی را بشهر وارد کردند . عروس نیز بهمراه خود ، زنان بسیاری ، چون دایه وخدمتگزار و کنیز وغیره آورده بود ؛ وسپس چنین می گوید : « . . . و آن شب ، نشابور چون روز شده بود ، ازشمعها ومشعلها ، ونوبتی بسیار از پیادگان ، بدرگاه سرای نامزد شدند ، و حاجبی بابسیار مردم ؛ و چندان چیزساخته بودند ، بفرمان عالی که اندازه نبود . . . ونیم شب ، همهٔ قوم سرای حرم سلطانی ، ازشادیاخ آنجا آمدند . ودیگر روزامیر فرمود تابسیار زروجواهر ، وطرایف آنجا بردند ، وتکلفی سخت عظیم ساختند اندرمیهمانیها ، وزنان محتشمان نشابور را بجمله آنجا بردند ونثارها بکردند ، ونان بخوردند ، وبازگشتند . ودیعت راکه ساکن‌مهد بود ، کس ندید ؛ ونماز خفتن امیراز شادیاخ برنشست ، بابسیار مردم ، ازحاشیت وغلامی سیصد خاصه، همه سوار ، وغلامی سیصدپیاده درپیش وپنج حاجب سرائی ؛ وبدین کوشك حسنکی آمد ، وفرود سرای حرم رفت ، باخادمی ده از خواص ، که روا بودی ، که حرم را دیدندی ، و این خدم وغلامان ، بوثاق هاکه گرد برگرد درگاه بودند ، فرود آمدند که وزیر حسنك آن همه بساخته بود ، واز جهت پانصد ، وششصد غلام خویش را ، وآفتاب دیدارسلطان برماه افتاد ، وگرگانیان راازروشنائی آن آفتاب ، فخر وشرف افزود ، وآن کار پیش رفت بخوبی »[1] .

تأثیر این دختر زمانی که به حرم سلطان مسعود وارد می شود ،

---

۱ - ص ۳۹۴ ، ۳۹۵ .

از این گفته معلوم می گردد که: « . . . و آفتاب دیدار سلطان بر ماه افتاد، وگرگانیان را ازروشنائی آن آفتاب، فخر وشرف افزود، وآن کارپیش رفت بخوبی ». شاید این زن توانائی این را داشته، که مدتی منافع ومقام خاندان خود را در نزد مسعود نگاه دارد، ونگذارد که غزنویان بر آل زیار تعدی روا دارند. ولی چند سال بعد، زمانی که مسعود به‌جرجان رفت، رشتهٔ این دوستی ووداد گسیخته‌شد. بدین‌معنی که باکالیجار در موقع ورود سلطان، آنطور که شایستهٔ مقام مسعود بود، ازوی پذیرائی نکرد، وحتی مباحثاتی نیز بین آندو در گرفت. سرانجام باکالیجار ازکینهٔ مسعود در هراس افتاد، و بیکی از قلاع مستحکم گریخت، ودر آنجا منزوی شد؛ وتاسال ۴۴۱ که سال وفات وی است، درهمان قلعه بصورت انزوا زیست[1]. ازآن‌پس در تاریخ بیهقی ازوضع دختر وی در زندگی مسعود، چیزی نمی یابیم.

دیگر از این نوع ازدواجها، عروسی دختر سلطان مسعود است بنام « گوهر » بااحمد، پسر محمّد، برادر مسعود. پس از آنکه مسعود تاج و تخت را از محمّد گرفت، در سفر جنگی خود به‌هند، در موقع لشکرکشی ورتق و فتق امور، و هنگامی که می‌خواست از ایران دور شود، بیم آن داشت که مدعی از گوشه وکنار سر برآورد، و از غیبت وی استفاده کند، وسلطنت رابخطر افکند. واضح است، که مهمترین این مدعیان پسران محمّد می توانستند باشند، که سلطنت را بعد ازپدر،

---

۱ ـ عباس پرویز: ص ۴۶.

از آن خود می‌دانستند. مسعود این را خوب می دانست، و بهمین دلیل درکتاب بیهقی می بینیم، که بهمگی آنان مهربانی فراوان کرد، وصله وانعام داد، ودختر خود را نیز بیکی از این پسران، یعنی امیر احمد داد، وبفوریت، قبل از حرکت مراسم عقد وعروسی انجام گرفت [1].

دیگر ازاین نوع زنان، که درکتاب بیهقی ذکری از آنان رفته «حرهٔ کالجی» دختر سبکتکین، وخواهر سلطان محمود است، که به همسری امیرابوالعباس خوارزمشاه درآمد. قبل ازابوالعباس نیز ابوالحسن علی خوارزمشاه، یکی دیگر ازخواهران سلطان محمود را بزنی گرفته بود [2].

خوارزم که ایالتی بسیارمهم وغنی بود، همواره فکر سلطان محمود را بخود مشغول می‌داشت، ودرصدد تصرف آن بود. حکام خوارزم، که این موضوع را بخوبی دریافته بودند، برای اینکه ازشر تهاجمات محمود درامان مانند، باوی ازدر صلح ودوستی درمیآمدند؛ وهمچنانکه گفته شد ابوالحسن علی، حاکم معاصر محمود خواهر سلطان رابزنی داشت. پس از وی زمانی که ابوالعباس روی کار آمد، محمود یکی دیگر ازخواهران خود را بهمسری وی درآورد. بدنبال این ازدواج، محمود ازابوالعباس خواست که درخوارزم بنام اوخطبه بخوانند، وابوالعباس که چاره‌ای جز انجام این کار نمی دید تمکین کرد، ولی بزودی بامخالفت شدید امرا و بزرگان محلی روبرو شد، وجان خود را بر سراین کارگذاشت. محمود بهترین فرصت را

---

۱ ـ ص ۶۶۰

۲ ـ اقبال: ص ۲۵۹

برای حمله بخوارزم بدست آورد ، و ببهانهٔ انتقام قتل شوهر خواهر ، ونجات خواهر خود ، به‌این ایالت لشکر کشید ، وسرانجام خوارزم جزء متصرفات غزنویان در آمد [1] .

حال به‌ذکری ازدودختر امیر یوسف، برادر سلطان محمود می‌پردازیم: امیر یوسف در نزد برادر مقامی ارجمند داشت ، و هنگامی که سلطان محمّد به تخت نشست ، بجانبداری از وی برخاست ، و بمقام سپهسالاری رسید . از اینرو زمانی که محمّد از سلطنت بر کنار شد ، و مسعود جای اورا گرفت ، با امیر یوسف عموی خود بدشمنی پرداخت ؛ و سرانجام نیز به حبسش انداخت . تا درهمان زندان جان سپرد .

امیر یوسف دودختر داشت ، که یکی بزرگ شده و بمثر رسیده بود ودیگری هنوز خردسال بود . سلطان محمود در زمان حیات دختر بزرگ را برای محمّد درنظر گرفت ، و آن دیگری را برای مسعود ؛ تاپس از آنکه به سن رشد رسید ، به همسری وی درآید . مراسم عروسی محمّد انجام گرفت ، جشنی مفصل بپاشد ، کاخ امیر محمّد راتزئین کردند . وخود سلطان محمود شخصاً بآنجا رفت ، وبامحمّد مهربانی بسیار کرد ، و خلعت، وهدایای فراوان به‌وی بخشید . بیهقی این موضوع را چنین بیان کرده:

پس از آنکه سلطان محمود رفت ، « سرای بداماد ، و حرات ماندند ، واز قضا آمده عروس ، راتب گرفت ، ونماز خفتن مهد آوردند . ورود غزنین پرشد اززنان محتشمان ، وبسیار شمع و مشعل افروختند .

---

۱ ـ اقبال : ص ۲۶۰

تا عروس را ببرند. و بکوشك شاه، بیچاره جهان نادیده، آراسته در زر و زیور وجواهر نشسته، فرمان یافت، و آن کار همه تباه شد [1]. در اینجا موضوع تاثر انگیز مرگ عروس پیش میآید، که چگونه دختر بیچاره را که درتب بیماری می‌سوخته و مشرف بمرگ بوده، آرایشش می‌کنند، و زر وزیور براو می‌آویزند، و بعروسیش می‌فرستند.

سلطان محمود که از این موضوع سخت ناراحت وغمگین گشته بود، دستور داد تا آن خواهر دیگر را که نامزد مسعود بود، به محمّد بدهند، و چون‌بچه بود، بگذارند تابزرگ شود؛ و سپس عروسی‌انجام گیرد. مسعود از این موضوع دلتنگ می‌شود، ولی درمقابل فرمانِ پدر چیزی نمی‌تواند بگوید. این نکته‌ای است که منازعهٔ پنهانی بین دوبرادر را از همان ابتدا و تمایل محمود را به محمّد معلوم می‌سازد. پس از مدتی که محمود درگذشت، ومحمّد بتخت نشست، و آن دختر چهارده ساله شد، مراسم عروسی انجام‌گرفت، و زمانی که مسعود محمّدرا بحبس انداخت، همسروی رانیز بنزدش فرستاد. این زن‌مدتی درقلعهٔ زندانِ شوهرش بسر برد، ولی پس از چندی حوصله‌اش بسر رفت ودل تنگ شد، بازگشت، و درغزنین سکنی گرفت [2]. از این ببعد از سرنوشت این زن اطلاعی در دست نیست.

یکی از شخصیتهای مهم زمان مسعود، سالار بکتغدی می‌باشد،

---

۱ – تاریخ بیهقی: ص ۲۴۸، ۲۴۹.

۲ – تاریخ بیهقی: ص ۲۴۹.

که حاجب ، و سالار غلامان سرای وی بوده ، و در بعضی از جنگهای مسعود مقام سپهسالاری لشگر را بعهده داشته است . بکتغدی ، مردی بسیار متنفذ ، و بخصوص ثروتمند بوده و بهمین دلیل شاید مسعود برای کشیدن تمول او بجانب خاندان خود ، دختر او را برای یکی از پسرانش بنام مردانشاه خواستگاری می‌کند . این موضوع ، که بطمع ثروت بکتغدی این وصلت انجام گرفته از گفته‌های کنایه آمیز بیهقی نمایان است . چه اولاً بعداز عروسی چون پسر خردسال بوده ، وفقط ۱۳ سال داشته ، نزد مادرش باز می‌گردد تا بسن رشد رسد ؛ و پس از چندی عروس را که او نیز بچه بوده ، بدربار مردانشاه می‌فرستند [۱] . بقدری مسعود در این کار شتاب داشته ، که منتظر بزرگ شدن دختر و پسر نمی‌ماند . ثانیاً پس از آنکه مراسم خواستگاری توسط بونصر مشکان انجام گرفت « بکتغدی لختی گفت که طاقت این نواخت را ندارد ، و چون تواند داشت » . بقول بیهقی « سالار بکتغدی دانست که چه می‌باید کرد ، و غرض چیست . هم اکنون ، فراکار ساختن گرفت ، و پس از آن بیک سال عقد نکاحی بستند که دراین حضرت ، من مانندهٔ آن را ندیده بودم » [۲] . منظور از « چه می‌بایدکرد ، و غرض چیست » اینست که‌چقدر باید جهیز تهیه نماید ، وانعام وهدیه وصله دهد . زیرا بیهقی بعداز آن شرح مفصلی از خرج این عروسی را می‌دهد ، وصله‌هائی که بکتغدی به اشخاصی که در عروسی کاری داشته‌اند ، از قبیل پرده دار ، ودبدبه‌

---

۱ ـ تاریخ بیهقی : ص ۵۲۵ .

۲ ـ تاریخ بیهقی : ص ۵۲۵ .

زن وضیع و شریف می‌دهد. این صله‌ها، از دوازده هزار و پنج هزار درم شروع می‌شده، و از دویست درم کمتر نبوده است [1].

مردانشاه را طبق معمول درقصر پدر زن عقد کردند؛ واو «امیر مردانشاه را قبای دیبای سیاه پوشانید موشح بمروارید، وکلاهی چهار پر زر برسرش نهاد مرصع بجواهر، وکمر برمیان او بست همه مکلل بجواهر، و اسبی بود سخت قیمتی نعل زر زده، و زین در زر گرفته، و ده غلام ترك با اسب و ساز خادمی، و ده هزار دینار، و صد پاره‌جامهٔ قیمتی از هررنگی» [2]. این تشریفات، وهدایا برای مراسم‌عقد بود، و در موقع عروسی مقدار جهیزی که سلطان مسعود از سالار بکتغدی خواسته، سرسام آور است. چنانکه بیهقی می‌گوید: «تکلفهای هول فرمود امیر، که این فرزند را سخت دوست داشت، و مادرش محتشم بود [3]».

آنگاه شمه‌ای ازآنچه راکه مسعود گرفته است، شرح می‌دهد: «... و ازابومنصور مستوفی‌شنودم ،گفت: چندین روز با چندین شاگرد مشغول بودم، تا جهاز را نسخت کردند. ده بار هزار هزار درم بود؛ و من که ابوالفضلم، پس ازمرگ سلطان مسعود و امیر مردانشاه رضی‌الله عنهما آن نسخت دیدم ،بتعجب ماندم، که خودکسی آن تواند ساخت.

۱ ـ تاریخ بیهقی: ص ۵۲۵.

۲ ـ تاریخ بیهقی: ص ۵۲۵.

۳ ـ تاریخ بیهقی: ص ۵۲۶.

یك دوچیز بگویم: چهار تاج زرین مرصع بجواهر، و بیست طبق زرین میوهٔ آن انواع جواهر ، و بیست دوکدان زرین جواهر درونشانده، و جاروب زرین ریشهای مروارید بسته. از این چیزی چندباز نمودم، و از هزار یکی گفتم، کفایت باشد، و بتوان دانست از این معنی که چیزهای دیگر چه بوده است»[1].

دراین قسمت به نکتهٔ دیگری بر می‌خوردیم، وآن اینکه:«این فرزند را سخت دوست، و مادرش محتشم بود». همچنانکه درقسمتی دیگر اشاره شد، مانند همهٔ ادوار دیگر، فرزندانی که از مادری اصیل و نسب دار بودند، مقام و مرتبه‌ای بالاتر از آن فرزندانی داشتند، که مادرشان کنیز و یا زنان غیر اصیل بودند.

در تاریخ بیهقی بسیار کم‌اند زنانی که بطور مستقیم جنبهٔ سیاسی داشته باشند. تنها به یك مورد برمی‌خوریم ، و آن یکی از عمه های سلطان مسعوداست، بنام حرهٔ ختلّی ،که چنانکه‌از گفته‌های بیهقی استنتاج می‌شود، این زن بسیار مدبر و کاردان، با شخصیت، و وارد در مسائل روز بوده، و حتی از مسعود قدرت و اهمیت بیشتری داشته است. از مادر مسعود فقط در دو مورد اسم برده می‌شود : یکی در قسمتی که هنگامی که محمود در گذشته، و محمد بتخت نشسته ، نامه‌ای به مسعودمی نویسد، وخبرفوت‌شوهرش رامی‌دهد، وسپس‌وی رابجانشینی

---

۱ ـ تاریخ بیهقی : ص ۵۲۶.

محمود دعوت می‌کند[1]؛ ودیگر زمانی که‌مسعود ازغزنین به‌بلخ میرود تا احوال‌خانان ترکستان را ازنزدیك مطالعه کند، بیهقی ذکر می‌کند که مادر سلطان نیز جزء سایر زنان همراه وی بوده[2]. ولی در کتاب مداخلهٔ حرهٔ ختلی، زمانی درسیاست آغاز می‌گردد، که درنامه‌ای که پس‌از درگذشت‌محمود، به‌مسعودمی‌نویسدوی رادعوت‌بسلطنت‌می‌کند. مضمون این نامه چنین است: «خداوند ماسلطان محمود، نماز دیگر، روز پنجشنبه، هفت روز مانده بود ازربیع‌الآخر گذشته شد، رحمةالله، وروز بندگان پایان آمد؛ و من‌باهمهٔ حرم به‌جملگی بر قلعت غزنین می‌باشیم، وپس‌فردا مرگ اورا آشکار کنیم، ونماز خفتن، آن پادشاه راباباغ پیروزی دفن کردند، وماهمه در حسرت دیدار وی ماندیم، که هفته بود تاکه ندیده بودیم، و کارها همه برحاجب علی می‌رود. وپس ازدفن، سواران مسرع رفتند، هم‌درشب به‌گوزگانان تا برادر محمد بزودی اینجا آید، و برتخت ملك نشیند، وعمت بحکم شفقت که‌دارد برامیر فرزند، هم در این شب، بخط خویش ملطفه نبشت، فرمود تاسبك‌تر دو رکابدار راکه آمده‌اند، پیش‌ازاین بچند مهم، نزدیك امیر نامزد، کنند، تاپوشیده‌بااین‌ملطفه، ازغزنین بروند، وبزودی بجایگاه رسند وامیر داند که‌ازبرادر این کار بزرگ برنیاید، واین خاندان رادشمنان بسیارند، وماعورات، وخزائن بصحراافتادیم. باید این‌کاربزودی گیرد

---

۱ – بیهقی: ص ۱۸.

۲ – بیهقی: ص ۷۷.

که ولی عهد پدراست ، ومشغول نشود ، بدان ولایت که گرفته است ؛ و دیگر ولایت بتوان گرفت ، که کارها که تاکنون می‌رفت ، بیشتر به‌حشمت پدر بود ، و چون خبر مرگ وی آشکارا گردد ، کارها از لونی دیگر گردد ؛ واصل غزنین است ، و آنگاه خراسان ، ودیگر همه فرع‌است . آنچه نبشتم نیکو اندیشه کند ، وسخت بتعجیل بسیج آمدن کند ، تا این تخت ملك ، و ماضایع نمانیم ؛ وبزودی قاصدان را بازگرداند ، که عمت چشم براه دارد ، وهرچه‌اینجا رود ، سوی‌وی نبشته میآید[1] » .

ازاین نامه بخوبی آشکار است ، که این‌زن دربه‌سلطنت رسانیدن مسعود نقش‌مهم ومؤثری بعهده داشته‌است ، علاوه براینکه اوراتشویق باین کار می کند ، منتظر عکس العمل اوست وجداً این امر مهم را از وی می‌خواهد . مرگ محمود راپنهان نگاه داشته تابلواوآشوبی نشود و خلاصه ورود او برهمهٔ امور آشکار است .

بهمراه نامهٔ دیگری که‌بزرگان وطرفداران مسعود بوی نوشته ، و اورا دعوت بسلطنت کرده بودند ، مادر مسعود ، وحرهٔ ختّلی نیز طی نامه‌ای جداگانه مفاد نامه‌های بزرگان را تأیید کرده ، و وی را آگاه گردانیده بودند ، که‌برای برانداختن محمد ، وبسلطنت‌رسیدن مسعود زمینه آماده است[2] .

در اینجا این سؤال پیش میآید که چرا حرهٔ ختّلی تا این حد

---

۱ – بیهقی : ص ۴۱۳ ، ۱۴ .

۲ – بیهقی : ص ۱۸ .

علاقمند به برکناری محمد ، وروی کار آمدن مسعود است . دراین باره دو دلیل میتوان آورد : یکی اینکه وی زنی بسیار عاقل و دوراندیش بود ، و میتوانست به وضوح دریابد که محمد با خصوصیاتی که داشت نمیتوانست از عهده کار ملك ، و نگاهداری سلطنت غزنوی برآید ؛ و دیگر اینکه عاشقانه مسعود را دوست میداشت . چنانکه اشاره‌ای در این باره در تاریخ بیهقی می‌یابیم ، که می گوید : « ... وخود سوختهٔ او بود » .حرهٔختّلی بهنگام سلطنت مسعود درسفر وحضر همراه وی بوده واین خود یکی ازدلائلی است که اهمیت اورادر سیاست زمان ، وعلاقهٔ وی رابه‌مسعود ثابت می کند .

درتاریخ بیهقی مواردی ازتوطئهٔ زنان نیز مشاهده میشود . یکی ازاین موارد ، زنان ابوالحسن‌عراقی دبیر میباشد . ابوالحسن عراقی که مردی ستمگر وبدخو بود ، و دردستگاه مسعود اهمیت فراوان داشت ، توسط زنانش مسموم می‌گردد ، و ازبین میرود . دلیل این کار را بیهقی این میداند ، که‌اولاً او « مردسخت بدخو ، وباریك گیر بود » ، وثانیاً « زن مطربهٔ مرغزی رابزنی کرده بود » [1] .

دیگر ازاین موارد ، توطئه برعلیه غازی ، یکی ازسپهسالاران معروف دورهٔ غزنوی است . وی که در زمان مسعود مورد کینه وحسد جمعی از بزرگان ، و امراء لشگری قرار گرفته بود ، سرانجام بدنبال سعایت آنان ، بدستورمسعود بحبس افتاد . دشمنانش درتوطئه‌ای برضد

۱ - بیهقی : ص ۵۳۹ .

وی ، اززنی کمك خواستند ،که‌این زن دختر ابوالفضل بُستی ، وهمسر حسن مهران بود ، و بدون اینکه خود بداند و بخواهد ، وارد توطئه شده بود . بیهقی در توصیف اومی گوید : پس ازمرگ حسن مهران «هر چند بسیار محتشمان اورا بخواسته بودند ، اوشوی ناکرده ، و این زن مادر خواندهٔ کنیزکی بود ، که همهٔ حرمسرای غازی اوداشت ، و آنجا آمدوشد داشت ؛ واین‌زن‌خط نیکوداشت ،وپارسی سخت‌نیکونبشتی»[1]. کسانی که‌باغازی آشنائی ، وخصومت داشتند ، این‌زن رانیز میشناختند ودر توطئه علیه وی واردش ساختند . شرح واقعه از اینقرار است که : بزن‌چنین فهماندند ، که‌در شبی مقرر ،غازی رابدستورمسعود می گیرند وبزندان می افکنند .

زن که‌بسیار نگران‌شده‌بود،موضوع را به‌کنیز گفت‌وکنیز نیز خبر به غازی آورد.غازی‌از کنیز خواست،که‌آن‌زن‌رابنزدش آورد،تااز‌چگونگی کار باخبر گردد. ولی‌زن که‌از توطئه باخبر نبود ، وناخواسته نقشی بعهده داشت ، از بیم مسعود نپذیرفت ، اما قرار شد که چگونگی کار را در نامه‌هائی بنویسد ، وبه‌کنیز دهد ؛ کنیز هم که سواد داشت آنرابخواند وغازی رااز مفاد آنها مطلع سازد . بدین‌ترتیب چندین نامه ، که همه وحشت غازی را افزون می‌کرد ، نوشت ؛ و غازی توسط کنیز از آن مطلع گردید .تااینکه‌سرانجام ازترس مسعود وافتادن به زندان ، شبی

---

۱ – بیهقی : ص ۲۳۲ .

اموال و غلامان خود را گردآورد ، و برای فرار از شهر خارج شد . سپاهیان مسعود بتعقیب او پرداختند ، و« پدریان » دراین میان سخت کوشیدند تا اورا نابود کنند ؛ و جنگی شدید آغاز شد . در این توطئه سرانجام حقیقت امر برمسعود آشکار میشود . معذلك پس از چندی غازی بزندان میفتد . بیهقی شرح این واقعه را بتفصیل بیان داشته ، که از حوصلهٔ بحث ماخارج است [1] .

درتاریخ بیهقی ازچند زن دیگر ، که‌ازلحاظ‌پارسائی وخانه‌داری و خدمت بدستگاه غزنویان معروفیتی داشته‌اند ، گفتگو بمیان آمده است . از جملهٔ این زنان یکی همسر بایتگین نخستین غلام محمود بوده که‌سلطان این غلام‌رابسیار دوست‌میداشته ، ودرزمان مسعود والی « زمین دلاور» ازولایات بُست بوده‌است . بیهقی می‌گوید : « زنی داشت سخت بکار آمده و پارسا ؛ و دراین روزگار که امیر مسعود بتخت ملك رسید پس از پدر ، این زن را سخت نیکو داشتی ، بحرمت خدمتهای گذشته ،چنانکه به‌مثل دربرابروالده سیده بود » [1] . همیشه درمجالسی که این زن حضور داشت ، سلطان از وی میخواست ،که حکایاتی‌را که از پدرش بیاد دارد ، بازگو کند .

دیگر ازاین نوع زنان ،جدهٔ‌خواجه ابوسعید عبدالغفار فاخربن شریف میباشد . عبدالغفاراز ۱۴ سالگی ، در خدمت محمود میزیسته ، وطی زندگی در دربار غزنویان ، شغلهای مهمی داشته است . در زمان

---

۱ - بیهقی : ۲۳۳ ، ۲۳۴ .

مودود، رسول وی در دربار خلافت بغداد بوده، در زمان عبد الرشید، از معتمدان او محسوب میشده، و همواره ماموریتهای مهم بعهدهٔ وی واگذار می‌گردیده است.

عبدالغفار در بارهٔ مادر بزرگ خود حکایت میکند، هنگامی که محمود، با محمد و مسعود، که ۱۴ ساله بود، بد سرزمین غز وغور میرفتند، در راه بزمین دلاور رسیدند، ودر خانهٔ بایتگین فرود آمدند و مسکن گرفتند. در آنجا، جدهٔ من بخدمت آنان آمد، که «زنی پارسا، و خویشتن دار، وقرآن خوان بود، و نبشتن دانست، و تفسیر قرآن، و تعبیر واخبار پیغمبر صلی الله علیه نیز بسیار یاد داشت؛ و بااین، چیزهای پاکیزه ساختی از خوردنی و شربتها، بغایت نیکو، واندر آن آیتی بود ... وپسران سلطان ... اورا پیوسته بخواندندی، تاحدیث کردی، و اخبار خواندی، و بدان الفت گرفتندی»[۲]. یك روز مسعود جدهٔ مرا خواند وباو گفت: خواب دیدم در غورم، و طاووس‌ها و خروسهای بسیاری آنجا بود. من آنهارا میگرفتم، ودر زیر قبای خود میکردم، وآنها آن‌زیر میپریدند، وپروبال میزدند، تعبیر آن چیست، گفت: «انشاءالله، امیر، امیران‌غوررا بگیرد، وغوریان بطاعت آیند. گفت: من سلطانی پدر نگرفته‌ام، چگونه ایشان‌را بگیرم؟ پیرزن جواب داد: که چون بزرگ شوی، اگر خدای عز وجل خواهد، این بباشد؛ وآخر

۱ ـ ص ۱۱۲.

۲ ـ ص ۱۱۱، ۱۱۲.

بیود همچنانکه خواب دیده بود، وولایت غور بطاعت وی آمدند».[1]

در این قسمت مسئله‌ای که بیش از همه مهم است، فضل این زن میباشد. اصولا تمام زنانی که در تاریخ بیهقی ذکر گردیده‌اند، باستثنای خواتین، که هیچ نوع اشاره‌ای دربارهٔ خصوصیات آنان نشده‌است، باسواد بوده‌اند، واین موضوعی بسیار جالب وبااهمیت است.

در دربار غزنویان بخوردن، وغذاهای مطبوع اهمیت بسیار داده میشده است، وکتاب بیهقی مشحون است ازشرح ضیافتها، و چگونگی وانواع اطعمه واشربه معمول زمان. وی در تعریف وتوصیف از زنان پخت وپز آنان‌را در نظر می‌گرفته، وآنرا بمنزلهٔ کار مهم وهنر بزرگی تلقی میکرده است. چنانکه در قسمتی که دربارهٔ ورود مسعود به‌غزنین بحث میکند، میگوید: «حرهٔ ختّلی، رضی‌الله‌عنهما، برعادت‌سالهای گذشته، که امیر محمودرا ساختی، بسیار خوردنی، با تکلف ساخته بود، بفرستاد؛ وامیررااز آن سخت خوش آمد[2]» ونیز آنجاکه دربارهٔ جدهٔ عبدالغفارمیگوید: «چیزهای پاکیزه ساختی، ازخوردنی، وشربتها بغایت‌نیکو، واندرآن آیتی بود».درهمین قسمت میگوید، که‌پسران سلطان، ازآن پیرزن، حلوا وخوردنیهای دیگر میخواستند که بسیار خوشمزه می‌پخت[3].

---

۱ – ص ۱۱۲.

۲ – ص ۲۰۰.

۳ – ص ۱۱۱.

بیهقی دریکی دومورد ، دلاوری ، وخویشتن‌داری ، وقدرت زن‌را ستوده است ، وآن زمانی است که حسنك وزیر راکشته‌اند ، وخبر بمادرش میبرند . در این باره میگوید : « ومادر حسنك زنی بود سخت جگر-آور ، چنان شنیدم که دوسه ماه از او این حدیث پنهان داشتند[1] . چون بشنید ، جزعی نکرد ، چنانکه زنان کنند . بلکه بگریست بدرد، چنانکه حاضران ازدرد وی خون گریستند . پس گفت : بزرگا مردا ، که این پسرم بود ؛ که پادشاهی چون محمود ، این جهان بدو داد ، وپادشاهی چون مسعود ، آن جهان ؛ وماتم پسر سخت نیکو داشت ، و هرخردمندکه این بشنید ، پسندید »[2]

بدنبال این مطلب ، مادر عبدالله زبیررا مثال میزنند ، که چون بدستور حجاج سرش‌را از تن جدا ساختند ، وبدنش‌را بدار آویختند ، وخبربه مادرش بردند ، هیچ جزع نکرد ، وفقط گفت : انا لله وانا الیه راجعون . اگر پسرم نه چنین کردی ، نه پسر زبیر بودی» . حجاج که ازاین گفته باخبر شد ، گفت : اگر او وعایشه دو مرد بودند ، هرگز خلافت به بنی امیه نمیرسید ؛ وبرای آزمایش بیشتر این زن ، دستور داد تانعش پسرش را بوی نشان دهند ، وعکس العملش را ببینند . هنگامی که چنین کردند واین زن بدن فرزندش‌را بر بالای دار بدید ، بشریفترین زنی که نزدیکش بود روی کرد ، وگفت : « وقت آن نیامده . که این سوار را از این

---

۱ ـ منظور قتل حسنك است .

۲ ـ ص ۱۸۹ .

اسب فرود آورند ؟ » ودیگر سخنی نگفت ، ورفت . چون خبر به حجاج بردند ، دستور داد ، تا بدن عبدالله زبیر رااز دار پائین آوردند ، وبخاك سپردند .[1]

از آنچه که گذشت ، میتوان چنین نتیجه گرفت که ، غزنویان مانند سایر ادوار ، زنان متعدد میگرفتند ، و حرمسرای آنان پر از زنان گوناگون عقدی و غیر عقدی ، نجیب زاده واصیل ، وکنیز وغیره بوده است . این حرمسراها خود دستگاه مستقل ، و مفصلی داشته ، که کار گزاران مختلف ، ازقبیل حاجبان ، خواجگان ، غلامان ، خدمتگزاران ، دایگان ، وغیره ، در آن دستگاه بخدمت مشغول بوده اند ، وقسمت مهمی ازعایدات خزانه ، بمصرف حرمسرا میرسیده است .

همانگونه که اشاره شد ازدواجهای سلاطین ، با دختران حکام ، وخوانین ، غالباً انگیزهٔ سیاسی یامادی داشته است ، که بمنظور نزدیکی بسلطانی ، ویاتشدید مراتب دوستی با آنان ؛ و خلاصه بمنظور دست اندازی بسرزمینی که ازطریق لشکرکشی مقدور نبوده صورت میگرفته است . دیگر ازجهات مواصلتها ، افزودن برثروت خود ، با گرفتن جهیز ، وهدایای سنگین از خانوادهٔ دختر بوده است .

جای زنان درحرمسراها بوده ، وچه بسا که در آنگوشه برای همهٔ عمر فراموش میشده اند ، وهیچگاه نمیتوانسته اند باغلامان زیبا ، باهنر ، و باهوش که در نزد شوهران آنان قرب ، و منزلتی فراوان داشته اند ، رقابت وبرابری کنند . ازاین رو زنانی که نقش های سیاسی

---

۱ - ص ۱۹۲ .

ایفاکرده باشند ، بسیار کم‌اند .

در این دوره نیز مانند همهٔ زمانهای دیگر ، زیبائی و جمال ، خویشتن داری واتکاء بنفس ، نجابت ، خانه‌داری ، و دانستن هنرهای ظریف مربوط به‌آن ، ونیز علم و دانش ، صفات پسندیدهٔ زن شمرده میشده است .

مآخذ

۱ ـ خواجه ابوالفضل محمدبن حسن بیهقی دبیر : تاریخ بیهقی . باهتمام دکتر غنی و دکترفیاض چاپ تهران ، سال ۱۳۲۴ ، وچاپ جدید ، بکوشش فیاض از انتشارات دانشکدهٔ ادبیات مشهد ۱۳۵۰ .

۲ ـ عباس اقبال : تاریخ ایران از صدر اسلام تاانقراض قاجاریه ، جلد ۱ و ۲ ، چاپ تهران ، سال ۱۳۱۸ .

۳ ـ عباس پرویز : تاریخ دیالمه‌وغزنویان ، چاپ تهران سال ۱۳۲۶

۴ ـ ولادیمیرتسف : نظام اجتماعی مغولان ، ترجمهٔ نگارنده ، چاپ تهران ، سال ۱۳۴۷ .

۴

چنگیز و مرگ

چنگیز و مرگ *

بهنگام مطالعهٔ تاریخ، چه بساکه برای خواننده یا پژوهشگر، این سؤال پیش می‌آید، که اگر حادثه‌ای اتفاق نمی افتاد، یااگر بنحوی دیگر جریان میبافت، اگر صحنهٔ نبردی دگرگون می‌شد، و دستهٔ شکست خورده، بجای دستهٔ فاتح می نشستند، اگر سلطانی یا فرماندهی زودتر از بین میرفت، یازودتر بدنیا میآمد، چه میشد؟

گاهی جواب این «چه میشدها» به نتیجه‌های سرسام آوری میرسید، که جریان زندگی سیاسی، اقتصادی، وفرهنگی وتمدنی قوم یااقوامی‌را دگرگون میسازد، ویابقدری اهمیت می‌یابدکه سیر دوره‌ای از تاریخ جهان‌را متوقف، یابنوعی دیگر جلوه‌گر می کند.

یکی از این سؤالات می‌تواند این باشد، که: «اگر چنگیز نمیبود، چه میشد؟» وآنگاه جوابی‌که درخیال میگذرد، شرق‌وغرب

---

* این مقاله درمجلهٔ یغماشماره های‌اول ودوم فروردین ماه واردیبهشت‌ماه ۱۳۵۰ درج شده است.

را ازسواحل اقیانوس کبیر تاحدود دریای مدیترانه دربر میگیرد، و مسئله‌ای جهانی میگردد. بخصوص دگرگونی عجیبی دروضع سیاسی، نظام اجتماعی وفرهنگی ایران پیش نظر میاید: اگرچنگیز نمیبود، ایران ویران نمی‌گردید، شهرهای چند میلیون نفری، وچندصدهزار نفری، باآداب ورسوم وتمدنها، ومظاهر درخشان آن، همچنان پای برجا بزندگی خود ادامه میدادند، کتابخانه‌ها سوزانیده، و مدارس ویران نمی‌شدند، فضلا ودانشمندان کشته وپراکنده نمی‌گشتند، پلی که فرهنگ وتمدن قبل از این دوره‌را بدورهٔ بعدی متصل میکرد، فرو نمیریخت، و حلقهٔ زنجیر رشتهٔ پیوند مادی، و معنوی ملی گسیخته نمیشد، واز این گسیختگی گسیختگیها و بدبختی‌های بعدی بوجود نمی‌آمد، راه دنیای غرب بشرق گشوده نمیشد، وشرقی‌ها دورانی بس طولانی‌تر درآرامش خاطر ازتهاجم غرب بسر می‌بردند، وغیره وسرهمهٔ این‌رشته‌ها بموئی بسته‌بود، که بزندگی‌چنگیزمنتهی‌میشد، واین‌زندگی چندین بار در معرض خطر نیستی قرارگرفت، که هربار معجزه آسا نجات یافت؛ وعجیب آنکه هربار تجربه‌ای برتجربه‌های وی افزود، واورا بیش از پیش در مقابل شداید متحمل و در برابر مسائل زندگی نیرومند ومقاوم ساخت:

«... وبکرات احوال چنگیزخان ضعف میپذیرفته وچند نوبت اقوام تائیچیئوت[1] بروی فرصت‌یافته‌اند، وبندکرده، وحق‌تعالی اوراز

۱ - **Taichi'ut**، یکی از ایلات بزرگ و مهم مغول، که بعدها بتصرف چنگیز در آمد.

آن ورطه‌ها خلاص داده ، وچون درازل آزال خواست خدای تعالی چنان بوده ،که او پادشاه عالم شود ، بتدریج تربیت می‌یافته تا بواسطهٔ مقاسات زحمات ، وتحمل مشقات ، برکارهای صعب مصابرت تواند نمود »[1].

زندگی پرحادثه وپرنشیب وفراز تموچین ، ازهنگام مرگ پدر وی ، یسوگای بهادر[2] آغاز میگردد . قبل از این دوره چون یسوگای، رئیسی معتبر وبزرگ باقبایل وافراد بسیار بود ، فرزندان او در نعمت وراحتی بسر میبردند ، وگرفتاری خاصی نداشتند .

هنگامی که تموچین ۹ سال داشت ، پدرش برای یافتن دختری بعنوان همسروی ،اورا باخود بسفر برد ، وسرانجام درنزد اونگقیرات‌ها[3] بیکی ازخویشان خود بنام دائی ساچان[4] برخورد ،که بمحض آگاهی ازعلت سفر یسوگای ، باکمال میل ورغبت حاضر شد دختر خود برتا[5] را به تموچین دهد .

در نزد مغول رسم چنین بود که از زمان خواستگاری تا زمان ازدواج ، پسر بعنوان داماد آینده ، نزد خانوادهٔ عروس میماند . یسوگای پسرش را نزد دائی ساچان گذاشت ، و خود بازگشت . در راه به تاتارها برخورد که جشنی برپاداشته بودند . او بنزد آنان فرود آمد ، وتاتارها

---

۱ - ج . ت ج ۲ . ص ۲۱۹ .

۲ - **yasûgâï - ba'atur** .

۳ - **Ongqirat** یکی از ایلات نسبتاً مهم این زمان .

۴ - **Daï - Sâcân** از رؤسای او نگقیرات .

۵ - **Bortâ** .

که کینهٔ قدیمی نسبت به یسوگای داشتند ، شربتی بزهر آلوده کردند ، وبوی نوشانیدند ، ویسوگای در بازگشت بمسکن خود درگذشت .

از این زمان بود که آشفتگی حال وبدبختی تموچین آغازشد . در این هنگام او ده ، یاسیزده سال داشت [1] .

تائیچیئوت‌ها ، که در اختیار یسوگای بهادر ، وخویش او بودند ودر این زمان ایلی مهم محسوب میشدند ، وبابی میلی واجبار تابعیت یسوگای را پذیرفته بودند ، پس از مرگش ، خانوادهٔ وی‌را از خود راندند ، وجدا از ایشان بکوچ کردن پرداختند .

هوآلون [2] ، همسر یسوگای ، باپنج فرزند خردسال وتعدادکمی از افراد ایل خود بتنهائی کوچ کرد ؛ ولی زمانی نگذشت که تائیچیئوت‌ها باقی‌ماندهٔ افراد واموال آنان‌رانیز گرفتند ،وبرای هوآلون جز پنج فرزندش ، وچهار اسب چیزی باقی نماند [3] .

هوآلون ، که زنی متهور و شجاع ، وفوق العاده قوی وباشهامت بود ، ازتنهائی وفقرنهراسید ، ودر کنار رود انون بپرورش فرزندانش پرداخت : « اوجین آکا [4] ، که شجاع ومتهور بدنیا آمده بود ، پسران ارجمند خودرا پرورش میداد . آنان‌را با دانه‌های سروکوهی ، وفندق

---

۱ ــ بحساب ت . س . ده سال وبحساب ج . ت . سیرده سال .

۲ ــ Ho'âlûn .

۳ ــ ت . س . بند ۷۳ .

۴ ــ Ujin - âkâ : اوجین بمعنی بزرگ وملکه، وآکا بمعنی مادراست .

غذا می‌داد. پسران اوجین آکاکه از پره‌های سیروحشی، وپیازوحشی تغذیه میکردند، برای حکومت پرورش میبافتند.»[1]

این خانواده سخت‌ترین دورهٔ زندگی خودرا می‌گذرانیدن، و تنهائی وگرسنگی آنان‌را آزار بسیار میداد، وهوآلون‌مکرر به‌فرزندان خود گوشزد میکرد که: «ماجز دم‌اسبمان تازیانه‌ای، وجز سایهٔ خود یاوری نداریم» باید بایکدیگر متحد باشیم[2]

سرانجام باچنین وضعی پسران یسوگای بزرگ شدند، وجوانان قوی ورشیدی‌گشتند. بخصوص‌تموچین، که از همان ابتدا آثاربزرگی ومردانگی از ظاهرش نمودار بود.[3] تائیچیئوت‌هاکه آوازهٔ نضج گیری پسران‌یسوگای، بخصوص‌تموچین‌را شنیده‌بودند، بتعقیب آنان‌پرداختند ودرکنار جنگلهای انون[4] بایشان رسیدند. پسران باشنیدن این خبر، هریك بگوشه ای گریختند، و چون تائیچیئوت ها فریاد زدند که ما تنها تموچین‌را میخواهیم، کسانش اورا براسبی سوارکردند، و بداخل جنگل تارگوناأوندور[5] فرارش دادند.

تائیچیئوت‌ها که وی‌را در حال فرار دیده بودند، سر در عقبش

---

۱ ـ ت. س. بند. ۱۳۰.

۲ ـ در مواقع مختلف هوآلون این موضوع را بفرزندانش یادآوری می‌کند. رك. ت. س. فصل اول.

۳ ـ تمام متون این دوره مکرر این مسئله‌را یادآوری کرده‌اند.

۴ ـ **Onon**

۵ ـ **Târgûná – ûndur**

گذاشتند، ولی چون ورود بجنگل برای آنان امکان نداشت، جنگل را در محاصره گرفتند.[1]

تموچین سه‌شب در جنگل ماند، وپس از آن چون از گرسنگی وتنهائی در عذاب بود، تصمیم به بیرون آمدن گرفت. اسبش را بدنبال کشید وبراه افتاد. در این هنگام زین اسب پاره شد، وبه زمین افتاد، ولی تسمه وتنگ اسب، همچنان برجای بود. اوبا خودگفت: اگرزین باتسمه بازمی‌شد، ممکن بود، ولی چطورزین افتاده، وسینه‌بند باقی است؟ آیا آسمان مرا حفظ میکند؟ بااین معجزه‌ای که رخ داد، قوت قلبی یافت وبازگشت، وسه‌روز دیگر ماند.

چون باردیگر برای خارج شدن براه‌افتاد، براه خروجی جنگل که رسید تخته سنگ سفیدی شبیه خیمه‌ای در راه خروجی افتاده و آنرا سد کرده بود.

تموچین باز باخودگفت: مگر نه اینست که آسمان مرا حفظ می‌کند، برگشت وسه روز دیگر ماند.

سرانجام نُه‌روز بدون خوراك در آن جنگل انبوه که تائیچیئوت‌ها جرأت داخل‌شدن بآنرا نکرده‌بودند بسر برد، وچون بیش ازاین طاقت نداشت باقوت قلبی که ازاتفاقات جنگل گرفته بود تصمیم بخروج گرفت. خواست آن سنگ سفیدرا کنار بزند، نتوانست. اسبش راوادار بخزیدن کرد، وخود باکاردی که همراه داشت، شاخ و برگ سر راه را که مانع حرکتش بودند میبرید، وپیش میرفت تا از جنگل خارج شد.

---

۱ ـ ت. س. بند ۷۹.

تائیچیئوت‌هاکه مراقبش بودند اوراگرفتند و بردند.[1]

مقاومت نه‌روزهٔ تموچین درجنگل، تنها وگرسنه، که‌خودآنرا بمعجزه‌ای گرفته بود، بسیار شگفت‌انگیز است.

سرانجام ترقوتای کیریلتوق[2] رئیس تائیچیئوت‌هابافرادش دستور داد تا او را دربند کنند، وهرشب در چادری جایش‌دهند، و بمحافظتش پردازند. همچنانکه‌کوچ می‌کردند، وهرشب بنوبت تموچین درچادری می‌خوابید، «شب‌سیزدهم‌ماه، اولین ماه تابستان» تائیچیئوت‌هادرساحل انون جشنی برپاکردند. درحین‌جشن، مرد جوان‌کوچك‌اندامی عهده‌دار مراقبت از تموچین بود.

هنگامیکه افراد جشن ازیکدیگرجدا شدند، تموچین‌بندهای خودرا پاره‌کرد، وضربه‌ای بسرمرد جوان واردآورد، وبداخل جنگل انون‌گریخت، وبرای اینکه پنهان شود، درگودال آب ساکنی به‌پشت خوابید.

بندهائی که باو بسته بودند، درسطح‌آب موج میزد، و صورتش ازآب بیرون بود.

مرد محافظ فریاد زد: «بگیریدش، از دست من گریخت». تائیچیئوت‌هاکه پراکنده شده بودند گردهم جمع شدند، و در زیر نور مهتابی که مانند روز روشن بود در جنگل انون بجستجو پرداختند.

---

۱ ـ ت. س. بند ۸۰.

۲ ـ **Tarqutâï – Kiriltûq**

سورقان‌شیره[1] ازایل سلدوس که درست ازهمانجا میگذشت ، تموچین را دید ، وبوی گفت : « مسلماً چون‌تومردحیله‌گروچابکی هستی و چون ایشان‌میگویندکه چشمانت شرربار است ، وسیمایت‌درخشنده ، رؤسای تائیچیئوت ، تااین حد نسبت‌بتو حسد میورزند . همینطور بخواب.من ترا نشان نخواهم داد . » اینرا گفت ، واز نظر ناپدید شد[2].

باردیگر بجستجو پرداختند . دوباره سورقان شیره نزدتموچین رفت ، وگفت : «برادر ارشد ، وبرادر اصغر[3] دارند میآیند ، و دهانها ، ودندانهایشان‌را بکار خواهند انداخت . همینطورخوابیده‌بمان ومواظب باش » .[4]

سرانجام سورقان‌شیره‌به‌تائیچیئوت‌هاگفت : « این‌تموچین درروز روشن از دست ما گریخت . چطور درشب‌تیره عقب او بگردیم . اکنون بخوابیم وصبح بجستجو بپردازیم . این مرد دربند واینجا در محاصره است اوکجا میتواند برود ؟ » همه موافقت کردند . در موقع باز گشت ازکنار مخفی‌گاه تموچین گذشت وگفت : «همهٔ ما برای خواب میرویم تو فرارکن ونزد خانواده‌ات برگرد ، واگرکسی‌ازتوپرسیدکسی‌ترا دیده نگوکه من‌ترا دیده‌ام» .[5]

---

۱ – Sorqân – Shira ، عاقبت‌نیز به‌ایل چنگیز پیوست وچنگیز دختر وی‌را بزنی گرفت .

۲ – ت . س . بند ۸۲ .

۳ – منظور ترقوتای‌کیریلتوق وبرادرش میباشد .

۴ – ت . س . بند ۸۲ .

۵ – ت . س . بند ۸۵.

پس از آنکه افراد پراکنده شدند، تموچین بطرف مسکن سورقان شیره براه افتاد، و بآنجا پناه برد. سورقان شیره گفت: «مگر من نگفتم نزد مادرت برگرد چرا اینجا آمدی؟». پسران وی دلشان بحال تموچین سوخت و او را نزد خود نگه‌داشتند، بندهایش را گشودند و در ارابه‌ای که بار آن پشم بود و در پشت چادر قرار داشت سوارش کردند، و خواهرشان قدا ان [1] را مأمور محافظت او کردند [2].

روز سوم رؤسای تائیچیئوت باخود گفتند: تموچین باید در همین حدود مخفی شده باشد، و دستور دادند تمام چادرها و ارابه‌ها را بگردند. «روی ارابهٔ پشمی که در پشت چادر بود رفتند و پارچه‌ای را که جلوی آن کشیده بودند کنار زدند، و بدان داخل شدند. در این هنگام سورقان شیره گفت: «چگونه میتوان در چنین حرارتی زیر پشم ماند وطاقت آورد؟ کسانیکه می‌گشتند پائین آمدند و رفتند» [3].

در جامع التواریخ در این باره چنین میبابیم: «بارها آن پشم را به سیخ زدند، از میان آن پیدا نشد، وچون حق تعالی دولت او خواسته بود، هیچ نوبت المی و رنجی بتن مبارك او نرسید» [4].

پس از آنکه کسانیکه در جستجوی تموچین بودند ناامید بازگشتند، سورقان شیره گفت: «نزدیك بود تو مارا چون خاکستر بباددهی» [5]. سپس

۱ - Qada'an همین دختر بعدها بهمسری تموچین درآمد.

۲ - ت. س. بند ۸۵.

۳ - ت. س. بند ۸۷.

۴ - ج. ت. ج. ۲. ص ۱۲۳، ۱۳۴.

۵ - ت. س. بند ۸۷.

بزغاله‌ای کشتند وپختند وبادو مشك آب ویك کمان ودو تیر باو دادند، وسوار براسبش کردند و روانه‌اش ساختند.

درآن هنگام که مادر و برادران و زنان و کودکان تموچین هیچگونه امیدی به بازگشت وی نداشتند و مرده اش می انگاشتند ودرسوك وی روزگار می‌گذرانیدند، تموچین بنزد ایشان بازگشت، در حالیکه از نابودی حتمی رهائی یافته بود.

از آن پس تموچین بتقویت قوای خود پرداخت. باگرفتن چند قبیلهٔ ضعیف تر و بدست آوردن ثروت و افراد جدید تا حدی بوضع آشفتهٔ خانواده و قبیلهٔ خویش سرو سامانی بخشید، ولی هنوز یارای آنرا نداشت که جلوی تهاجم اقوام دیگر بخصوص ایلات مهم وثروتمند را بگیرد.

دراین وضع، هنگامیکه قبیلهٔ وی درکنار رود بورگی[۱] درسرچشمهٔ رود کالوران[۲] اردو زده بودند، روزی صبح زود صدای تاخت و تاز، و صدای سوارانی که بسوی آنان درحرکت بودند، بگوش رسید. تموچین وافراد خانواده‌اش، سراسیمه بیدار شدند، وهریك بگوشه‌ای گریختند. این افراد مارکیت ها و رؤسایشان بودند که برای گرفتن انتقام قدیمی بهٔقبیلهٔ تموچین حمله آورده بودند. موضوع انتقام از اینقرار بود که

۱ - **Burgi**

۲ - **Kaluran**

سابقاً یسوگای بهادر دردورهٔ جوانی،دختری ازمارکیت ها را که همان هوآلون مادر چنگیز باشد، دزدیده ، و بهمسری خود درآورده بود . مارکیت ها از همان زمان کینهٔ برجیقین‌ها را بدل گرفته واکنون برای از بین بردن توهینی که به آنان شده‌بود ، بانتقام برخاسته‌بودند [1] .

در این جنگ تموچین خودگریخت و به جنگلهای کوه بورقان- قلدون [2] پناه برد ، ولی برتا همسر وی ، وتعداد دیگری از زنان قبیله اسیر شدند . مارکیت ها درتعقیب تموچین سه بار دور بورقان قلدون‌را گشتند ، و درجنگلها و باطلاق های آن بزحمت افتادند ، ولی موفق بگرفتن او نشدند ؛ و چون برتا وسایر زنان آنان را دراختیار داشتند ، و همین را برای انتقام کافی دانستند از تعقیب تموچین منصرف شدند و بمساکن خود بازگشتند [3] .

تموچین درطی همین فرارمرارتهای بسیاری‌را تحمل‌کرد ، چنانکه زمانیکه‌ازبازگشت‌دشمنان آگاهی‌یافت‌وبنزدیاران خودبازگشت بایشان چنین‌گفت : «من‌ازکوره‌راههای گوزنها گذشتم . من به‌بورقان‌قلدون‌صعود کردم،وبرای‌خودکلبه‌ای باشاخه‌های بیدساختم.دربورقان‌قلدون‌میبایستی مانندشپشی‌درتلاش معاش‌بهرطرف بدوم. تنهابخاطرحفظ جانم‌بایك اسب از کوره راههای گوزنها گذشتم . من به‌بورقان قلدون صعود کردم ، و

۱ - رك . ت . س . بند ۵۴ . ج . ت . مبحث مربوط به مارکیت‌ها

۲ - Burqan - qaldun

۳ - ت . س . بند ۱۰۱ . ج . ت . ج ۲ . ص ۷۱ ، ۷۲ .

برای حفظ خود با ترکه‌های بید کلبه‌ای ساختم . من در بورقان قلدون می بایستی مانند یك سنجاب از جان خود محافظت می کردم . وحشت بسیار کرده بودم . من هر صبح در بورقان قلدون قربانی خواهم کرد . هر روز در آنجا استغاثه و دعا خواهم نمود ، تا پسران پسران من بدانند . اینرا گفت ، و روی بطرف خورشید کرد ، کمربند خود را بگردن آویخت ، کلاهش را بدست گرفت و در حالیکه بسینهٔ خویش می کوبید ، نه بار رو به خورشید سجده کرد ، و دعا نمود ، و شراب به زمین ریخت . »[1]

تموچین پس از رهائی از شر تهاجم مارکیت‌ها ، پس از آنکه سرانجام با کوشش و پشتکار ، و با دوستی و اتحاد با اونگ خان[2] رئیس ایل کارائیت[3] ، که یکی از ایلات مهم این دوره محسوب میشد ، بموفقیتهای درخشان جدیدی نائل آمد ، و خود رئیس ایلات مغول ، وملقب به «چنگیز خان» (سال ۱۲۰۶ میلادی) گردید ، مورد حسادت دو تن از دوستان خود قرار گرفت ، که یکی جاموقه[4] رئیس معروف جدرات ها و آندای[5] او و دیگری سانگگوم[6] پسر اونگ خان بود ، که از مقام و مرتبه‌ای

---

۱ ـ ت . س . بند ۱۰۳

۲ ـ **Ong - Khan** یا ونگ خان .

۳ ـ **Kârâit** یا کرائیت **Karaït**

۴ ـ **Jâmuqa**

۵ ـ **anda** : بمعنی برادر خوانده است که این برادر خواندگی در نزد مغول شرایطی خاص داشت . رك . نظام اجتماعی مغول . ترجمهٔ نگارنده فصل اول .

۶ ـ **Sânggum**

که چنگیز نزد پدرش یافته بود بسیار نگران بود و همواره پدرخود را برضدوی تحریك میکرد . سرانجام تحریکات این دو نزد اونگ خان مؤثر افتاد وپس از آنکه مدتها ازقوای افراد چنگیز برای پیشبرد مقاصد خود بهره ها گرفته بودند ، دوستی ها تبدیل بدشمنی وصلح ووداد تبدیل به نفاق وجنگ بین دوطرف گردید [1].

دریکی از این جنگها بار دیگر جان چنگیز بخطر افتاد و با مرگ گامی دیگر فاصله نداشت ، که معجزه آسا نجات یافت. چگونگی این واقعه از اینقرار بودکه دریکی ازجنگ های وی با تاتیچیئوت ها تیری به رگ گردن چنگیزخان اصابت کرد ، و او که خون از گردنش فوران میکرد بیهوش شد . شب هنگام جالما [2] یکی از یاران نزدیك چنگیز که بعدها فرماندهٔ بزرگ اوشد ، بمراقبتش همت گماشت . دهان خود را بررگ دریدهٔ وی گذاشته بود ، و هنگامیکه دهانش از خون پرمی شد تف می کرد ویا آنرا فرومی داد ، و چنگیز نیزهمچنان بیهوش افتاده بود . از غروب تا نیمه شب جالما بهمین ترتیب بدرمان مجروح پرداخت ، تااینکه سرانجام خون بند آمد ، وچنگیزچشم گشود و از تشنگی شکایت کرد .

درآنجا آب یافت نمیشد ؛ و جالما نیز نیمه برهنه بود . معهذا با همان ترتیب ، نیمه برهنه و بدون کفش بسوی اردوی دشمن دوید

---

۱ – برای توضیح بیشتر رك **Gengis - Khan** ص ۳۸ ، ۳۹ .

۲ – **Jâlma**

و از یکی از ارابه ها سطلی ماست یافت و از عرابه ای دیگر آب و با شتاب بسوی چنگیز بازگشت ، و آنها را باهم مخلوط کرد و بوی نوشانید . خان درحین آشامیدن سه بار نفس تازه کرد ، و سپس گفت : «دردرونم احساس میکنم که‌چشمانم‌باز شده ، این را گفت و همانطورکه نشسته بود ، سرش را بلند کرد و نگاه کرد . صبح دمیده وهوا روشن شده بود . دورتا دور محلی که نشسته بود ، باطلاقی از خون تشکیل شده بود که جالما مکیده و تف کرده بود .» [1] چنگیز خان آنرادید، وگفت : « بهتر نبود که دورتر تف میکردی ؟ » جالما گفت : « چون‌در وضع وخیمی قرار داشتی، وقت آنرانداشتم . همین مقدار هم‌توی‌شکمم رفته . » چنگیز گفت : «اکنون من چه بگویم ؟ سابقاً هنگامیکه سه مارکیت [2] آمدند و سه بار گرد بورقان [قلدون] گشتند ، تو برای‌اولین بار جان مرانجات دادی . اکنون نیز بالبانت خون مرا مکیدی و آنرا خشکاندی و جان مرانجات دادی . گذشته ازآن‌زمانیکه من ازتشنگی مرگباری درعذاب بودم‌جانت را بخطر انداختی وچشم‌بسته بمیان‌دشمن رفتی و بمن آشامیدنی نوشاندی و عطش مرا فرونشاندی . تو زندگی‌را بمن بازگرداندی . این سه خدمتی‌را که بمن کردی ، درخاطر من‌باقی خواهد ماند » [3].

---

۱ ـ ت . س . بند ۱۴۴ .

۲ ـ منظور رؤسای مارکیت‌است‌که عبارت بودند ازتوقتوا **Toqto,â** دائیراوسون **Dayir – usun**، وقاآتای درمله **Qa,atai – Darmala**

۳ ـ ت . س . بند ۱۴۵ .

از آن پس همچنان جاموقه وسانگگوم آتش نفاق و دشمنی را بین اونگ خان وچنگیز دامن میزدند ، تااین که سرانجام در جنگهای نهایی هر سه‌تن کشته شدند وایلات آنان بتصرف چنگیز خان درآمد .

قبل از این وقایع کارائیت ها توطئه‌ای چیدند تا جنگ ناکرده چنگیز رابچنگ آورند ،وبقتلش برسانند. زیرا باجنگ امیدچندانی بفتح نداشتند . توطئه ازاین قرار بودکه درگذشته برای اینکه‌چنگیز دوستی خودرا به اونگ خان و سانگگوم ثابت کند ، دختر سانگگوم را برای یکی از پسرانش خواستگاری کرد که البته وی نپذیرفت و موضوع منتفی گردید . این بار برای این‌که چنگیز را بدام اندازند و اورا به نزد خود بکشانند ، بار دیگر موضوع خواستگاری را مطرح کردند ، تاچنگیز بدون سلاح وتجهیزات جنگی بنزد آنان رودوایشان اورا گرفتار سازند . پس‌ازآنکه‌رسولی بنزد وی‌برای دعوت‌فرستادند، او بدون‌آنکه شکی ببرد این دعوت را پذیرفت وآمادهٔ رفتن شد ؛ ولی یکی از یارانش وی را از رفتن فوری منع کرد وتأمل را دراین کارجایز دانست .

ازطرف دیگر ، درنزدکارائیت‌ها ، هنگامیکه ایشان‌مشغول نقشه چینی و توطئه برضد چنگیز بودند ، درهمان موقع یکی از نگهبانان اسبان دراطاق بود وسخنان آنان را شنید . فوراً دوستش را که او نیز یکی دیگر از نگهبانان اسب بود از چگونگی توطئه مطلع ساخت ، و آن دو تصمیم گرفتند برای گرفتن پاداش چنگیز را آگاه سازند .

شبانه سوار براسب شدند و بنزد وی رفتند وآنچه را که گذشته بود تعریف کردند [1]، و بدین ترتیب چنگیز بار دیگر ازگرفتاری ومرگ حتمی رهائی یافت.

دیگر پس از آن تاریخ حادثهٔ مهمی که جان وی را تهدید کند اتفاق نیفتاد، و چنگیز با تحمل مشقات بسیار که وی را بیش از پیش قوی ونیرومندساخته بود واندوختن تجربه‌های بیشمار باگذشتن ازاین حوادث مرگ بار، هرروز بسوی پیروزی و ثروت وشکوه گامی تازه برمی‌داشت تا جائی که موفق بساختن امپراطوری جهانی‌خودگردید، و سپس دراوج قدرت ودرقلهٔ پیروزی‌درطی جنگی با تنگقوت ها ازاسب بریزافتاد، و ازآن پس‌دیگر از بستر برنخاست [2]، ودرسن ۷۲سالگی درگذشت، درحالیکه:«... از ابکار ماه پیکر لطیف منظر شیرین‌جمال ملیح‌دلال ظریف‌حرکات نغز سکنات، چهل دختر از نسل امراونویان، که ملازم خدمت‌بودند ،اختیارکردندوجواهروحلی‌وحلل‌بسیاربرایشان بستند وجامه های گرانمایه پوشیده با اسبان گزیده، نزدیك روح او فرستادند» [3].

---

۱ ـ ت. س. بند ۱۶۹. ج. ت. ج ۲. ص ۲۸۱.

۲ ـ برای‌توضیح‌بیشتر در بارهٔ مرگ چنگیز رك. کتاب **Gengis-Khan** ص ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵.

۳ ـ ج. ج. ص ۹۸.

منابع و مآخذ

۱ ـ تاریخ سرّی مغولان (یوان چائوپی شه) ، ترجمه بفرانسه از پلیو . این اثر بوسیلهٔ نگارندهٔ مقاله ودر انتشارات دانشگاه به چاپ رسیده است .

۲ ـ جامع التواریخ رشیدی : بکوشش برزین Berezin (جلد دوم) سال ۱۸۶۸ چاپ سن پطرزبورگ .

۳ ـ تاریخ جهانگشای جوینی : از روی نسخهٔ علامهٔ قزوینی. طبع لیدن. چاپ خاور ، سال ۱۳۳۷ تهران .

۴ ـ تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت ، جلد اول از حملهٔ چنگیز تاتشکیل دولت تیموری : عباس اقبال چاپ تهران از انتشارات مطبعهٔ مجلس سال ۱۳۱۲ .

5- Gengis - Khan : B . Vladimirtsov , Trad . par : Michel Carso w, paris, 1948, édit A. Maisonneuve.

علائم اختصاری

۱ ـ تاریخ سرّی مغولان : ت . س .

۲ ـ جامع التواریخ : ج . ت .

۳ ـ جهانگشای جوینی : ج . ج .

۵

بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال جامع التواریخ رشیدی

بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال جامع التواریخ رشیدی *

جامع التواریخ رشیدی اثری چنان مهم است، که شاید بهتر باشد آنرا دائرة المعارفی از دورهٔ مغول بنامیم. نمیتوان گفت که چه قسمت، وچه مطلبی از این کتاب مهمتر از دیگری است. جنبه های مختلفی که در آن مورد بحث قرار گرفته، همه جالب توجه، و با اهمیت اند. بخصوص مباحث مربوط بوضع جامعه، تشکیل سلاله‌ها، وتکوین ایلات، وخلاصه تشکیلات و نظام اداری. چه بجرأت میتوان ادعا کرد که زندگی ایلی، وصحرانشینی طوایف مغول، با تمام نشیب وفرازها، وجزئیات آن با بهترین وجهی در این کتاب تشریح، و تبیین گردیده است.

دورهٔ مغول از لحاظ مدرك ومنبع، دوره‌ای پروغنی است، و از

---

* ــ متن سخنرانی ایراد شده در کنگرهٔ بین‌المللی «خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی»، در دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران ــ آبان ماه ۱۳۴۸.

این حیث چه از نظر کمی، وچه از نظر کیفی، بر سایر ادوار برتری خاصی دارد، ومسلماً جامع التواریخ عالیترین وجامع ترین این منابع است. بی غرضی، عدم تعصب، و دقت در تشریح مسائل سیاسی و اجتماعی، درکتاب رشید الدین نمودار است. این مورخ که خود در خدمت امراء مغول بوده، وحشیگری چنگیزخان را پنهان نمیدارد، وجنبه های تاریك ومنفی حکومتی راکه برقوم مغلوب تحمیل گردیده، مخفی نمی‌کند. هنگامی‌که چنگیزخان واعقاب وی را می ستاید، آشکار است که جزانجام دستور کاری نمی‌کند، وچیزی از خود بر آن نمیافزاید. تنها بنظر میرسد که مدح وثنای غازان خان را از صمیم قلب گفته باشد.

مطالب کتاب را درمورد تاریخ مغول بدوبخش میتوان تقسیم کرد: وقایعی که قبل ازدورهٔ زندگی مؤلف اتفاق افتاده، ووقایعی که درزمان حیات وی حادث شده است. البته از نظر اهمیت هیچیك بر دیگری رجحان ندارد، و مطالب قسمت اول نیز به همان دقت و روشنی مدون گشته است که مطالب قسمت دوم. زیرا رشید الدین منابع دست اول وبسیارارزنده‌ای اززمانهای پیش دراختیار داشته است، ازجمله «تاریخ سرّی مغولان» یا «یوان چائوپی‌شه». این‌متن‌خود یکی ازمهمترین منابع تاریخ مغول میباشد، که درسال ۱۲۴۰ میلادی مدون گشته، و اساس آن مبتنی برشواهدی است که بزمان چنگیزخان نزدیك استو هدف مؤلف مشخص ساختن افسانهٔ مقدس خاندان چنگیزی و مدون

ساختن تاریخ از روی آن بوده است . تاریخ سرّی شامل شجره نامهٔ چنگیزخان وصحنه های جاندار زندگی صحرا نشینی است و در انواع مختلف رشته‌های زندگی مغولی قرون ۱۲ و ۱۳ میلادي (مطابق با قرون ۶ و ۷ هجری) مواد وموضوعات غنی و فراوانی گردآورده‌است. جامع التواریخ ، یکی از مهمترین منابع خود را همین تاریخ سرّی قرار داده است . دیگر ازمآخذ مهم مؤلف ، مشاهدات متعدد رؤسای مغول ، بخصوص گفتار و شرحهای « بولاد چینگک سانگک »[1] میباشد ، که نمایندهٔ خان بزرگک مغول در دربار سلاطین ایلخانی بوده است . از طرف دیگر رشیدالدین «آلتان دابتار »[2] یا «کتاب‌طلائی‌مغول » ،یعنی دفترسلطنتی را نیزمورد مطالعه قرارداده است . این‌کتاب ، مجموعه‌ای ازاسناد ومدارك و دفاتر سلاطین و کارهای مهم ایشان است ، که روز بروز ، وسال‌بسال ، مدون شده وهمیشه درخزانهٔ خوانین وبدست‌امرای مهم ، محافظت میشده ، ولی امروزه ازبین رفته است .

درقسمت دوم نیز ، که خود شاهد عینی حدوث وقایع ، از قبیل جنگها ، مناقشات ، زندگی سلاطین وخوانین و شاهزادگان ، طرز کار دواوین و دوایر مختلف ، وخلاصه چگونگی وضع جامعه بوده است ، بادر دست داشتن دفاتر و اسناد و نامه‌ها ، موفق به بیان شرح دقیق و صحیح وروشنی از جامعهٔ مغول گردیده است .

در این مقدمه راجع بمعرفی کتاب ومؤلف بهمین مختصر اکتفا

۱- Bolad - Ching - Sang

۲- Altân - Dabtar

می کنیم ، یعنی بررسی مختصری از چگونگی اطلاعاتی ، که از لابلای مطالب جامع‌التواریخ ، نوع زندگی‌قبیله‌ای و وضع خاص کوچ نشینی دنیائی ورای دنیای شهر نشینان ساخته وپرداخته است ، که از سراسر آن بوی استپ به مشام می خورد ، صدای سم اسب بگوش میرسد و دور نمای گله‌های چهارپایان در نظر مجسم می گردد . زندگی افراد نیز وابسته بهمین سه چیز است .

قبایل مغولی دورانهای اولیه را ، بر حسب نوع زندگی آنها ، میتوان بدو دسته تقسیم کرد : دستهٔ شکارچیان بیشه نشین ، ودستهٔ شبانان استپ . کار اصلی قبایل بیشه نشین ، شکار و ماهیگیری بود . اینان هیچگاه بیشه‌های خود را ترك نمی گفتند ، ودر کلبه‌های کوچکی زندگی می‌کردند . بیابانگردان استپ ، در ارابه‌های خود میزیستند ، وجنگل نشینان ، حیوانات وحشی را رام می‌کردند ، و از گوشت و پوستشان تغذیه می‌نمودند . مغولهای بیشه نشین ، از پوست حیوانات لباس میدوختند ، باسورتمه روی برف حرکت می کردند وشیرهٔ درختان رامینوشیدند . رشیدالدین می‌گوید : ازمغولها شنیده است که زیباترین زندگیها و بالاترین خوشیها از آن مردان بیشه است .[1]

درطول قرون متمادی ، مغولهای صحرا نشین در جستجوی چراگاهای سرسبز ومناسب درعرض سال چندین بار جابجا میشدند ، وخط سیروتوقف آنان بستگی بنواحی واهمیت‌گله‌ها داشت . درموقع

---

۱ ــ نظام اجتماعی مغول : ص ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۱ .

اردو زدن ، ارابه ها دایره وار وبشکل حلقه متوقف می‌شدند ، که اصطلاحاً «کوریان»[1] خوانده میشد ، ورئیس مانند نقطه‌ای ، درمرکز دایره قرار می‌گرفت ، تابیگانه نتواند بداخل اردو راه یابد . جنگ وجدال بین قبایل بسیارعادی‌مینمود ومسألهٔ انتقام ، که‌خودآنرا «اوش»[2] میخواندند ، یکی ازمهمترین مسائل زندگی مغولان را تشکیل میداد ، که قبایل را برسر موضوعی ، که شاید مربوط به اجداد آنان بود ، با یکدیگر بنزاع وجنگهای خونین وامیداشت ، وگاهی سبب اضمحلال قبیله‌ای میشد .

درابتدا بین افراد قبایل مغولی تفاوت چندانی وجود نداشت ، وهمهٔ عشیره یکجا کوچ می‌کردند ؛ ولی بتدریج ، درحدود قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی خانواده‌های ثروتمندتر ، باگله‌ها وجماعت بیشتری بوجود آمدند ، که بر سایر خانواده‌های قبایل پیشی گرفتند . این جریان بسرعت ادامه یافت تا اینکه اعضاء فقیرتر تابع بزرگان و ثروتمندان شدند وسرانجام درآغاز قرن ۱۳ در مغولستان نوعی فئودالیسم ایجاد گردید . این خانواده‌های ثروتمند و برتر دارای شیوخ ورؤسائی‌بودند که اهمیتشان به نسبت مقدار گله وتعداد زیردستانی بود که در اختیار داشتند .

دراینجا موضوع چگونگی انتخاب رئیس یاخان که برای‌اقوام ایلی اهمیتی حیاتی داشت ، مطرح می‌گردد . ازهمان دورانهای اولیه ،

---

۱ - Kuriyân

۲ - Osh

رسم براین جاری بوده ، که شوراهای قبایل که اصطلاحاً «قوریلتای»[1] خوانده میشده‌اند ، رئیس ورهبری انتخاب می کردند . یك قبیلهٔقدیمی مغول میتوانست در آن واحد چندخان داشته باشد . آنان با قدرت و اختیارات محدود ودوره‌ای بسیارکوتاه بردسته های نامشخصی حکومت میکردند ، واین اختیارات با زدوخورد ، وجنگ وجدال بدست میآمد. جامع التواریخ مسئولیت خوانین اولیهٔ مغول را چنین تشریح می کند تموچین با بهادران خود میگوید : « گله ورمه وخانه‌های بسیار و زن وبچهٔ مردم میستدم وبشما میدادم وشکارصحرائی را جهت شماوترامیشی وجرگه میکردم وشکارکوهی را بجانب شما میراندم »[2]. پس وظایف یك خان عبارت بوده ازتصرف غنیمت درجنگهاوتقسیم آنها بین فرماندهان وافراد قبایل ، ترتیب دادن شکار وگذاشتن حیوانات صید شده دراختیار زیردستان ویاران خود .

حال که صحبت ازیاران وزیردستان گردید ، بی مناسبت نیست که دربارهٔ این دسته نیزتوضیح مختصری بدهیم: رؤسا ، از بین افرادقبیله شجاعترین و بهترین افراد را انتخاب می کردند و آنان را در کارهای خود شرکت میدادند ، که درمراحل اولیه ، مهمترین کارشان سپاهیگری بوده ؛ ولی در مراحل تکاملی ، صاحب قدرت و ثروت میشدند ، و به فئودالهای تابع خان تبدیل می گردیدند ، که خود دارای افراد زیردست

---

۱ - Qoriltâi یا قورولتای

۲ - ج ۲ : ص ۱۳۹

بودند: به این ترتیب وبتدریج طبقات مختلف اجتماعی بوجود آمد، که در رأس همه خان قرار داشت. افراد قبایل به دسته های گوناگونی تقسیم میشدند که برحسب دسته بندی جنگی بوده یعنی از دسته های ده هزاره، هزاره، صده و دهه، که هریك از این تقسیمات، دارای رئیس و فرماندهی بود، که برؤسای ده هزاره، هزاره و غیره معروف بودند، واصطلاحاً نویان[1] نامیده میشدند. نویانها، که بعداز خوانین در رأس طبقات اجتماعی قرار داشتند، زیردست خوانین بودند و در ارتباط با فرماندهان خود وضعی نیمهٔ فئودال ـ نیمه خدمتگزار داشتند، ودربین افراد خویش دارای قدرت وتوانائی نامحدودی بودند.

طبقات دیگر عبارت بودند از آزادان و غلامان. آزادان بعداز طبقهٔ فئودالها قرار داشتند، و خود دارای چاکران و غلامانی بودند. قراچوها[2] یعنی «افرادی از طبقهٔ پائین»، آخرین طبقهٔ آزادان را تشکیل میدادند، و دارای ثروت شخصی بودند. درطبقهٔ سوم نوکران قرار داشتند، که وابسته باربابان بودند، و هیچگونه ثروت شخصی نداشتند.

غلامان که ازقبایل و سرزمینهای بیگانه باسارت گرفته میشدند یکسر دراختیار صاحبان خود بودند، و درخانه واردوهای آنان کار میکردند[3].

---

۱ - Noyân

۲ - Qarâchû

۳ - رك. نظام اجتماعی مغول: فصل اول

درمراحل بعدی تکوین حکومت ، بتدریج خوانین ازقبایل مختلف درمقابل یکدیگر قرار گرفتند ، وبرای بدست آوردن قدرت وبرتری وثروت بیشتر ، با یکدیگر بجنگ وجدال پرداختند . این وضع ادامه داشت ، تازمان تموچین ، که هرچند ابتدای زندگیش با سختی فراوان گذشت ، بتدریج توانست قبایل وایلات متعددی را تحت تسلط آورد ، وپایه های امپراطوری را پی‌ریزی کند . این کار مستلزم این بود که علاوه برقدرت مادی بنوعی قدرت معنوی نیز متکی باشد . از اینرو مکرر مشاهده می‌کنیم که برای چنگیز مقامی روحانی و آسمانی قائل شده‌اند ، وباافسانه هائی که دربارهٔ اجداد وی ساخته وپرداخته گردیده ، بخصوص مادر بزرگش ، که بدون داشتن شوهر ، فرزندانی بدنیاآورده ، ومقامی افسانه‌ای وروحانی دربین مغولان کسب کرده بودونیزداستانهائی دربارهٔ جوانیش که با سختی های فراوان روبرو شده ، و هربار بطور معجزه‌آسائی‌ازآن مشکلات رسته؛ این مقام روحانی برای اووخانوادهٔ اونسلاً بعد نسل تثبیت شده است[1] .

درجامع التواریخ ، مواردگوناگونی دربارهٔ این موضوع می‌یابیم و بجملاتی نظیر جملات زیر برمیخوریم :

« چون درازل آزال خواست خدایتعالی چنان بوده که اوپادشاه عالم شود ..» ، ویا « بعداز خروج او ، عالمیان مشاهده کردند که بانواع

---

۱ ــ تاریخ سری مغولان ، فصل اول ؛ ورك .مقالهٔ : ۴چنگیزو مرگ. ص۱۸۰ تا ۱۹۵ .

تائیدات آسمانی مخصوص بود . . »[1]. این حالت اسرار آمیز آسمانی حتی پس از مرگ خوانین باقی میماند ، چنانکه شاهان مغول را در گوشه‌ای نامعلوم ، که احدی از آن آگاهی نداشت ، بخاك میسپردند . رشیدالدین دراین باره چنین میگوید : «پادشاهان مغول را ازاروغ چنگیز خان ، رسم و عادت ایشان تاکنون (مقصود زمان غازان است) چنان بوده ، که مدفن ایشان درموضعی باشد نامعلوم ، از آبادانی و عمارت دور ، چنانچه هیچ آفریده بر آن مطلع نبود و حوالی آنرا غروق کرده ، بمعتمدان سپارند ، تا هیچ کس را بدان نزدیك نگذارند »[2].

پس ازچنگیز وقطع رابطهٔ دربار مغول با ایران نیز آداب ورسوم مغول درهمهٔ شئون زندگی ایلخانان نمودار بود ، از قبیل آداب بتخت نشستن ،آداب جنگ، عروسی، ییلاق وقشلاق کردن ، اعتقادات ، فرائض مذهبی وغیره . ولی پس ازاسلام آوردن غازان خان ورسمی شدن مجدد این دین درایران ، بسیاری از سنن دگرگون گشت ؛ آنچه بیش ازهمه دراین دگرگونی مؤثر بود ، استعداد خوگیری مغول بآداب وسنن قوم مغلوب بود ،که نشانه هایش درکتاب رشید الدین کاملاً مشهود است .از زمان غازان خان سلاطین مغول بساختن آرامگاههای مجللی برای خود پرداختند ، و تشکیلات وسیع و منظمی برای آن منظور داشتند که خود چون سازمان مستقلی بود ، و علاوه بر آرامگاه دستگاهها و ابنیهٔ

---

۱ - ج ۱ ، ص ۲۳۲ .

۲ - ج ۳ . ص ۴۱۵

دیگری از قبیل: مسجد جامع، مدرسه، خانقاه، دارالسیاده، رصد خانه، دار الشفا، بیت الکتب، بیت المتولی، حوضخانه، گرمابه ومکتب برای قرآن آموختن به یتیمان، بدان وابسته بوده است. علاوه براین دستگاه، سالانه خرجهائی برای فقرامنظورمیداشتند، ازاینقرار: خرج دادن درایام ولیالی متبرکه، خرج کفن ودفن فقرا، که اصطلاحاً «تجهیز» گفته میشد، دانه برای مرغانی که زمستان سرگردان وگرسنه میماندند، که به «چینه» معروف بود. خرج تعمیر وتسطیح راهها وخلاصه «عوض» یعنی اینکه اگر غلامان وکنیزان چیزی می شکستند وپول نداشتند که عوض آنرا بخرند وسرجایش گذارند ومورد بازخواست واذیت ارباب قرار میگرفتند، این خرج از موقوفهٔ مقابر تأمین میشد.

مرگ سلطان و جانشینی سلطانی دیگر مراسم خاصی داشت، که شرحش درجامع التواریخ چنین آمده است:

«چون هلاکو خان وفات یافت، چنانکه معهود ایشان است، راهها بسپردند ویاسا دادند، که هیچ آفریده، نقل وتحویل نکنند، فی الحال، ایلچی بنزد آباقاخان فرستادند، بجانب خراسان، چه پسر مهتر وولی‌العهد بود، وارغون آقارانیز که راه وزارت داشت، وملازمت آباقاخان مینمود، طلب داشتند. آباقاخان درهوکاریل، موافق نوزدهم جمادی‌الاولی سنهٔ ثلاث و ستین و ستمائه، درجغاتو، باردو نزول کرد وبگاه وصول، تمامت اقربا و امرا استقبال کردند و چون ایلکانویان، امیر اردوها بود، و در خدمت ایلخان مدتها طریق هواداری و خدمتکاری

سپرده ، آباقاخان را آش و شراب داد ودرخلوت صورت احوال وکیفیت واقعهٔ پدر باوی تقریر کرد »[1] . پس از آنکه مراسم عزاداری بپایان میرسید همهٔ خوانین وشاهزادگان ودامادان سلطنتی وامراجمع میشدند و درمورد جلوس سلطان جدید بتخت « قوریلتائی » تشکیل میدادند ، وپس از مشورت ورأی گیری همه درمقابل سلطان جدید زانو میزدند واظهار بندگی میکردند ، ومنجم دربار محل وروز تاجگذاری رامعین میکرد . درهنگام بتخت نشاندن سلطان ، دوتن از شاهزادگان ، دست چپ و راست اورا میگرفتند و بتخت مینشاندند . حضار همگی کمرها را میگشودند و بگردن میانداختند ، زانو میزدند و کاسه میگرفتند وبعشرت مشغول میشدند . سلطان پس‌ازاختتام‌این‌مراسم ، بین‌خوانین وشاهزادگان و بزرگان پول وجواهرتقسیم میکرد ، وبعدازانجام‌مراسم تهنیت ، بکار مملکت داری میپرداخت .

دراینجابی مناسبت نیست که راجع به مقام زن دراین دوره نیز گفتگوئی بمیان آوریم : زن درنزد مغول از جهات مختلف اجتماعی و اقتصادی حائز اهمیت فراوان بوده ، و بخصوص درگرداندن چرخهای اقتصاد جامعهٔ ایلی نقش بسیار مؤثری داشته است . مغولها زنان متعدد داشتند که یا از پدر بآنان میرسید ویادرجنگها بمنزلهٔ غنیمت بچنگ میآوردند[2] ؛ ویا خود از بین قبایل دیگر زنی اختیار میکردند. بعنوان

---

۱ ــ ج ۳ ، ص ۱۰۰

۲ ــ زنان غیر عقدی بهرنوع که بدست میآمدند اصطلاحاً قوما نامیده میشدند ، واین اصطلاح مکرر درجامع التواریخ آمده است .

مثال قطعهٔ زیر را از رشید الدین نقل می‌کنیم: «چنگیز خان‌راقریب پانصد خاتون بود وهریکی را از قومی ستده واکثر آن برده‌اندکه‌چون ممالك واقوام را مسخر و مقهور گردانید ایشانرا بغارت بیاورد وبستد. لیکن آنان که خواتین بزرگ بوده‌اند و درصدر اعتبار تمام آمده پنج بوده‌اند»[1]. این زنان‌که مقام ومنزلتشان درنزد شوهر و درجامعه متفاوت بود ویك خاتون بزرگ بر دیگران سروری وبرتری داشت، تقریبا در تمام‌کارهای قبیله با مردان شریك بودند، وحتی در جنگها و شکارها نیز شرکت میکردند. پشم‌چینی، نخ‌ریسی دوشیدن شیر و درست‌کردن ماست وسرشیر وقمیز، از جمله‌کارهای آنان بود. زنان امرا وسلاطین وبزرگان درکار مملکت داری وسیاست‌نیز وارد بودند وباشوهران‌خود همکاری داشتند. رشید الدین دربارهٔ خاتون بزرگ هلاکوخان بنام دو-قوزخاتون واهمیت کار اوچنین میگوید:

«.. اعتباری تمام داشت وبغایت حاکمه بود، وجهت آنکه اقوام کرائیت دراصل عیسوی‌اند همواره تقویت ترسایان کردی و آن طایفه درعهد اوقوی حال شدند وهلاکوخان مراعات خاطر اورا تربیت‌واعزاز آن طایفه فرمودی، تاغایت که درتمام ممالك کلیساها محدث ساخته، وبردر اردوی دوقوزخان، همواره کلیسا زده بودی وناقوس زدند»[2].

توضیح آنکه، این‌زن ازایل کرائیت ونوهٔ اونگ خان معروف

---

۱ - ج ۱، ص ۲۲۲.

۲ - ج ۳. ص ۷.

بوده است . از این قسمت باهمیت وضع زن وشدت تأثیر او در جامعه بخوبی میتوان پی برد ؛ وهمچنانکه گفته شدتامدتها تنی چندازایلخانان عیسوی بودند ، و این موضوع درسیاست و اوضاع اجتماعی ایران تأثیر بسزائی داشته است ، که خود موضوع بسیار مهم و مفصلی میباشد و از حوصلهٔ بحث ما خارج است . باز در بارهٔ اهمیت نقش زن در سیاست این قسمت را شاهد می آوریم ،که از مبحثی از جامع التواریخ دربارهٔ احمد تکودارگرفته شده‌است : «وی بسماع مشغول بودی وکمتر باضبط وترتیب امور مملکتی میافتاد و مادرش قوتی خاتون که بغایت عاقله و کافیه بود ، مصالح ممالك میساخت »[1].

درنزد مغول گاهی زنانی که جنبهٔ روحانی وآسمانی بآنها بخشیده شده بود ، دیده میشوند مانند آلان‌قوا ، جدهٔ چنگیزخان ، که زندگی افسانه‌ای واسرارآمیزی دارد . البته این موضوع همانگونه که اشاره شد برای آن بوده است که مقام سلطنتی چنگیزخان ودودمان او نوعی خصوصیت الهی وآسمانی پذیرد ، تابدین ترتیب قدرت مادی این سلاله، باقدرت معنوی درهم آمیزدوپایه‌های حکومت وتسلط ایشان‌را محکمتر سازد . جامع التواریخ در مورد تولد سه تن از فرزندانش ، ازجمله جد هشتم چنگیز ، که بدون داشتن شوهر به دنیا آمدند ، چنین می گوید : «آلان قوابعد از مدتی که بی‌شوهر ماند ، وقتی درخانه خفته بود ازروزن خرگاه نوری درآمدو بشکم‌اوفرو رفت‌واز آن معنی متعجب ماندو بترسید

---

۱ - ج ۳ . ص ۱۷۳ .

و آنرا باکس نیارست گفتن . بعد ازمدتی ادراك کرد که حامله شده بود و این فرزند ، همان جد چنگیز بود»[1] . درجای دیگر در همین مورد از قول وی میگوید :

«هرشب درخواب چنان می بینم که شخصی اشقرانی اشهل ، نرم نرم نزدیك می آید و آهسته آهسته باز می گردد . . »[2]

مسأله دیگری که اشاره بدان لازم است ، موضوع چگونگی تشکیلات اداری مملکت میباشد ، که چنانکه درآغاز گفتار خود یاد کردیم ، از مهمترین موضوعات کتاب جامع التواریخ است .

در دورهٔ مغول ، تشکیلات اداری بسیار وسیع ودر عین حال بسیار پیچیده بود . وضع سابق ، یعنی دورهٔ قبل ازحملهٔ مغول به ایران ، که از زمان سلجوقیان پی ریزی شده بود ، همچنان ادامه داشت، وباقوانینی که مغولها برای ادارهٔ قبایل داشتند ، وقوانین جدیدی که برای ادارهٔ حکومت جهانی خود وضع کرده بودند ، درهم آمیخت . مسلماً سیاستمداران و شخصیت های بزرگ ایرانی بسیار زود موفق شدند زمام امور را در دست گیرند ، به آشفتگی هائی که قوم غالب بوجود آورده بود، سر و سامانی بخشند وتشکیلاتی جدیدراکه باوضع سابق بیگانه نبود ، برقرار سازند . قبل ازآنکه ایلخانان بدین اسلام گرایند ، در اجرای قوانین ، بخصوص قوانین قضائی وشرعی ، آشفتگی واغتشاشی مشاهده میشد ،که

---

۱ ـ ج ۱ ، ص ۱۷۱ .

۲ ـ ج ۱ . ص ۱۷۱ .

باعث نابسامانیهائی گشته بود؛ ولی بزودی سروصورتی باین کار داده‌شد وفقط دعاوی اقوام ترك ومغولی که درایران پراکنده شده بودند، طبق قوانین خودآنان که اصطلاحاً «یارغو» یا «یرغو» خوانده میشد، توسط کارگزاران مغولی حل وفصل میگردید.

اساس تشکیلات اداری، برپایهٔ دواوین استوار بود، که مهمترین آنها عبارت بود از: دیوان سلطنت یا اعلی، دیوان بزرگ یا وزارت، دیوان استیفا، دیوان قضا، دیوان انشاء، دیوان اشراف، دیوان الغ-بیتکچی، دیوان نظر ودیوان خالصجات. اطلاع ازچگونگی تقسیم کار در این ادارات وتفکیك آنها از یکدیگر، بسیار مشکل است، وازکار بعضی ازآنها مانند دیوان نظر، اطلاع بسیارکمی در اختیار داریم. در دستگاه حکومت، دوایر وادارات مهمی‌وجود داشته‌که به بعضی ازاین دواوین، وابستگی داشتند، ودارای تشکیلات وسیع ومنظمی بودند و مستقل ازدیوان باموزمربوط بخود رسیدگی میکردند، مانند: خزانه، دایرهٔموقوفات، ایلچی‌خانه، ضرابخانه وغیره.

عایدات‌دیوان‌سلطنت‌ومحصولات‌املاك‌خاصه، درخزانه‌گردآوری ونگاهداری میشد، وحکام‌ایالات ومحصلین مالیاتی، آنچه‌راکه ازنقدی و جنسی، از شهرها و دهات دریافت می داشتند، بخزانه میفرستادند. بنابگفتهٔ رشیدالدین، تاقبل‌از غازان‌خان خزانه محل معینی نداشت و هرچه‌راکه‌میرسید، درصحراویهم‌میانباشتند وروکشی ازنمد روی آن میکشیدندکه‌بماند. دراینصورت چون‌ضبط‌وربط معینی‌نداشت، خزانه-

دار وکارگزاران او ، از آن مالها یاخود برمیداشتند ویا بخویشان و دوستانشان میدادند وبیش از دودهم اجناس درانبار باقی نمی‌ماند. غازان ضمن اصلاحات همه‌جانبه‌ای که‌کرد ، دستورداد تابرای هرجنسی، محل مناسب ومعینی ترتیب‌دادند ،ودفاتری‌قرارداد تاهرچه‌راکه واردوخارج میشد ، درآنهابنویسند . وزیر دیوان هرماه دفاتررا بعرض سلطان می-رسانید ، وهرشش‌ماه ویکسال دفاتررا بازرسی میکرد . مهر معینی نیز درست شده بودکه به‌اجناس میزدند تامعلوم شودکه جنس متعلق‌بخزانه است . مأمورین خزانه عبارت بودند از : خزانچی‌ها ، فراشان وناظرها که همه تحت‌نظر وزیر دیوان کار میکردند[1] .

دایرهٔ اوقاف ، وابسته بدیوان‌قضا وریاست‌آن بعهدهٔ قاضی‌القضاة بود ونایب وی سمت‌حکومت اوقاف‌را داشت . این شخصیت درهرایالت وشهری حاکم‌اوقاف جداگانه‌ای انتخاب‌میکرد ، تاموقوفات‌آن ایالت‌را سرکشی‌کند وعوایدش‌را گردآورد و بمرکز بفرستد . مساجد ، مدارس وبیمارستانهایاخودجزءِ موقوفات محسوب‌میشدند ،ویاموقوفاتی‌داشتند. مقابر سلاطین نیز چنانکه ذکرش‌رفت ، دارای موقوفاتی بودند . عوايد موقوفات از منابع مهم درآمد حکومت محسوب میگردید و حقوق و مستمری تمام کارگزاران مساجد ، مدارس و بیمارستانها از آن تأمین میشد .

رسم ایلخانان نیز مانند دیگر سلسله‌ها چنین بود که ، شاهزاد-گان‌را به حکومت ایالات مهم میفرستادند ، که‌هم مقامی شایسته‌داشته

---

۱ ـ ج ۴ . ص ۵۳۸ ، ۵۳۹

باشند وهم ازدستگاه مرکزی واقدام به تحریك ودسیسه دور بمانند .
اصولاً مملکت دارای تقسیماتی بود ، که به‌ایالات وهر ایالت بشهرها و شهرها بدهات وقصبات تقسیم میشد . برای ایالت ازطرف دیوان‌بزرگ حاکمی انتخاب میگردید ، و این حکام هریك بنحوی که خود تابع تشکیلات وقوانین خاصی بود ، بسرمأموریت خود فرستاده میشدند .

حکام ، علاوه‌براداره حوزهٔ مأموریت خویش ، میبایستی همه‌ساله مالیاتی راکه‌قوانین‌بسیارمفصل‌داشت ، وهمچنین‌مقداری ازعوایدولایت‌را بخزانه بفرستند ، وآن باین طریق بودکه ، مأمورینی از مرکز بنام متصرفان ولایات فرستاده‌میشدند ، وایشان طبق‌حساب وتحت نظرحاکم مالیات محل‌را می‌گرفتند . حکام بعلت دوری از مرکز وبا استفاده از قدرت خویش بحقوق مردم تعدی بسیار میکردند ، واغلب دراثر اهمال وستمهای آنان وهمچنین‌جور وستمی‌که محصلین مالیاتی درحق مردم شهرها ودهات روامیداشتند، وضع آنان بسیارخراب‌ونامساعدمیگردید. درجامع التواریخ مکرر وبتفصیل دربارهٔ این تعدیات گفتگو شده‌است. نمونه‌ای ازبدبختی‌مردم‌را دراینجا ذکرمی کنیم: «وبسیاری اتفاق‌میافتاد ومشاهده کردیم‌که محصل بر بام رفته رعیتی‌را مییافت و برعقب میدوید تااورا بگیرد . رعیت از غایت عجز و بیچارگی چنان میگریخت که خودرا ازبام بزیر میانداخت ؛ ازجملهٔ این ولایات ، ولایت یزد چنان شده بود ، که اگر کسی در تمامت دیه‌های آن میگردید ، قطعاً یك آفریده‌را نمیدید که باوی سخن‌گوید یاحال راه را بپرسد و معدودی

چندکه مانده‌بودند ، دیده‌بانی معین داشتند . چون ازدور یکی را بدیدی اعلام کردی ، جمله در کهریزها ، و میان ریگ ، پنهان شدی» [۱].

اساس کار دواوین وحکومت ایالات ، برثبت و ضبط حسابها در دفاتر قرارداشت ؛ چنانکه هردیوان ، چندنوع دفتر وهر ایالت‌دفاتری جداگانه داشتند . پیش ازغازان‌خان باین‌کار مهم توجه چندانی نمیشد، ولی بنابدستور وی ، تمام دفاتر مرتب ومدون گردید ، ومنشیان وکاتبان کارآزموده ، برآنها گمارده شدند .

در زیرنامه‌ها و دفاتر ، مهرهائی زده‌میشد، که اصطلاحاً «تمغا» [۲] نامیده میشد ، وتمغاهای شاغلین بترتیب اهمیت آنان متفاوت بود . در جامع التواریخ ، دراین باره چنین آمده است :

« برای سلاطین وامرا وملوك بزرگ وکارهای مهم تمغای بزرگ یشم ، برای قضات وائمه‌ومشایخ ، از یشم کمی کوچکتر ، وبرای‌کارهای متوسط ، تمغای بزرگ از زر ، فروتر ازآن یشم وبرای حرکت وفرود لشکر، تمغائی مخصوص از زر ، بهمان خط ونقش منتها برحوالی آن ، صورت کمان وچماق وشمشیر کرده وفرمان چنانك لشکر تا آن تمغا نبینند بسخن امرا وهیچ آفریده برنشینند و فرو نیایند . آلتون تمغای کوچك ، برای بروات خزانه و مکتوبات دیوانی جهت معلومات آب وزمین بود» [۳].

---

۱ - ج ۳ . ص ۴۵۹

۲ - **Tamga**

۱ - ج ۳ . ص ۵۰۱ .

فرامین سلاطین نیز که « یرلیغ » [1] نامیده میشد ، ترتیبی خاص داشت . بدین معنی که هرگاه سلطانی میخواست فرمانی صادرکند ، باید در حالت هوشیاری باشد واول بیتکچیان آنرا میخواندند تااگراصلاح لازم داشته باشد ، سلطان انجام دهد . سپس پاکنویس میکردند ودوباره بعرض میرساندند . تا قبل از غازان خان تمغاهای بزرگ ، در دست بیتکچیان بود ولی پس از آن نزد خود سلطان نگه‌داری میشد ودروقت ضرورت ایشان آنرا می‌گرفتند وبه یرلیغ میزدند و باز پس میدادند . در زیر تمغای سلطان ، قراتمغای چهار امیر بزرگ می‌خورد تا کسی نتواند منکر آن فرمان شود . سپس وزرا و رؤسای دیوان آنرا میخواندند وصحتش راتائید میکردند وتمغای دیوان‌را زیر آن‌میزدند، وسپس تسلیم شخص مورد نظر می‌کردند .

بیتکچی مأمور بود ، که یرلیغهای صادر شده‌را در دفتر ثبت کند وتاریخ بگذارد . برای هرسال دفتری جداگانه بکار میبردند تابآسانی بتوانند بآنها رجوع کنند .

« پایزه‌ها » که بمنزلۀ نشانهای امروزی بودند ، نیز بنا بگفتۀ رشید الدین متفاوت بود . بدین معنی که ، هرمقام ، وهرولایتی پایزه‌ای مخصوص داشت . سلاطین ، حکام و بزرگان پایزه‌ای بزرگ داشتند ، بشکل سرشیر ، که نامشان بر آن حک شده‌بود . شحنگان وحکام متوسط ، پایزه‌ای کوچکتر داشتند . پایزه‌های مقامات مختلف دردفاتر مخصوصی

---

۱ - yerlig

ثبت میشد ، وتا هنگامی که شاغل بودند ، دراختیارشان قرار داشت، ولی پس از عزل ، از آنان پس گرفته میشد . دیوان ، زرگری مخصوص داشت که پایزه میزد و نقشهائی بر آن حك میکرد ،که تقلیدش آسان نباشد ، و کسی نتواند از روی آن پایزهٔ تقلبی بسازد[1] .

در جامع التواریخ ، راجع به سکه و چگونگی ضرب و رواج ونوع کار آن در موارد مختلف ، سخن به میان آمده است که ضمن مطالعهٔ آن گوشه‌هائی از وضع اجتماعی اقتصادی وسیاسی زمان برما معلوم میگردد . تا قبل از غازان درشهرها و نقاط مختلف سکه‌های گوناگون بنام حکام محلی میزدند ودر همهٔ مملکت سکه یکنواخت و بنام سلطان وقت نبود. همچنین عیار زرونقره در نقاط مختلف متفاوت بود و هرچند که دستگاه حکومت سعی میکرد رفع این نقائص را بنماید ، موفق نمیشد . ولی درزمان غازان خان ، نوعی رفرم مالی بوجود آمد ، وخزانهٔ مملکت که بواسطهٔ گشاد بازیها وخرجهای گزاف سلاطین قبلی تهی شده بود ، باردیگر حالت تعادلی بخود گرفت. غازان بنا برفرمانی دستور داد تاسکه هائی که عیارهای نامناسب داشت ، ازگردش خارج شد ، و ضرابخانه‌ها مأموریت یافتند روش جدیدی را که مبتنی برعیاری یك نواخت وقانونی بود ، بکار برند . وزن سکه‌های طلا ونقره درتمام حدود امپراطوری ازروی وزن تبریز منظم شد . واحد سکه عموماً دینار بود، ولی برای مبالغ هنگفت ومعاملات بزرگ ، تومان راکه برابر با ۱۰۰۰۰ دینار بود ، واحد قرار دادند .

---

۱ ـ ج ۳ . ص ۵۰۳ .

دراغلب فصول کتاب تاریخ رشیدی ، درخلال ضبط مطالب تاریخی و تشریح مسائل آن ، بمواردی از خرابی اوضاع ، ویرانی شهرها ، فقر ونگرانی ، عدم امنیت مردم وخلاصه بی نظمی امور و سوء استفاده‌های شخصیت‌ها وکارگزاران حکومت برمیخوریم ، که با صراحت و بدون مبالغه و گاهی باختصار بیان گردیده ، و یا از سر آن گذشته است ، چنانکه خود گوید : « بعضی از حکایات و احوال آنکه در هر ولایتی اموال و حقوق دیوان برچه وجه می‌ستدند و انواع آن چندبود و سوءتدبیر وزراء وفنون ظلم وتعدی که بهرسببی وعلتی دست آویز ساخته ولایات را خراب می‌کردند و رعایا را درویش می‌گردانیدند تا متفرق میشدند ، برسبیل اجمال یاد کنیم ، ودر آن باب مبالغت ننمائیم ، . .تا (خلایق) آن زحمات فراموش کنند . وکودکان وکسانیکه بعداز این دروجود آیند وآن ظلم وتعدی راندیده‌باشند ، هرآینه تصورکنند که آن معانی بطریق مبالغهٔ بلیغ درقلم آمده ، مابدان سبب موجز تقریر کنیم » . ترس رشید الدین ازآن بوده است ،که کسانیکه بعدها کتاب او را می‌خوانند ، سخنانش را در بارهٔ بدبختی مردم و خرابی مملکت باور ندارند وآنرا اغراق فرض کنند .

دلیل‌این نابسامانیها وآشفتگیها واضح وآشکاراست . این‌سرزمین در زیر سم‌ستوران سپاه مغول ویران و درهم کوبیده شده بود ، آبادیها تبدیل بویرانه‌ها و شهرها تبدیل بگورستان‌ها . و کشتزارها مبدل به بیابانها گشته‌بود . سنن وآداب ، و فرهنگ وتمدن ، تشکیلات اداری

ابنیه و آثار و خلاصه همه‌چیز آسیب دیده بود، ومیبایستی در تمام این شئون، نظامی جدید برقرار شود، و آنچه باقیمانده‌بود، اززیر ویرانه‌ها بدر آید. این کار بعهدهٔ ایلخانان واگذار شد، که خود سلالهٔ همان مغولان ووارث همان نحوهٔ حکومت بودند.

ایشان خوشبختانه بسیارزود، تحت نفوذ متفکرین و سیاستمداران این سرزمین قرار گرفتند، و خطر اینکه ملیت و اصالت ایران از بین برود، مرتفع ومنتفی گردید، ومملکت توانست بتدریج کمر راست کند، باردیگر برپای ایستد و دوره‌ای جدید را آغاز کند. منتها هنوز نقائص واختلالات فراوانی وجود داشت. جنگهای داخلی و خارجی، ناامنی راهها وشهرها ازجهت وفور راهزنان ودزدان، ارتشاء وتعدی کارگزاران حکومت، نزاع و رقابت بین شاهزادگان و دسیسه‌بازی و تحریکات بین بزرگان ازگرفتاریهای بزرگ بشمارمیرفت که درسراسر جامع‌التواریخ بچشم میخورد. بجز چندمورد استثنائی شاهزاده‌ای را نمی‌یابیم که درموقع بتخت نشستن مواجه باتحریکات وشورش شاهزادگان دیگر نشده باشد. برای نمونه چندعنوان کتاب را ازفصول مختلف ذکر می کنیم: «اختلاف امرا بعدازواقعهٔ ارغون خان»[1]. گرفتن امرا، که بولقاق کرده بودند، ویارغو داشتن ایشان»[2]. عاصی شدن بایدو دربغداد واختلاف امرای این جانب و یاغی شدن بعضی باگیخاتو»[3]. گاهی کارفتنه وفساد بحدی بالا می گرفت وتحریکات وجنگ و جدالها چنان شدیدمیشد که سلطان، پس از دفع

۱ ـ ج ۳. ص ۲۳۷.　۲ ـ ج ۳. ص ۲۳۳.
۳ ـ ج ۳. ص ۲۴۲.

آن ، باردیگر مراسم به‌تخت‌نشستن را انجام میداد ، چنانکه درجامع‌التواریخ مضبوط است ، هنگامیکه اباقاخان فتنهٔ براق را ازبین برد، چنین کرد .[1]

موارد بدگوئی وسعایت امرا وبزرگان ازهمدیگر نزد سلطان ، بسیار فراوان است ، چنانکه رشیدالدین نیز بدنبال همین سعایتها و تحریکات جان ومال خود را از دست داد .

حال برای مثال ، نمونه‌هائی چند از چگونگی خرابی کار مملکت را ذکر می‌کنیم ، رشید الدین دربارهٔ ویرانی شهرها و دهات می‌گوید : « هرگز ممالك خرابتر از آنك در این سالها بوده ، نبوده . خصوصاً مواضعی که‌لشکر مغول بآنجا رسیده . چه‌ازابتدای ظهورآدم باز، هیچ‌پادشاهی راچندان مملکت که‌چنگیز واروغ‌اومسخر کرده‌اند مسیر نگشته ، وچندان خلق که‌ایشان کشته‌اند ، نکشته . . . شهرهای معظم بسیارخلق ، وولایات باطول‌وعرض راچنان قتل‌کردند ، که‌درآن کسی نماند »[2] . آنگاه درحدود بیست شهر مهم‌را ، که‌متروك و خراب شده ، نام میبرد ، وچنین ادامه میدهد : « درترکستان وایران‌زمین از شهرها ودیه‌های خراب ، که‌خلق مشاهده می‌کنند ، زیادت ازآنست‌که حصر توان کرد وبرجمله آنك ، اگر از راه نسبت قیاس کنند ، ممالك ازده ، یکی آبادان نباشد وباقی ، تمامت خراب و درین عهدها هرگز کسی دربند آبادان کردن آن نبوده »[3] . سپس اضافه می‌کند که اگر

---

۱ - ج ۳ . ص ۱۳۸ .   ۲ - ج ۳ . ص ۵۵۷ .
۳ - ج ۳ . ص ۵۵۸ .

بعضی ازشهرها را آبادکرده‌اند ، و بناها و جویها و بازارها ساخته‌اند ، ولایات بسیاردیگری خرابتر ، واموال بسیاری خرج شده ورعایای دهها را از دهات ومزارع خود جدا ساخته‌اند وبسر آن کارها گمارده‌اند ؛ و در نتیجه ، مزارع آنان باطل وخشك گردیده است [1] .

مسلماً حکومت، بخصوص از زمان غازان خان ، درفکر جبران مافات وترمیم ویرانیها بوده است ، و مااین مطلب رادر مباحث مختلف کتاب می‌یابیم . مثلاً در بارهٔ آباد ساختن زمین‌های بایر ، چنین آمده است ، که حکومت اراضی متروك و بی‌مصرف مانده را در اختیار مردم می‌گذاشت و چون آباد میشد ، سال اول مالیات و عوارض بآن تعلق نمی‌گرفت . سال دوم از حقوق دیوانی ، از شش‌دانگ ، فقط دو دانگ میدادند ، سال سوم مجبور به‌پرداخت چهار دانگ ونیم بودند ، ولی‌از پرداخت مالیاتها وعوارض مختلف دیگر ، مانند حرز ومقاسمه وغیره معاف بود . زمین‌های آبادشده‌ای که‌در تملك‌شخصی قرارگرفته‌بود ، بارث بفرزندانش میرسید . برای واگذاری این نوع املاك بمردم ، دیوانی بنام دیوان خالصات تأسیس گردید ، که‌طبق قوانینی خاص املاك را به مردم واگذار میکرد وهمانگونه‌که گفته شد ، عوارض آنهارا می‌گرفت وضمناً نمی‌گذاشت که‌به صاحبانشان تعدی شود .

املاك متروکی که ازپیش صاحبانشان معلوم بودند ، همچنان‌در اختیار ایشان باقی‌میماند ، وهمان شرایطی که‌برای اراضی اهدائی‌مقرر گردیده بود ، دربارهٔ این‌دسته نیزاجرامیشد وازمحصولات ، نیمی‌متعلق

---

۱ - ج ۳ . ص ۵۶۲ .

بمالك و نیم دیگر متعلق بدیوان می‌گردید. زمینهای بایری که در یورتهای مغول قرار داشت، نیز مشمول همین قانون بود[1].

ازمواردی که‌تقریباً‌فهرست‌وار ذکر آن گذشت، نمونه‌های‌بسیار فراوانی در کتاب رشیدالدین میتوان یافت، که روشنگر کلیهٔ شئون اجتماعی تاریخ دورهٔ وی درایران است.

دورهٔ حکومت مغول یکی ازپرتلاطم‌ترین و ناگوارترین ادوار تاریخ‌ایران است. قوم‌غالب باتمام قدرت، خود را برآن تحمیل کرده است. منتها قوم مغلوب باهوشیاری وبدون‌تظاهر بتدریج توانسته است زمام امور رادردست خود گیرد وباردیگر باروشن بینی و تدبیر خاص، آداب وسنن وفرهنگ وتمدن خود را از نفوذ بیگانه بپیراید وآنچه راکه خود می‌پسندد، برجای نگاه دارد.

این یکی از درسهائی است که میتوان از تاریخ گرفت و این مسالهٔ ازلحاظ روانشناسی ملت ایران حائز اهمیت فراوانی است.

---

۱ - ج ۳. ص ۵۵۸، ۵۶۲ و ۵۶۳

منابع ومآخذ

۱ ـ رشیدالدین‌فضل‌الله :جامع‌التواریخ . بکوشش برزین Berezin (جلد دوم) سال ۱۸۶۸ ، چاپ سن‌پطرز بورگ ، وبکوشش علی‌زاده (جلد سوم) سال ۱۹۵۰ ، چاپ باکو .

۲ ـ تاریخ‌سری مغولان : ترجمهٔ‌نگارنده ، ازانتشارات دانشگاه‌تهران سال ۱۳۵۰.

۳ ـ عباس اقبال : تاریخ مغول . چاپ دوم . تهران ۱۳۴۱

۴ ـ نظام اجتماعی مغولان ـ فئودالیسم خانه بدوشی . تألیف B.Vladimirtsov ترجمهٔ نگارنده . از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۷ .

٦

تاریخ سرّی مغولان

تاریخ سرّی مغولان

یا

«یوان چائوپی‌شه»*

مغولستان با دشتهای وسیع ، کوههای مرتفع وجنگلهای انبوه ، و صحرا گردان و کوچ نشینان پرشر و شور خود مأوای تاریخی شگفت‌آور بوده است . بدین معنی که از درون آن ، حکومتی کوچك زاده شده وتبدیل به امپراطوری جهانی گردیده است . بررسی عوامل‌و علل‌رشد ناگهانی وسریع ، ازطرفی ، وتأثیری‌که این قوم بردوره‌ای از تاریخ نهاده‌اند ، از طرف دیگر ، پیوسته مورد مطالعهٔ دانشمندان علم تاریخ بوده است ، و آنچه این دانشمندان را در روشن شدن موضوع

---

* – این مقاله درمجلهٔ راهنمای کتاب ، طی‌دوشمارهٔ ۱۱ و۱۲ ، بهمن- اسفند ۴۸ ، سال دوازدهم ، و ۱ و ۲ ، فروردین – اردیبهشت ۴۹ ، سال سیزدهم ، بچاپ رسیده است .

یاری فراوان کرده، متونی است که از همان دوره برجای مانده، وامروز نیز در دست است.

هر دوره‌ای مدارك مهم و پرارزشی از خود برجای گذارده است تا راهنمای ما درروشن ساختن اوضاع آن گردد؛ ولی چنین بنظر می‌رسد که هیچ عصری درتاریخ ایران، از لحاظ متون ومدارك بپای دورهٔ مغول نرسد. زیرا که مدارك تر وتازه، درهمان زمان حدوث وقایع مدون وگردآوری گشته‌اند، وهر لحظه که ماوراق آنها را بگشائیم، دم‌ونفس زمان را از آنها استشمام می‌کنیم.

یکی از مهمترین و گویاترین متون ما از دورهٔ مغول، رسالهٔ «یوان چائوپی‌شه» یا «منگغول اون نی‌اوچاتوبچی آن»[۱] ویا «تاریخ سرّی مغولان» است که مسلماً اگر آن را دردست نمی‌داشتیم، کارمغول شناسی نارسا وناقص می‌ماند. این سند مهم، جنبه های مختلف تاریخی وفرهنگی مغولستان، یعنی چگونگی تشکیل ایلات وسیر تحولشان، شناخت شخصیتها و قهرمانان کم و بیش مهم، سلسله نسب چنگیزخان تأسیس حکومت، و تبدیل آن به امپراطوری، تمام شئون زندگی ایلی از نقطه نظرهای روابط خانوادگی وایلی، زندگی اقتصادی، روابط خصمانه و دوستانه بین افراد ایلات، عقاید وافکار، وضع جغرافیائی مغولستان ومراکز مهم ایلات آن سرزمین را مورد تجزیه و تحلیل بسیار دقیق، قرارمی‌دهد؛ بقسمی که خواننده خودرا دراستپ، وشریك زندگی

۱ - Monggol-un ni'uca tohcị'an

قبایل قرون وسطای آسیای مرکزی می‌یابد، ونسیم استپ را بر پیشانی خود احساس می‌کند. مسلماً منابع بعدتر مربوط به مغول، از این کتاب استفاده های فراوان برده‌اند. مثلاً رشید الدین فضل‌الله قسمتی از کتاب پرارزش خود «جامع التواریخ» را برمبنای آن تدوین کرده‌است. چنانکه از ابتدای کار مغول تا زمان او گتای قاآن که محتوای «تاریخ سرّی» را تشکیل می‌دهد، تقریباً عین این کتاب را «در جامع التواریخ» می‌بینیم. برای نمونه دوشاهد زیر را نقل می‌کنیم والبته نظیر این دو را فراوان می‌توان یافت:

درمورد نام گذاری تموچین در «یوان چائوپی‌شه» چنین آمده است: «آنگاه که یسوگای بهادر تاتارهارا که درراًسشان تموجین اوگه[1] وقوری بوقا[2] قرار داشتند، تار و مار می‌کرد، وهوآلون اوجین[3] که آبستن بوددردالی اون بولداق[4]، واقع در [کنار رود] انون بسر می‌برد، مسلماً در همان زمان چنگیز خاقان به دنیا آمد. در حین تولد، در دست راستش یك لخته خون شبیه استخوان کوچکی بود. گویند وقتی متولد شد تموجین اوگهٔ تاتارشکست خورده بود، وبدین مناسبت، اورا تموجین نام نهادند[5]».

۱ - Tamûjin - ûga

۲ - Qori - buqa

۳ - Ho'alûn-Ujin

۴ - Dali'ûn - bûldaq

۵ - بند ۵۹

دراین باره قطعهٔ زیر را از «جامع التواریخ» نقل می‌کنیم: «یسوکای بهادر بجنگ تاتار برنشست، و خاتون او اولون ایکه به چنگیز خان آبستن بود، و پادشاهان تاتار تموجین اوگه، وقوری بوقا بودند. یسوکای بهادر با ایشان مصاف داد، و ایشان را مخذول ومقهور گردانید، مظفر و منصور بازگشت، و خان‌ومان و گله ورمهٔ ایشان را غارت کرد و به موضعی که آنرا دالی اون بولداق گویند، نزول فرمود؛ و بعد از چندی در سال مذکور قاقائیل چنگیز خان بطالعی مسعود در وجود آمد؛ و مقدار کمی خون منجمد، چون جگر پارهٔ فشرده در کف دست داشت. وچون یسوکای بهادر را فتح تاتار وقهر پادشاه ایشان تموجین اوگه قریب العهد دست داده بود، و بریاغی ظفر یافته، آن معنی را بفال گرفته، فرزند فرهمند را نام تموجین کرد. بنام پادشاه تاتار که ذکر او رفت[1]».

در قسمتی دیگر، زمانی که اونگ خان[2] کرائیت[3] در جنگ با نایمانها درمانده گشته و دست بسوی چنگیز دراز کرده بود، در «جامع التواریخ» چنین می‌یابیم که: «اونگ خان باز چون درماند، ایلچی بخدمت چنگیز خان دوانید، که قوم نایمان و قوم مرا غارت کرده‌اند. از فرزند خود چهار کس بمدد می‌طلبم، یعنی چهار امیر بهادر که از آن چنگیز خان بوده‌اند. باشد که لشکر و مال وملك من باز

۱ – ج ۱. ص ۲۳۲

Ong – qan – ۲

Karâït – ۳

گیرند. بدان سبب چنگیز خان، بواورچو نویان [۱]، موقالی کویانگ [۲] و بورغول نویان [۳] و چیلائون بهادر [۴]، هرچهار را با چریك بهم، بمدد اونگ خان فرستاد [۵]».

«یوان چائوپی‌شه» نیز چنین می‌گوید: «اونگ خان که بوسیلهٔ کوکسائوسبرق [۶] غارت شده بود، ایلچی بنزد چنگیز خان فرستاد. این ایلچی‌را فرستاد و گفت: قوم من و خاندان من، زنان من و پسران من بوسیلهٔ نایمانها اسیر شده‌اند. من [اورا] فرستادم تا از تو پسرم، چهار سوارت را بخواهم تا قوم من و خاندان مرا نجات دهند، و بمن باز گردانند. پس چنگیز خان دستجات را مهیا کرد، و چهار سوار کار: بواورچو، موقالی، بورغول و چیلائون بهادر را فرستاد [۷]».

سراسر «جامع التواریخ» پراست از این شواهد که ادعای ما را دقیقاً ثابت می‌کند.

متن «تاریخ سرّی مغولان» از روایات شفاهی دورهٔ چنگیز خان تشکیل شده، که مؤلف حالتی حماسی بدان بخشیده است، و می‌توان «یوان چائوپی‌شه» را حماسهٔ مغول نامید. این حالت بخصوص درقسمت

---

۱ - Bo'orcû

۲ - Mûgâli

۳ - Boroqul

۴ - Cila'ûn

۵ - ج ۱ . ص ۲۷۱ .

۶ - Koksa'û - Sabraq

۷ - بند ۱۶۳ .

سلالهٔ چنگیز خان ، و افسانهٔ مقدس آن دیده می‌شود ، که در این باره شاهدی از خود کتاب می‌آوریم :

آلان قوآ [1] جدهٔ چنگیزخان دو فرزند داشت ، که شوهرش مرد ؛ وپس از اوسه پسر دیگر ، بدون داشتن شوهری ، بدنیا آورد . دو پسر بزرگتر در بارهٔ مادر شان شك کردند ، و او برای تبرئه خود ، بایشان چنین گفت : . . . هرشب یك مرد زرد نورانی ، ازسوراخ بالای چادر [یا] از [درز] روشن پنجرهٔ [در] وارد میشد ، [و] برشکم من دست میمالید ، و پرتو نورانی‌اش درشکم من نفوذ میکرد . چون او میخواست خارج شود، مانند سگ زردی در اشعهٔ آفتاب [یا] ماه میخزید وخارج میشد [2]. چه ثمر که باگفته ، جواب شما داده شود . برای کسیکه درك کند [این علامت] مسلم است که [این سه پسر] میبایستی فرزندان آسمان باشند . چگونه شما [آنان] رابا مردان « سرسیاه » [3] مقایسه میکنید ؟ ایشان سلاطین جهانی خواهند شد ، وآنگاه مردم عادی بخوبی درخواهند یافت [4]».

ما هیچ قوم ایلی را نمییابیم که تاریخ زندگی‌اش چنین روشن و

---

۱ - Alân - qoa

۲ - در اینجا زرد بمعنی اندیشهٔ طلائی است ، وکنایه به تصاویر طلائی ربانی بودائی .

۳ - دربین طبقات اجتماعی مغول ، « سرسیاهان » یااصطلاحاً قراچوها Qaràcu منظور توده وعامهٔ مردم بوده‌اند ، که خود طبقن‌ای خاص را تشکیل میدادند .

۴ - تاریخ سری مغولان ، بند ۲۱ .

دقیق شرح داده شده باشد. این کتاب بوسیلهٔ طبقهٔ اشراف مدون گشته، که ایشان پیوسته میل داشته‌اند افکار وشرح اعمالشان بااصطلاحات حماسی ومنظوم باقی بماند وحفظ گردد، و این موضوع در بین مغول همواره مرسوم بوده است [۱].

باید گفت که بسیار دیر باهمیت «یوان چائوپی شه» پی برده شد، بطوریکه تاسال ۱۹۰۶ دراروپای غربی تقریباً ازوجود آن اطلاعی نداشتند، واز آن پس نیز تامدتها بابی‌اعتنائی بدان می نگریستند. در قسمت مطالعات مغولی ایران نیز، یابدان توجهی نشده، ویا اگر شده بسیارکم وناچیز بوده‌است. مثلاً مرحوم عباس‌اقبال‌در کتاب «تاریخ‌مغول» خود، دربارهٔ آن چنین اظهار نظر می کند:

«ازاسناد چینی‌ومغولی، قدیمترازهمه، حماسه‌ای است مغولی که درسال ۶۳۷ یعنی سیزده سال پس ازمرگ چنگیزخان تدوین شده بنام «یوان چائوپی‌شی» «یا تاریخ سری» مغول، واین قدیمترین اسناد موجود راجع به‌چنگیز خان واجداد اوست. ولی بشکل تاریخی نیست، بلکه داستانی منظوم است، بطور حماسه، وزیاد نمیتوان به‌وقایعی که درآن برشتهٔ نظم آمده، اعتبار تاریخی داد» [۲].

برای جواب باین نظریه ازگفتهٔ ب. ولادیمیرتسف [۳] مغول شناس

---

۱ ـ نظام اجتماعی مغول ـ فئودالسیم خانه بدوشی، ترجمهٔ نگارنده ص ۱۹ .

۲ـ چاپ دوم، تهران سال ۱۳۴۱، ص ۴۸۳، ۴۹۴ .

۳- B. Vladimirtsov

معروف روسی ، درکتاب پر ارزشش بنام «نظام اجتماعی مغولان»[1] کمك می گیریم که می گوید : « من بخود اجازهٔ چنین ادعائی را میدهم که میتوان زندگی اشرافی مغول را از روی حماسهٔ تاریخ سری ، در همان زمینه‌ای سنجید که زندگی قدیم هلنی را از روی ایلیادواودیسه . مضافاً به‌اینکه تاریخ سرّی بیشتر به نثر نزدیك است تا به اشعار همر ؛ و بیشتر بنوع تاریخ حماسی شباهت دارد . در نتیجه « یوان چائوپی‌شه » شامل روایاتی تاریخی از سال ۱۲۰۱ م . برابر با ۵۹۸ هجری ببعد میباشد » .

اصل مغولی « تاریخ سرّی مغولان » بسال ۱۲۴۰=۶۳۸ تألیف شده که محتوی تاریخ مغول از ابتدا تا سلطنت اگتای قاان[2] است ، و می بایستی در نیمهٔ دوم قرن ۱۴ میلادی ، یعنی در حدود زمانی پیش از ۱۳۸۲=۷۸۴ ، و بعد از ۱۳۶۸=۷۶۹ ، بزبان چینی عامیانه‌ای ترجمه و بخط چینی آوانویسی[3] شده باشد ، که نسخه‌های متعددی از این آوانویسی چینی در دست است[4] . یك ترجمهٔ ادبی به‌چینی نیز از آن شده است . تصور میرود که متن بدین مناسبت به‌چینی آوانویسی شده بوده ، تا در دستگاه مترجمان و مفسران حکومت ، بمنزلهٔ کتابی برای تمرین و ممارست مورد استفاده قرار گیرد .

تاکنون از «تاریخ سرّی مغولان » چاپهای متعددی در ممالك مختلف ، و به زبانهای گوناگون انتشار یافته است که بترتیب زمان

---

۱ ـ تاریخ سری مغولان ، ص د .

۲ ـ **Ogtaï-qa'an**

۳ ـ **Transcription**

۴ ـ تاریخ سری مغولان : ص د .

بدین قرارمی باشند : ۵۰ سال‌پیش‌چین‌شناس‌معروف‌روسی‌پالادیوس[۱] ، در کارهای هیئت ارتدکس روسی پکن ، برای اولین بار ترجمهٔ کامل آنرا منتشرساخت . پس از آن م . پزدنف[۲] تاریخ سرّی را تحت عنوان :

Transcriptsiya paleografieeskago teksta Yuân tchao pishe

ترجمه کرد . وی ابتدا متن را از روی آوانویسی چینی به به‌روسی‌آوانویسی نمود ، وسپس ازروی‌ترجمهٔ ادبی چینی ، ترجمهٔادبی به‌روسی‌کرد . کارسومی‌نیزانجام دادوآن‌تصحیح متن‌مغولی به‌خط‌مغولی وخلاصه گرد آوری یاد داشتهای فراوان از آن بود[۳] . این اثر درسال ۱۸۸۰ درپطروگراد[۴] چاپ شد ، واکنون نایاب است . بعد از پزدنف ، کتویچ[۵] مطالعاتی در بارهٔ این کتاب تحت عنوان :

K,izeanijn Yuan tchao bi-shi انجام داد .

از سال ۱۹۰۸ یك نفر چینی ، بنام یتوهوئی[۶] آوانویسی چینی متن‌کامل‌رابچاپ‌رسانید . در **Lien-yu-yi ts'ong-chou** نیزمتن

Palladius - ۱

M. pozdeneev - ۲

۳ - نظام اجتماعی مغول ، ص ۱۷ .

Petrograde - ۴

Kotwic - ۵

Yetô-houeî - ۶

دیگری منتشر گردیده است[1].

در سال ۱۹۲۷، در مجلهٔ **Asia Major**، جلد چهارم، ا. مستارت[2] شرحی در بارهٔ این کتاب بنام: **Apropos de lqueques portraits d'empereurs mongols**، منتشر کرده‌است. بارتلد[3] مورخ معروف نیز در کتاب خود بنام «ترکستان» در بارهٔ این متن بحث مفصلی کرده است. از مهمترین کارهائی که در بارهٔ «یوان‌چائوپی‌شه» انجام گرفته، باید اثر ا. هینیش[4] مورخ معروف آلمانی، بنام: **Untersuchungen über das Yûan ch,ao pi-shi, die gehaime Geschichte der Mongolen** را باید‌نام‌برد، که‌درسال ۱۹۳۱ بچاپ رسیده است، وکاری‌بسیارپرارزش در این زمینه میباشد[5]. مقالات ومطالعات متعدد دیگری نیز توسط محققین بخصوص روسی و آلمانی انجام گرفته است.

یکی از مهمترین مطالعات و ترجمه‌هائی که تاکنون از «یوان چائوپی شه» شده، متعلق به پل‌پلیو[6] مغول شناس وچین شناس معروف فرانسوی است که متأسفانه بسیار زود در گذشت، وبامرگ او یکی از

---

۱ - تاریخ سری مغولان، ص ج.

۲ - A. Mostaert

۳ - Barthold

۴ - E. Haenisch

۵ - نظام اجتماعی مغول، ص۱۷.

۶ - Paul Pelliot

بزرگترین مورخین عصر حاضر ازدست رفت ، ومقدار زیادی از کارهای بسیار مفید وپرارزش مغول‌شناسی نیمه تمام ماند . یکی از این کارها، چاپ « تاریخ سرّی مغولان » است که پس‌از مرگ وی کمیته‌ای آنرا دنبال کرد ، و سر انجام نیمی از آن ، یعنی از فصل اول تافصل ششم ، بانضمام مقدمه ای در کتابخانهٔ آدرین مزون نو[1] وپاریس ، بسال ۱۹۴۹ بطبع رسیده است .

پلیو متن خود را از روی چندین نسخهٔ خطی ، وهمچنین نسخی که قبلاً توسط مؤلفین دیگر مدون وچاپ شده بود ، تدوین کرده‌است، که بدبختانه ترجمه‌اش نیمه تمام ماند . وی در حدود سال ۱۹۲۰ شروع بکار کرد ، وهمچنانکه گفته شد ، در سال ۱۹۴۹ حاصلش تحت عنوان **Histoire secréte des Mongols** انتشار یافت .

اینجانب این متن مفید را از روی ترجمهٔ پلیو بفارسی ترجمه کرده‌ام (از انتشارات دانشگاه تهران ، سال ۱۳۵۰) ، و امید است که از این راه کمکی بکارها ومطالعات مغول شناسی در ایران شده باشد .

در سال ۱۹۶۵ نیزدر دانشگاه ایندیانای امریکا ، تحقیقی دراین باره تحت عنوان : **Stadies under sicret History of the Mongols** بعمل آمده است .

حال دراینجا ببررسی قسمتهائی از«یوان چائوپی‌شه»می‌پردازیم: کتاب باشرح سلاله‌واجدادچنگیزخان چنین آغاز می‌شود : «اصل و نسب

---

۱ - **Adrien Maisonneuve**

چنگیزخان به برتاچینو[1] میرسد، که [بخواست الهی] از آسمانی که در آن بالا است آفریده شده. همسر اوقوای مرال[2] است. او باگذشتن از دریا به اینجا آمد، در سرچشمهٔ رود انون[3] در [کوه] بورقان قلدون[4] اردو زد. در آنجا [از ایشان] بتچی خان[5] بوجود آمد[6]».

میدانیم که پدر چنگیزخان، یسوگای بهادر[7] از قبیلهٔ قیات - برجیقین[8] ومادر وی هوآلون اوجین[9] زنی از ایل تاتار بود که توسط یسوگای بهادر به‌اسارت گرفته شده بود، وهمین‌موضوع باعث کینه‌توزیها وانتقام ورزیهای طولانی، بین دوقبیله بود که تاآخر نیز ادامه داشت، وسرانجام تاتارهابدست‌چنگیز ازبین‌رفتند، وافرادشان به‌اسارات‌قبایل وی در آمدند: «چنگیز خان که تاتارها را ازبین برد، وکار قتل و غارت آنان‌را به‌اتمام‌رسانید، درحالیکه می گفت: باقوم‌ایشان چه‌کنیم، وارد مسکنی متروك شد، و شورای بزرگی تشکیل دادند ... و در حین

Bortâ - Cino - ۱

Qo'aï- marâl - ۲

Onon - ۳

Burqan - qaldûn - ۴

Btaci - qan - ۵

۶ - تاریخ سری مغولان، بند ۱.

Yasûgaï - bahatur - ۷

Qiat - Borjigin - ۸

Hô'alûn - ûjin - ۹

شورا بایکدیگر گفتند : از زمانهای گذشته ، قوم تاتار اجداد [ما] وپدران [مارا] از بین برده‌اند . برای ستردن توهین و گرفتن انتقام اجدادمان ، وپدرانمان ، ما آنان‌را مانند پره‌های چرخ عرابه مضمحل خواهیم کرد ، وآنان‌را خواهیم کشت . ما آنان را مضمحل می‌گردانیم تا محو و نابود شوند . کسانی که باقی بمانند ، غلامشان خواهیم کرد ، و درهمه جهت تقسیمشان خواهیم نمود .... »[1].

در بارهٔ تولد چنگیز خان در «یوان چائوپی‌شه» چنین‌میبابیم : « آنگاه که یسوگای بهادر ، تاتارها را که در رأسشان تموجین اوگه[2]، وقوری بوقا[3] قرارداشتند ، تارومارمیکرد ، وهو آلون اوجین که آبستن بود ، در دالی اون بولداق[4] ، واقع در [کنار رود] انون بسر میبرد ، مسلماً درهمان زمان ، چنگیزخاقان بدنیا آمد . درحین تولد، دردست راستش یك لخته خون ، شبیه استخوان کوچکی بود[5] » ؛ ودربارهٔوجه تسمیهٔ تموچین چنین میگوید: « گویند وقتی متولد شد که تموجین اوگهٔ تاتار شکست خورده بود ، و از اینرو اورا تموجین نام نهادند »[6].

پس‌ازاینکه‌یسوگای‌بهادردرگذشت ، زن وفرزندان‌وی‌سرگردان شدند ، وقبایل تائیچیئوت[7] که با آنان بودند ، در موقع کوچ کردن

---

۱ ــ تاریخ سری ، بند ۱۵۴ .

۲ - **Tamujin - uga**

۳ - **Qori-buqa**

۴ - **Dali - un - boldag**

۵ و ۶ - بند ۵۹ و ۶۰

۷ - **Taïci'ut**

رهایشان ساختند، وایشان را در بین خود نپذیرفتند. هوآلون که زنی بسیار شجاع وعاقل بود، از این کار نهراسید، وتصمیم بمبارزه با وضع موجود و سروسامان بخشیدن بزندگی فرزندان خود گرفت، و مسلماً وی حق بزرگی بر تاریخ مغول وزندگی چنگیز دارد. «تاریخ سرّی» ببهترین وجهی این موضوع را روشن میسازد: «هنگامیکه تائیچیئوت‌ها... کوچ کردند، هوآلون اوجین را در اردو رها کردند. آن بیوه زن با پسران جوانش، مادر وپسران، هوآلون‌اوجین که زن چاره‌جوومآل‌اندیشی بدنیا آمده بود، درصدد تأمین معاش پسران جوانش برآمد. بوقتق[1] خودرا برنك سر میگذاشت، کمرنیم تنه‌اش را میبست از بالا تاپائین رودانون را میدوید وسیب وگیلاس وحشی میچید. شبانه روزدرحلقوم آنان غذا میریخت. اوجین آکا[2] که شجاع و متهوربدنیا آمده بود، پسران ارجمندخودرا پرورش میداد... پسران آکا اوجین که از غده های وحشی و پیاز وحشی تغذیه میکردند، برای حکومت پرورش مییافتند... چون وی قوانین‌را بآنان میآموخت، پسرانش‌عاقل ووفادار بقانون بارآمدند[3]».

تموچین‌درابتدای‌کارکه بدون پشتیبان وتنها مانده بود، مرارتها

---

۱ - boqtaq بمعنی نوعی کلاه است، که جنبهٔ رسمی داشته، و همسران خواتین برسر میگذاشته‌اند.

۲ - uijn - aka که همان هوآلون است و هردو عنوان بانو، و همسر خان را دارد.

۳ - بند ۷۴.

ورنجهای فراوانی رامتحمل شد تا توانست برای خودوضع مستحکمی ایجاد کند ، و افرادی را بدور خویش گرد آورد . وی پس از مدتها سرگردانی ، سرانجام باسارت تائیچیئوت ها درآمد ، اگر موفق بفرار نگشته بود ، وضع دنیای قرون وسطی بقول بیهقی « ازلونی دیگر میشد » .

متن رساله درباره اسارت وی بدست تائیچیئوت‌ها چنین میگوید : هنگامیکه تموچین را تعقیب کردند ، و او بجنگل گریخت « تموچین سه شب درجنگل بسر برد ، و سپس گفت : حال خارج شوم . [دهانهٔ] اسبش را بدست گرفت و براه افتاد ، دراین هنگام زین از اسب بازشد ، و بزمین افتاد . [تموچین] برگشت و دید زین باز شده و افتاده ، ولی سینه بند و تسمه [هنوز] بسته است .

[باخودگفت] اگر با تسمه پاره میشد ، ممکن بود ، ولی چطور سینه بند هنوز باقی است ؟ آیا آسمان مرا حفظ میکند ؟ اینرا گفت و بازگشت و سه روز دیگر هم ماند . چون بار دیگر برای خارج شدن [از جنگل] براه افتاد ، براه خروجی جنگل [که رسید] یك تخته سنگ سفید ، شبیه چادری ، درمخرج [جنگل] افتاده و آنرا مسدود ساخته بود . [او] باخود گفت : مگر نه اینستکه آسمان مرا حفظ میکند ، بازگشت و سه روز دیگر ماند . سرانجام چون نه روز بدون قوت مانده بود ، گفت : چگونه خودرارها سازم که بی نام و نشان بمیرم؟ من بیرون خواهم رفت . او میخواست تخته سنگ سفید را که شبیه

چادری بود ، و درمخرج [جنگل] افتاده ، و آنرا مسدود کرده بود ، کنار بزند ، و راه را بازکند ، ولی موفق نشد. [پس] درختها را باکارد خود که با آن نیزه میساخت قطع کرد ، اسبش را وادار بخزیدن کرد، بیرون راند ، و [خود نیز] خارج شد . تائیچیئوت ها که مراقبش بودند اورا گرفتند و بردند[1] » . البته اوبعدها موفق بفرارشد و باردیگر نزد مادرش بازگشت که تفصیل فراوان دارد ، و« تاریخ‌سرّی » بادقت‌خاص خود این واقعه را نیزشرح داده است[2] .

دراینجا تذکر یك نکته کمال ضرورت را دارد ، و آن اینکه همانگونه‌که دراین قطعه ملاحظه شد ، پیوسته سعی‌شده است‌که بکار- های تموچین یا چنگیز بعدی ، جنبهٔ آسمانی و روحانی داده شود . ما باین مسئله درمورد تمام مؤسسین وشاهان بزرگ سلسله‌ها برمیخوریم، به این دلیل که آنان بخصوص سعی داشته اند علاوه برقدرت مادی ، با قدرت معنودی نیز برقلمرو خود حکومت کنند ، تا بدین وسیله سلسلهٔ خویش را که با نفوذ معنوی تقویت شده بیش از پیش برملل مغلوب‌وتابع مسلط سازند . چنانکه درپیش نیز دیدیم ، بسلالهٔ‌چنگیز خان واجداد وی‌نیزجنبهٔ کاملا آسمانی داده‌اند[3] . درقسمتهای‌مختلف « یوان چائوپی‌شه » مکرر باین موضوع اشاره شده است .

در مورد انتخاب چنگیز به خانی چنین میبابیم : رؤسای قبایل

---

۱ ــ بند ۸۰ .

۲ ــ رك . مقالهٔ چنگیر و مرگ . در همین کتاب .

۳ ــ رك .ص۲۳۲

که بگرد تموچین جمع شده‌اند باوی چنین میگویند: «. . . ما با خود گفتیم که آسمان و زمین متفق‌اند که تموچین رئیس قوم خواهد شد، و ما قوم خودرا برای تو خواهیم آورد. علامات آسمانی که بچشم خود دیدیم، و مارا آگاه ساخت [1]».

«... هنگامیکه این سخنان را تمام کردند، و بااین گفته‌ها قسم یاد کردند، تموچین را خان اعلام نمودند، واورا چنگیزخان نامیدند [2]».

بزرگترین یارو کمك چنگیز درابتدای کار، اونگ خان [3] رئیس قوم کرائیت [4] بود که اورا دربثمر رسانیدن اقداماتش، و در زمانی که درمانده و ناتوان مانده بود، یاری فراوان کرد؛ و اصولاً پدر خواندهٔ او محسوب میشد. ولی میدانیم که در اواخر کار، زمانی که قدرت چنگیز بحد کفایت رسیده بود، بین آندو بشدت نفاق و دشمنی افتاد، وسرانجام قوم کرائیت نیز بتصرف ایل چنگیز درآمد. در بارهٔ روابط دوستانهٔ چنگیز واونگ خان «تاریخ سرّی» اشارات متعددی دارد که گوشه‌ای از آنرا بعنوان نمونه شرح میدهیم: «من [5] سال گذشته با توجه گفتم، زمانی که تو برایم یك پوستین قاقم آوردی، و برتنم کردی، و گفتی که در زمان پدرت من واو یکدیگر را آندا [6] خواندیم واز آن

---

۱ – بند ۱۲۱ . ۲ – بند ۱۲۳ .

۳ – Ong - qan یا Vang - qan

۴ – Karâït یا Kârâït

۵ – منظور اونگ خان است .

۶ – anda رك . قسمت مربوط باین کلمه ؛ ص۲۴۷، ۲۴۸

پس ، من مانند پدر تو شدم . من آنگاه گفتم :

« درعوض پوستین قاقم ، قوم پراکندهٔ تورا گردهم خواهم آورد . [این اندیشه] دراعماق سینه‌ام جایگزین خواهد شد ، [و] دراندرونم جای خواهد گرفت . من اینرا بتو گفتم . حال بقول خود وفادارم ، و درعوض پوستین قاقم باید تمام مارکیت‌ها [1] را نابود ساخت [2] » .

مغولان دارای تشکیلات و قوانین وسیعی در مورد ادارهٔ ممالك بوده‌اند ، که « یوان چائوپی‌شه » ببهترین وجهی چگونگی آنرا برما روشن میسازد . برای نمونه دومورد از این تشکیلات را ذکر میکنیم: روابط زیردستان باروٌسا روابط خاصی بوده که میتوان از این قطعه بدان پی‌برد : « آلتان ، قوچر ، و ساچا باکی [3] متفقاً به تموچین گفتند: ما ترا خان خواهیم کرد . هنگامیکه تموچین خان‌شود ، ما چون دیده‌بانان و پیشتازان بجلوی دشمنان میتازیم ، دختران و بانوان خوش آب ورنگ [آنان را] برای اردوهای تو میآوریم ، وبتو میدهیم . ما بانوان و دختران با گونه های عالی [زیبا] را از ممالك تابع برایت خواهیم آورد ، وما اسبان آنان راباکفل های عالی [بسمت تو] یورتمه خواهیم دوانید . هنگامیکه‌حیوانات وحشی شکارکنیم ، ابتدا ازدایرهٔ جنگ وگریز شکار بیرون خواهیم آمد ، و آنها را بتو خواهیم داد . ما حیوانات بیشه را که شکمهایشان را [با تیر] بهم دوخته‌ایم ، بتو

---

۱ ـ Markit ، زمانی که هنوز ایشان بتابعیت چنگیر درنیامده‌بودند

۲ ـ بند ۱۰۴

۳ Sâcâ – bâki, Qucar, Altân

خواهیم داد. در روز نبرد اگر از اوامر تو سرپیچی کردیم، مارا از اتباعمان و از خدمتگزارانمان، از بانوان و زنانمان جدا کن و ما «سر سیاهان» را در سرزمینی بایر رها ساز. درزمان صلح اگر فرامین تورا اجرا نکردیم، مارا از مردان خود و نوکران خود، از زنان وپسران خود دورکن، و درسرزمین بی‌صاحبی رهایمان کن»[1]. بدین ترتیب در این قسمت تمام وظایف زیردستان در برابر خان یك بیك روشن شده است.

یکی از مهمترین تشکیلات‌مغولان شورای بزرگ یا قوریلتای[2] بوده است‌که طبق‌مراسمی خاص تشکل میشده، وتمام کارها میبایستی دراین شورا که جنبهٔ خانوادگی داشته مطرح وبررسی گردد، ونتیجهٔ آن بتصویب همهٔ اعضاء برسد. «تاریخ‌سرّی»دراین‌باره چنین‌میگوید: «چنگیزخان که تاتارهارا از بین‌بردوکار قتل و غارت آنان رابه‌اتمام رسانید... وارد مسکن متروکی شد، و شورای بزرگی فقط از اعضاءِ خاندانش تشکیل داد. ایشان درحین شورا با یکدیگر گفتند... چون شور ومشورت پایان پذیرفت...»[3].

و درقسمت دیگر همین قطعه، در بارهٔ قوانین این شورا چنین ادامه میدهد: چنگیز خان گفت: «چون بالگوتای[4] [رای] شورای

۱ - بند ۱۲۳

۲ - Qoriltaï یا قورولتای

۳ - بند ۱۵۴.

۴ - Balgûtaï یکی از برادران چنگیز خان.

بزرگ‌خانوادگی را برملاساخت، به‌دستجات ماتلفات فراوان واردآمد. از این پس بالگوتای نباید در شورای بزرگ وارد شود؛ و تا آخر کار شورا باید بکارهای خارج رسیدگی کند، ودعواها رافیصله دهد، دزدان و دروغگویان را محاکمه کنند. چون شورا تمام شد، وپس از آنکه شراب نوشیده شد، آنگاه بالگوتای واردشود».[1]

از آنچه که‌گذشت قسمتی ازوظایف این‌شوراها نمودار میگردد که عبارت است از: رسیدگی بامور مهم ایلی از قبیل جنگها، رسیدگی بدعاوی بزرگ و مهم، وبخصوص انتخاب خان و رؤسای قبایل، انتظام خطوط پستی که در اصطلاح یام[2] گفته میشد، تدارك آذوقه برای سرنشینان و اسبان عرابه‌ها، تهیهٔ وسائل حمل ونقل که در اصطلاح اولاغ گفته میشد وغیره[3].

ازجمله روابطی که بین افراد ایلات وجود داشت، و در زندگی اجتماعی وسیاسی مغول تأثیر بسیارفراوان گذاشته است، مسئله «آندائی»[4] میباشدکه درمتن بابهترین‌وجهی توجیه وتشریح‌شده است: «[تموچین وجاموقه[5]] سخنان قدیمیان و پیران را پذیرفته بودند، که آنداها

۱ ـ بند ۱۵۴.

۲ ـ yâm.

۳ ـ نظام اجتماعی مغول: ص ۱۹۷.

۴ ـ anda.

۵ ـ jamûqa، از رؤسای معروف ایلات و از یاران نزدیك‌چنگیز در زمان ابتدای کار اوکه سرانجام وی نیز مغلوب چنگیز شد.

زندگی مشترك دارند، و یکدیگر راترك نمی‌کنند. گفتند: این حامی و نگهبان زندگی [ما] است. باین طریق بود که ایشان یکدیگر را دوست‌داشتند. حال [پیوند] آندائی‌خودراتجدید میکردند و بیکدیگر گفتند: ما یکدیگر را دوست خواهیم داشت.

تموچین کمربند طلائی را که از توقتوای[1] مارکیت گرفته‌بود، باز کرد وبکمر آندا جاموقه بست. آندا جاموقه را بر مادیان کهری که ... [متعلق] به توقتوا بود سوار کرد. جاموقه کمربند طلائی را که ازدائیر اوسون[2] (از قبیلهٔ) اواس مارکیت[3] گرفته بود، بکمر آندا تموچین‌بست [و] تموچین رابراسب سفیدی ... که‌آن نیزمتعلق به دائیر اوسون بود، سوار کرد. در مقابل قولدقاقون[4] از قورقون جوبور[5]، دربرابر درخت پرشاخ و برگی، خود را آندا خواندند، یکدیگر را دوست داشتند، ودر جشن وسروری که‌برپا کردند، بشادی پرداختند، وشب را بایکدیگر دریك بستر خوابیدند[6]».

رسم آندائی چنین‌بود که دوشخص که‌عموماً متعلق‌بقبایل مختلف بودند، وحتی‌اگر بایکدیگر نزدیکی‌هم داشتند، بین‌خود عهد برادری ودوستی می‌بستند، ومجبور بودند هدایائی رد وبدل کنند. پس از آن

---

۱ – Toqto' a

۲ – Dayir -usun

۳ – Uwas-Mârkit

۴ – Quldaqa – qun

۵ – Roroqan – jûbur

۶ – بند ۱۱۷

برحسب آداب ورسوم قدیمی مغول ، آندا یعنی برادرخوانده میشدند .
اونگ خان کرائیت ویسوگای بهادر وسپس چنگیز ، یکي از شواهد
تاریخی این رسم میباشند ، که‌در مورد روابط آندو تذکری داده شد [۱] .

ازقطعهٔ بالا مطلب دیگری رانیز میتوان دریافت ، وآن آزادی
روابط عاشقانه بین دومرد ، ازطریق‌رسم آندائی است: « ... بیکدیگر
گفتند : ما یکدیگر رادوست خواهیم‌داشت... یکدیگر رادوست داشتند
ودرجشن‌وسروری که‌برپا کردند ، بشادی پرداختند ، وشب‌رابایکدیگر
دریك بستر خوابیدند » [۲] .

گذشته ازاین قطعه ، گاه بگاه ،دربین خشونتها وجنگ وجدالها
وکینه‌توزیها وانتقامها ،متن‌ما باحالتی پراحساس‌مسائل عشقی رابطریق
خاص خود عنوان‌میکند : «آنگاه که‌قوم مارکیت باشتاب درکنار[رود]
سالانگا [۳] پیش میرفت ، وسپاهیان مانیزشب هنگام‌مارکیت‌هائی راکه‌با
شتاب میرفتند تعقیب میکردند ، چون قتل وغارت کنان پیش میرفتند
تموچین‌شتابان باین افرادرسید وفریاد زد : برتا ، برتا [۴] ، وبرتا اوجین
رادرمیان این افراد که‌باشتاب میرفتند ، دید . اوکه صدای تموچین
راشنیده و آنرا شناخته بود ، ازعرابه پیاده شد ، دوان دوان رسید ...

---

۱ -- نك ، ص ۲۴۳ ، ۲۴۴

۲ – بند ۱۱۷ .

۳ – Salangga

۴ – Borta ، همسر چنگیز که توسط مارکیت‌ها اسیر شده ، و این
جنگ بهمین مناسبت درگیر شده بود .

[آن شب] مهتاب بود ، تموچین نگاه کرد ، برتا اوجین را شناخت ؛ و آندو خود را در آغوش یکدیگر انداختند . پس تموچین شبانه کس بنزد تواوریل خان [1] فرستاد و پیغام داد ، من آنچه را که در جستجویش بودم باز یافتم . دیگر شب راه نرویم ، وهمین جا از اسب فرود آئیم [2] » .

موضوعی که همواره درزندگی مغولان بچشم میخورد ، و آنی ایشان را ترك نمی‌گوید ، مسئلهٔ انتقام است که پیوسته فکر مغول را بخود مشغول میدارد .

ایشان بدون انتقام نمی‌توانستند بسر برند ، وگاهی اتفاق میافتاد که انتقام سه‌نسل پیش راسه نسل بعد ، از قبیله‌ای می‌گرفت ، و هرگز آنرا ازیاد نمیبرد . حال شاهدی از«تاریخ‌سرّی»ذکرمی کنیم : تموچین گفت : « و اما مارکیتهای شجاع و کینه‌توز . ما بوسیلهٔ اتحاد باشما ، خان پدرم [3] ، وآنداجاموقه ، وبا گرفتن نیروی عجیبی‌ازآسمان وزمین که آسمان قادر مقدر کرده بود ، و زمین مادر [ما آنرا] بثمر رسانید ، شکمهایشان را دریدیم ، وقطعه‌ای از جگرشان راکندیم . بسترهایشان راخالی کردیم ، ومردان سلاله‌شان رانابود ساختیم ، [و] ازآنان آنچه را که باقی مانده بود ، اسیر کردیم . حال که‌چنین مارکیت‌ها را به‌نیستی

---

۱ - To'oril - qan ، منظور همان اونگ خان است .

۲ -- بند ۱۱۰

۳ -- منظور اونگ خان کرائیت است .

کشاندیم، باز گردیم »[1] . واین نتیجهٔ انتقامی قدیمی بود که ازحوصلهٔ بحث ماخارج است .

حال ببحث دربارهٔ آئین ومذهب مغولها میپردازیم که«تاریخ سرّی» مکرر گفتگوی آنرا بمیان کشیده ، ومارا در روشن شدن موضوع یاری بسیار میکند . میدانیم که مغولها پیش از تشکیل امپراطوری دارای مذهبی خاص بودند که گذشته از پرستش مظاهر طبیعت ، بخصوص خورشید ، به‌انواع فتیش‌ها[2] و تتم‌ها[3] احترام می‌گذاشتند . تابو[4] درنزد آنان دیده شده ، وآئین شمنی[5] نیز تأثیر فراوان درمذهب آنان داشته‌است . تموچین درجائی میگوید : « من هرصبح در [کوه] بورقان قلدون قربانی خواهم کرد ، هر روز درآنجا استغاثه‌ودعا خواهم نمود ، تا پسران من بدانند . اینرا گفت وروی بطرف خورشید کرد ، کمربندش را بگردن آویخت ، کلاهش رابدست گرفت [و] در حالیکه بسینهٔ خود میکوبید نه بار رو بخورشید سجده‌کرد ،ودعا نمود ، وشراب برزمین ریخت[6] » .

درمورد پرستش مظاهرطبیعت جملهٔ زیر بسیارپرمعنا است :«... وباگرفتن نیروی عجیبی ازآسمان وزمین که‌آسمان‌قادرمقدر کرده بود،

---

۱ -- بند ۱۱۳

۲ -- Fetiches

۳ -- Totemes

۴ -- Tabus

۵ -- chamanisme

۶ -- بند ۱۰۳

وزمین مادر [ما آنرا] بثمر رسانید ... [۱] » ؛ ودرموردتتم‌ها ، ازاین جمله کمك می گیریم: « درمقابل قولدقاقون ، دربرابر « درخت پرشاخ وبرگی » خود را آندا خواندند ، ویکدیگر را دوست داشتند [۲] ».

ایلات مغول بسحر وجادو اعتقادفراوان داشتند ودرسراسر شئون زندگی ایشان جادوگری دخالت بسیار داشت ، و جادوگران دستهٔ خاص وبسیارمهمی راتشکیل میدادند . دراینجا یك موضوع باید تذکر داده شود وآن اینکه عمل جادوگری بسیارمذموم وموردنفرت مردم بود ؛ و منظور از جادوگران کسانی بودند ، که عملیات جادوئی را خنثی می کردند ، وباعملیات خود ،ازآفات وبلایای آسمانی جلوگیری می کردند، وپیشگوئی مینمودند . در « یوان چائوپی شه » شاهد زیر نقل شده : «... روزبعد ، سپاهیان را پیش راندندو بیکدیگر پیوستند . هنگامیکه درجهات بالا وپائین ، درحال جابجاشدن وموضع گرفتن بودند ، بویورق‌خان [۳] وقودقا [۴] بسحر و جادو پرداختند ، تاطوفانی بپا خیزد . چون طوفان سحر آمیز بوجود آمد ، طوفان سحر آمیز برگشت ، و بسمت خودآنان روی آورد . ایشان که قادربه‌پیشروی نبودند ، و در باطلاقها افتادند ، بایکدیگر گفتند : ماموردلطف آسمان نیستیم . [اینراگفتند و] پراکنده شدند [۵] » .

---

۱ - بند ۱۱۳

۲ - بند ۱۱۷

۳ - **Buyiruq - qan**

۴ - **Quduqa**

۵ - بند ۱۴۳ .

از این نمونه‌ها در «یوان چائوپی شه» فراوان می‌یابیم، که راهنمای گرانبهائی برای روشن شدن تاریخ مغول و اوضاع اجتماعی آن است.

منابع ومآخذ

۱ ـ تاریخ سری مغولان : ترجمهٔ نگارنده ازانتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۲ ـ جامع التواریخ : تألیف رشیدالدین فضل‌الله همدانی، بکوشش برزین. سن پطرزبورگ ۱۹۴۸.

۳ ـ تاریخ مغول : تألیف عباس اقبال، چاپ دوم تهران، ۱۳۴۵.

۴ ـ نظام اجتماعی مغول ـ فئودالیسم خانه بدوشی. تألیف B. Vladimirtsov ترجمهٔ نگارنده، تهران، ۱۳۴۵،

۵ ـ گروه بندی ایلات واختلافات طبقاتی جامعهٔ ایلی مغول : ترجمهٔ نگارنده، ضمیمهٔ مجلهٔ دانشکده ادبیات تهران، شمارهٔ ۲ سال ۱۳.

۷

نقدی بر تاریخ سرّی مغولان

نقدی بر «تاریخ سرّی مغولان»*

چندی پیش کتاب «چنگیز خان» نوشتهٔ ولادیمیرتسف[1] مغول‌شناس معروف روسی بدستم رسید. با اشتیاق فراوان آنرا خواندم، و تصمیم به ترجمه‌اش گرفتم. چنگیز در این کتاب به بهترین و علمی‌ترین وجه توصیف شده‌است، و تمام زوایای زندگی سیاسی، اجتماعی، وحتی زندگی خصوصی او مورد بررسی و تحقیق دقیق، برمبنای مهمترین منابع دوران خود وی قرار گرفته است. این اثر مکمل کتاب دیگر ولادیمیرتسف بنام «نظام اجتماعی مغولان[2]» میباشد، که از آثار بسیار پربهای مغول‌شناسی است، وچندسال پیش توفیق این دست داد، که من آن را نیز ترجمه کنم، ودردسترس علاقمندان این رشته قرار دهم.

---

* - ترجمهٔ قسمتی ازمقدمهٔ تاریخی رنه گروسه **René Grousset** عضو آکادمی فرانسه، بر کتاب چنگیز خان. اثر ولادیمیرتسف **Vladimirtsov**

1- **Vladimirtsov**

2- **Le régime Social des Mongols** ترجمهٔ نگارنده. از انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب، تهران ۱۳۴۷

رنه گروسه[1] مغول شناس ومحقق گرانمایهٔ فرانسوی ، مقدمه‌ای بر کتاب « چنگیزخان » نگاشته است ،که درآن علاوه بر ادای پاره‌ای توضیحات دربارهٔ کتاب ولادیمیرتسف، منابع تاریخ مغول، چه ایرانی وترکی ، وچه مغولی وچینی را مورد بررسی دقیق قرار داده است .

در میان این منابع «تاریخ سرّی مغولان» یا«یوان چائوپی‌شه[2]» که متنی مغولی است ، و در سالهای پس از مرگ چنگیزخان نگاشته شده ، مقام خاصی را احراز کرده است .

گروسه با چیره دستی فراوان حق مطلب را ادا کرده ، و تمام خصوصیات ، و ارزشهای این منبع بزرگ را برما روشن ساخته است . خوشبختانه نقد گروسه بر« تاریخ سرّی » زمانی بدست من رسید ، که قسمت اول این کتاب را ترجمه‌کرده‌بودم ، ودر دست چاپ بود ؛ و حال میتواند آگاهی بیشتری در مورد « تاریخ سرّی » دراختیار علاقمندان آن بگذارد .

این نقدمکمل ، مقاله ، قبلی ما(«تاریخ‌سرّی‌مغولان » ص۲۲۵) نیز خواهد بود .

گروسه کارخود راچنین آغازمیکند : «تاریخ‌سرّی» یا«منگغول‌اون نی اوچا توبچی‌ان»[3] نوعی حماسه ، و بخصوص یك«تاریخ‌حماسی»

۱- René Grousaet

۲- Yuan - tchao - Pi - she

۳- Monggol - Un - niuca - tobci - ân

است ،که در آن برجستگی صنعت توزیع[1] حاکی از قصد وشیوهٔ شاعرانهٔ «حماسه سرای » مغولی است . این حماسهٔ تاریخی برعکس رشیدالدین، موضوع مغارهٔ افسانه‌ای آرگاناقون[2] را که از آن گرگ خاکستری (برتاچینوی[3]) اجدادی بیرون آمده ، درسکوت می گذراند ؛ ولی در عوض حکایت اورا اززمان مواصلتش باآهوی وحشی (قوامرال[4])آغاز میکند[5]. مواصلتی که جد چنگیزخان از آن‌بوجود میآید[6].

تا ده نسل بعد،بنحوخشك شجره‌نامه‌های توراتی توصیف‌میشود، و سپس تعریف و تفسیر روایت آلان زیبا (آلان قوا) اوج و گسترش می‌یابد . زیراکه‌دراین جده ، پس ازبیوه شدن‌شبانگاه، نفخهٔ‌نورانی‌ای

---

۱ ــ منظور صنعتی درشعر، که دریك مصرع‌یك حرف چندین بارتکرار شود : « شب است و شاهد ، شمع وشراب وشیرینی » که در این مصرع ،حرف «ش» مکرر آمده است (م) .

۲ــ Argâna - gon

۳ ــ Bôrtâ - Cino

۴ -- Qoa - marâl

۵ -- در جامع التواریخ آمده‌است که : درحدود دو هزار سال قبل ، قبایل دیگر مغولستان به مغولان حمله‌کردند ، وآنان را ازپای درآورند ،از ایشان فقط یك مرد ویك‌زن باقی ماند که به کوهستانهای صعب گریختند ودر آرگاناقون که‌کوهستانی‌تقریباً بی راه بود، مأوا گرفتند . هنگامیکه ازاین‌دو، نسلی‌بوجود آمد ، که برتاچینو امیری معتبر ازآن میان شد ، از آرگاناقون بیرون آمد وکارش بالاگرفت . نك . ص ۱۱۳ ، ۱۶۷ ، چاپ کریمی ، تهران ۱۳۳۸ (م) .

۶ــ منظور دوبون بایان است (م) .

دمیده میشودکه از آن نفخهٔ نورانی ، آبستن میگردد ، وسلالهٔ چنگیز. خان بوجود میآید . این « حرامزادگی الوهی » در نزد مغول ، مانند تمام اقوام بدوی ، بمنزلهٔ تقدیس و تائید قهرمان محسوب می‌شود. ولی فوراً پس از این مرحله ، واقع بینی ورآلیسم جای خود را در اثر بازمی‌یابد و موضوعی متضاد باآنچه که گذشت ، یعنی موضوع بودونچر مونگقاق [1] ساده لوح ، که ابتدای کارش با بدبختی و فلاکت همراه است (ولگرداستپ ، که باقیماندهٔ طعمه‌هائی را که از گرگها بر جای مانده ، جمع میکند) ،تناقض عجیبی ازیك طرف با اجداداساطیری خود ، و ازطرف دیگر با مجد وعظمت چنگیزخان ایجاد میکند [2].

«تاریخ سرّی» بسرعت از دورهٔ اول حکومت مغولها میگذرد ، و حتی جزئیات جنگهای یسوگای [3] پدر تموچین را نیز بدرستی برای ما روایت نمیکنند ، و بسیار سریع به قهرمان اصلی ، یعنی تموچین یا چنگیزخان آینده میرسد .

وی از جانب خدا برگزیده شده است (جاداغاتو [4]) ؛ معهذا جزئیات مطالب متقن و صحیح کتاب ، که بهیچوجه ساختگی نیست ،

۱- Bodoncar – munggag ، مونگقاق بمعنی ابله وساده لوح است .

۲ ـ بودونچر یکی از فرزندان آلان قوا به علت حماقتش ازخانوادهٔ خود طرد میشود ، و پس از آنکه مدتی تنها و سرگردان میماند ، کارش بالا میگیرد . نك. تاریخ سری ، بندهای ۲۳ ، ۲۴ ، تا۴۱ (م) .

۳ ـ Yasûgaï

۴ ـ Jayagatü

برما مسلم میدارد ، که منبع مغولی مطالب خود را از خلال سنن ، و آدابی اصیل ، که هنوزچهارده سال پس از مرگ فاتح ، تر و تازه‌مانده است ، استخراج ، ومدون‌ساخته‌است : اودربچگی «ازسگ‌هامیترسد». درنوجوانی یکی از برادران کوچکش‌را عمداً بقتل میرساند . مادرش بانو هوآلون [1] با او بمنزلهٔ یك قاتل رفتار میکند ، و او را با ببرها ، مرغان‌گوشتخوار ، وباشترهای مست‌مقایسه میکند . این‌مقایسه بصورت یك شعر وحشی با تندی و شدت متغیر صورت می‌گیرد . دورهٔ جوانی چنگیزخان آینده ـ با شرح دقیق و قابل توجه جزئیات تأثرانگیز ، ورنگارنگ ـ باواقعهٔ اسارت تموچین بوسیلهٔ تائیچئوت‌ها [2] ، و کند و زنجیر کردن او ، و رهائی‌اش از برکت وجود خانوادهٔ سورقان شیره [3] ، آغاز میشود ، و ادامه مییابد . « دوران کودکی » چنگیزخان با واقعهٔ دزدی رمهٔ اسبان وی ، و باز پس گرفتن آنها باکمك بواورچو [4] خاتمه مییابد [5] .

---

۱ - Ho' âlûn

۲ - Taïci' ut برای توضیح بیشتر رك . تاریخ‌سری بندهای ۷۹، ۸۰ تا ۸۷ .

۳ - Sorgan - Sira از ایل سلدوس که در نزد تائیچیئوت‌ها بوده، باتفاق پسرانش چنگیز را از بند تائیچیئوت ها آزاد میسازد (م.) .

۴ - Bo' orcu بعد از این واقعه از یاران بسیار نزدیك چنگیز میشود (م.).

۵ - رك . بندهای ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳

بطور کلی، «تاریخ سرّی» بمنزلهٔ یك دوره تصاویر بی نهایت دقیق، باتمام جزئیات و زنده، جلوه‌گر است. ولی این تصاویر با خلاء های بسیار بزرگی از یکدیگر جدا مانده‌اند.

مثلاً بین بند ۹۳ و ۹۴، بین موضوع بازیافتن اسبان، و عروسی چنگیزخان سکوتی برقراراست. چگونه یك فرد خارج ازگود وغیر قانونی بند ۹۳، رئیس جوان‌بند ۹۴ میگردد؟ وبآن حد اهمیت‌می‌یابد که بابرتای[1] زیبا وثروتمند ازدواج میکند، وتابآن‌حدقدرت میگیرد، که با افتخار در ردیف کارائیت‌ها[2] داخل میشود؟ هیچ‌یك از متون‌این موضوع‌را برما روشن نمی‌کنند، وهمچنین نقشی‌راکه جاموقه[3] اندای[4] چنگیزخان در این دوره از زندگی‌وی ایفا میکند، تشریح نمیگردد. «تاریخ‌سرّی» این دوستی قدیمی‌را در زمان ازهم گسیختن آن برما آشکارمیسازد. برعکس واقعهٔ دزدیدن‌برتا، همسر جوان چنگیزخان بوسیلهٔ مارکیت‌ها[5]، وسپس‌شرح جنگی که‌او برای‌گرفتن انتقام‌میکند با تمام جزئیات ذکر می‌گردد؛ وما در اینجا ساعت به‌ساعت، باتوجه و

۱- **Borta**

۲- **Karâït**

۳- **Jamûqa**، رئیس ایل جدرات و از یاران نزدیك چنگیز که سرانجام بمخالفت با او میپردازد و جانب‌دشمنان تموچین‌را میگیرد، وعاقبت بدست خان مغول بقتل میرسد.

۴- **anda**، بمعنی برادرخوانده (م.).

۵- **Markit.**

علاقه‌ای که هر آن افزون میشود ، موضوع را تا صحنهٔ آخر ، یعنی «باز شناسی » دو همسر جوان ، در گردنهٔ کیلقو[1] دنبال میکنیم : « او دوان دوان آمد ، بر تا اوجین . . . در تاریکی شب ، دهانه و افسار اسب تموچین راشناخت ، و آنرا گرفت . آن شب مهتاب بود تموچین نگاه کرد ، برتااوجین[2] را شناخت ؛ و آندو در آغوش هم افتادند »[3] . حماسهٔ مغول باچنین صحنه‌هائی ، لحظه به لحظه ، اوج میگیرد ، وبحدی هیجانات صادقانه است ، وبقدری حرکات پرشور وهیجان انگیز است ، که اثررا بحد ایلیاد[4] ورامایانا[5] میرساند . ولی در اینجا مسئله برسر یك اثر تصوری محض نیست . در زیر پوششی حماسی ، وحتی در لحظاتی تغزّلی یاتأثر انگیز تار و پود تاریخی موضوعات حتمی و یقین است ؛ و این موضوع بامقابله کردن این اثر ، باتاریخ نویسی خشك ومحض یوان‌شه[6] ، ویا کنجکاوی علمی رشیدالدین ثابت ، ومحرز میگردد .

در «تاریخ‌سرّی» باید از شرح وقایع تاریخی مطمئن - حداقل تا حدود سال ۱۲۰۲ - صرفنظر کنیم . چنانکه رشیدالدین ، ویوان -

---

۱- kilgo .

۲- ujin . بمعنی بانو است (م .)

۳- بند ۱۱۰ . رك . ترجمهٔ نگارنده .

۴- Iliade

۵- Ramyana

۶- Yuan - she منبع چینی متعلق بهدورهٔ یوان‌ها ، وتاریخ رسمی این‌سلسله‌میباشد ، که درسالهای ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ میلادی تدوین‌شده‌است(م.).

شه نیز که تا حد بسیاری این دورا توصیف کرده‌اند، عملاً از آن چشم پوشیده‌اند. وانگهی پلیو متذکر میشود که (ژورنال آزیاتیك، ژانویه - مارس ۱۹۳۹، ص۱۳۳، ۱۳۴) رشیدالدین ویوان - شه، هریك بطریقی در مورد تاریخ تولد چنگیزخان، که‌اهمیت فوق‌العاده زیادی‌دارد، اشتباه کرده‌اند. این دانشمند مغول‌شناس فرانسوی، بنابر یك متن چینی متعلق بسال ۱۳۴۰ میلادی، این تاریخ‌را سال ۱۱۶۲ میلادی معین کرده‌است، برخلاف عقیدهٔ منبع رسمی چینی[1] که این سنه‌را ۱۱۶۲ مینویسد، و همچنین برخلاف گفتهٔ منبع بزرگ فارسی، که سال ۱۱۵۵ میلادی را مقرر میدارد (ژورنال آزیاتیك، ژانویه - مارس۱۹۳۹، ص۱۳۳، ۱۳۴).

«تاریخ سرّی» صراحتاً وقایع‌را از نقطه‌نظر ذوق‌ادبی گردآوری کرده‌است، بدین منظور که «حرکت وجنبش» روایت‌را مشخص و پررنگ سازد؛ وبدین منظور که اثر تأثیر ورنگارنگی واهمیت موضوع‌را تشدید کند. پیروی ازاین طرز تفکر است، ویا بهتر گفته شود برای این منظوراست که حماسه‌سرای مغولی، یك‌رشتهٔ تاریخی‌را که‌درزمان‌خود وی‌نامطمئن وپراکنده‌است، محترم میدارد (چگونه میتوان همهٔ‌جنگهای دسته‌های مختلف راباتفکیك از یکدیگر شرح داد؟)، واین‌وقایع را بزنجیر میکشد. بهمین دلیل قسمتی‌که مربوط به روابط قدیمی چنگیزخان باکارائیت‌ها، وبا نایمان‌ها[2]، وبا پسر عمویش آلتان[3] است، مدتی‌پس‌از

۱ـ منظور همان یوان - شه میباشد (م.).

۲ـ Nâiman.

۳ـ Altan

وقوع این حوادث ، یعنی به هنگام «نامهٔ شفاهی» خود ، به ونگ خان[1] ومتحدین وی ، در سال ۱۲۰۳ برما آشکار میشود[2] . ما حتی نمیدانیم چنگیزخان درچه سالی - مدتی قبل ازقوریلتای بزرگ[3] ، و به تعبیری قوریلتای سلطنتی ، درسال ۱۲۰۶- برای اولین بار «خان» ، یعنی سلطان مغولان اعلام شده است ؟

راجع به عنوان «خاقانی» یعنی امپراطور ، که «تاریخ سرّی» باو داده است ، چنانکه پلیو متذکر میگردد ، چنین بنظر میرسد که هیچگاه او این عنوان را نداشته است . متن مغولی در بند ۲۰۲ بسادگی میگوید که : «چنگیز خاقان ، عنوان خان گرفت» ، واین دلیل آنست که درمتن «خاقان» عنوانی است ، که پس از مرگ بوی داده شده ، و بدون تردید درزمان پسر و جانشین او ،اوگدای ، این رسم برقرارشده است .همچنانکه بنا بتذکر گاستن ویت[4] عنوان «سلطان» که تاریخ به صلاح الدین ایوبی بخشیده ، درحقیقت عنوانی است ، که جانشینانش بوی داده اند .

۱- Vang یا اونگ خان .

۲ - پیغامی که درآن چنگیزخان شکایت و گلهٔ فراوان دارد از پدر خوانده‌ای ، که رسم مروت ووفاداری‌را زیرپای نهاده ، وباسعایت و حسادت بد خواهان ، که آنان نیز روزی دوست چنگیز بوده‌اند (منظور جاموقه ، و سانگکوم میباشد) برضد وی وارد جنگ شده است . رك . تاریخ سری . بند ۱۷۷ (م.) .

۳ - قوریلتائی که پس‌ازشکست تاتارها تشکیل شد (سال ۱۲۰۲) رك . تاریخ سری .بند ۱۵۴ (م.)

۴ - gaston - Viet

وقایع تأثر انگیز، که عیناً اتفاق افتاده، واغلب باصحنه‌ای دقیق و بخصوص هیجان انگیز شرح داده میشوند، بدون اینکه از نظم تاریخی برخوردار باشند، بدنبال هم قرار میگیرند: این بوری بوکو[1] (بوری قهرمان) رئیس جورکی‌ها[2] است، که به بالگوتای[3] برادر چنگیزخان اهانت کرده بود، وحال چنگیزخان دستور شکستن ستون فقرات اورا دریك نبرد ساختگی ناجوانمردانه، به بالگوتای داده است[4].

این اوّلین جنگ بانایمانهای مغولستان غربی (بند ۱۶۰) وتلقینات جاموقه‌است: «من چکاوکی هستم که دریك جاز ندگی میکنم؛ ولی تموچین پرندهٔ مهاجری است که بربام آسمان فریاد میزند». سخنانی که ما بصورتهای گوناگون درديوان ـ شه (ترجمهٔ کراوس، ص ۲۰، در مورد واقعه‌ای که قبلاً اتفاق افتاده، نقل شده) ودر نزد رشید الدین (ترجمهٔ

۱– Bûri - Bôkô

۲– Jûrki

۳– Bâlgûtâï

۴– موضوع از اینقرار بود که: درطی جشنی، یکی از افراد جورکی دهانهٔ اسبی از افراد ایل چنگیزخان‌رادربود، وبالگوتای‌دزدرا گرفت. بوری. بوکو در مقام دفاع از دزد که از ایل‌وی بود برآمد، وجنگ تن بتن سختی بین‌او وبالگوتای‌درگرفت، که درنتیجه شانهٔ بالگوتای بسختی زخم برداشت. پس از چندی برای‌رفع توهین، چنگیز دستور نبردتن‌بتن‌دیگری را بین آندو داد، که میبایستی بوری‌بوکوشکست میخورد وکشته‌می‌شد. رك. بندهای ۱۳۱ ۱۳۲، ۱۴۰ (م.) .

برزین، ۱۳، ۱۱۴) میبینیم ؛ ودلیل آنست که درفردای مرگ چینگزخان افسانهٔ وی ، باچند «کلمهٔ تاریخی» که بوسیلهٔ منابع مختلف برگزیده شده ، وقوام و کمال یافته ، دراین خطوط اصلی ثابت ومحرز شده است. برعکس اعلام داشتن جاموقه بمنزلهٔ ضدخان ، وجنگ وی برضد تموچین ، حتی در «تاریخ سرّی» مغشوش وتاریك وپر ازاسرار ، وجادوئی مانده‌است (طوفانی که بوسیلهٔ جادوگران نایمان ایجادشد [۱]) ؛ وگاهی باسایر منابع اختلافات کلی دارد . چنانکه منبع مغولی در بند ۱۲۹ برای ما روایت میکنند ،که جاموقه دستورداد تاهوا خواهان چنگیزخان را در هفتاد دیگ بجوشانند ؛ در حالیکه از طرفی رشید الدین (ترجمهٔ برزین ، ص۹۶، ودهسن ، ۴۵) وازطرف دیگر یوان ـ شه (ترجمهٔ کراوس، ص۱۲) برعکس میگویند ، چنگیزخان بود که درهفتاد دیگ بزرگ نمایانگر تقدیر ، هوا داران جاموقه را جوشاند .

در «تاریخ سرّی» (مانند سایر اسناد ومدارك ما در این دوره) «مغاك هائی» وجود داردکه ضمن آنهاگاهی اقبال چنگیزخان دچارافول وتباهی میشده است . مانند خشونتی که‌ونگ خان کارائیت اعمال کرد [۲] ، و واقعهٔ زخم برداشتن قهرمان در جنگی باتائیچیئوت‌هاکه تاپای‌مرگ رسید ، ونجات وی در اثر فداکاریهای جالما [۳] ، که باوضوح و روشنی

۱ـ رك . بند ۱۴۳ .

۲ـ در جنگ باتائیچیئوت هاناگاه چنگیز را رهاکرد وشبانه گریخت واو را در مقابل دشمن تنها گذاشت (م .) .

۳ـ **Jâlmâ** .

تشریح شده است . این واقعه که در بند ۱۴۵ آمده است ، بدون اینکه رابطهٔ خاصی بامطالب آن قسمت داشته باشد ، مسلماً تنها برای حالت تأثر انگیز ، احساساتی ورنگارنگش بیان شده است .

دو روایت طویل که از موضوع یك واقعهٔ ساده در میگذرد ، ودر نتیجه دو شعر کامل تأثر انگیز را در اثر حماسهٔ سرای مغولی بوجود میآورد ، دو «سرود» در حماسهٔ جنگ تن بتن چنگیزخان باونگ خان کارائیت ، وجنگ تن بتن چنگیز خان با تایانگ خان[1] نمایان است . صفحاتی بسیار زیبا ، و بدون هیچ کم وکاست . شخصیتها با برجستگی فوق العاده ای تصویر شده‌اند . چنگیزخان همواره در اندیشهٔ وفادار ماندن به نقش خود در وظایف نسبت بافراد است ، وبرسر قول خود میایستد ، وسرانجام در حملهٔ سختی که در کمال خیانت انجام می گیرد ، کار رقیب خویش رایکسره می‌سازد . اوّلین رقیب وی ونگ‌خان کارائیت سلطان بزرگ ضعیف وپست است ، که بعلت حمله کردن بکسی که همچنان او را پدر خطاب میکند[2] (خان ، آچیگا[3]) ،وچندین بار او را نجات داده‌است، آکنده ازرنج و تعب است. سانگگوم ایلقا یانیلقا[4] پسر ونگ‌خان

۱- Tayâng .

۲- پدرچنگیز باونگ‌خان‌عهد برادرخواندگی (آندائی) بسته بود، وچنگیز نیز همچنان این عهدرا گرامی می‌داشت و ونگ خان را پدر خطاب میکرد .

۳- aciga بمعنی پدر است .

۴- Sanggum - Ilqa

که چون به چنگیز خان حسد بسیار میورزد ، بطریقی نامحسوس میخواهد اورا از میان خانوادهٔ خود طرد کند ، و سرانجام نوبت به جاموقه میرسد، آن روح متشتت ، در وضعی خدعه آمیز ، و دشمن نزدیك قهرمان ، ومحرك تمام اتحادها برضدوی ، ودرعین حال آندای قدیمی ، که هرگز نمیتواند رشته های پیوند کهن « برادری سوگند خورده »را فراموش کند ،بقسمی که هر بار در حین نابودی خود چنگیز خان را بیاد آن میآورد.

دراین قسمت از خلال وقایع هیجان انگیز،که به بهترین وجهی پیش میرود ، از هنگام آشکار شدن حملهٔ ناگهانی کارائیت ها بوسیلهٔ بدای‌وقیشلیق[1] شبان، تامرگ تأثرانگیزونگ‌خان ، تمام موادی‌که‌برای یك درام قوی ضروری است ، موجود میباشد . وقایع با جنبش ، و هیجانی شدید توجیه شده‌اند، مانند : « زخم برداشتن اگدای[2] » پسر عزیز کردهٔ فاتح‌که ناپدید شده بود ودر فردای جنگ بوروغول[3] اورا سوار براسبی بازگردانید ، و آنروز چنگیز که مردی آهنین بود ، اشك ریخت . پس از آن نوبت به ،«شکایت نامه‌های معروف‌چنگیز خان» یعنی «نامه‌های شفاهی» میرسد که قهرمان مغول از تونگگالی[4]

---

۱ - Badaï و Qisliq یا کیشلیق

۲ - Ogdaï

۳ - Borogul

۴ - Tûnggali

به رؤسای مختلف دشمن فرستاده[1] و مدرکی شفاهی بوده ، که حداقل درطی چهل سال ، از حماسه سرائی به حماسه سرای دیگر منتقل‌شده، و بطریقی شاعرانه بمنزلهٔ یك‌متن سیاسی ماهرانه ، معرفی شده است. از این متن روایات مختلفی وجود دارد : روایت‌رشیدالدین (که شباهت بسیار به‌متن‌یوان ـ شه دارد) ، وروایت «تاریخ سرّی» ، که درمجموع شبیه آندو است ، منتها کاملتر . درواقعهٔ معروف‌بازگشت به بالجونا[2] عجیب است که دریوان ـ شه ، و کتاب رشید الدین ، موضوعات جالب و رنگارنگ‌طرح ریزی‌شده‌اند، درحالیکه در«تاریخ سرّی» ،برعکس تمام وقایع نظیر آن ، روایات درهم ومغشوش ذکر شده، و مثلاً دریك اردوکشی ، فاتح دوبار باین ناحیه میآید .

جنگ چنگیز خان با تایانگ خان نمایان ،که یك قطعهٔ کاملاً حماسی است، وزشی بازهم قوی‌تردارد. مقدمات‌این جنگ باقتل‌ونگ خان کارائیت‌آماده‌میشود،که سر بریده‌رابرای‌تایانگ میبرند. گورباسو[3] ملکهٔ نمایان ، قربانی میکند ، و بافتخار آن سرموسیقی مینوازد . سر لبخند میزند . ولی تایانگ خان این‌خنده را بفال بد میگیرد ، سر را برزمین میاندازد ، و آنرا با پاشنهٔ پاخرد میکند . فرماندهٔ تایانگ خان از این کار بوحشت میفتد : « تو سر این مرده را زیر پای خود له

---

۱ ـ رك . بندهای ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ .

۲ ـ **Baljûna** در جنگ باونگ خان رك . بندهای ۱۸۲ ، ۱۸۳

۳ ـ **Gûrbâsû**

کردی ! صدای زوزهٔ سگهائی را که از بدبختی ومصیبت خبر میدهند، بشنو!» . سرانجام مصیبت نزدیك میشود . چنگیزخان باسپاهش میرسد، و در محلّی درپای کوه ناقو[1] که من فکر میکنم در نزدیکی قراقروم واقع بوده است ، بمقابل هم میرسند . وحشت و مصیبتی آسمانی که از جانب نمزیس[2] فرستاده شده ، میرسد ، وازپیش نایمان‌ها را فلج میکند: تایانگ خان از وضع رؤسای مغولی که در دامنه های کوه ناقو ، و در دشت موضع گرفته بودند ، از جاموقه سؤال میکند ، و او چنین پاسخ میدهد ، و رؤسای مغولی را چنین میخواند: «درآنجا باندازهٔ ستارگان آتش مغولی وجود دارد» . مانند اطرافیان پریام[3] که رؤسای آکائیان[4] را از بالای‌دروازه می‌شمردند : «چه کسانی هستند آنان که ماراتعقیب میکنند ، مانند گرگهائی که یك گلهٔ میش راتا آغل تعقیب میکنند؟». جاموقه جواب میدهد : « اینان چهار سگ تموچین من‌اند که‌ازگوشت انسان تغذیه می‌کنند . او آنان را با زنجیری آهنین میبندد ، ونگه میدارد . این سگان پیشانی ای از چرم ، دندانهائی برنده ، زبانی نوك تیز ، و قلبهائی آهنین دارند . بجای شلاق ، شمشیر های خمیده‌دارند . اینان شبنم میآشامند ، و مرکبشان باد است . درجنگها گوشت‌انسان

---

۱ - Nâqu

۲ - Nemesis ، الههٔ انتقام و عدالت در یونان قدیم (م.)

۳ - Priam ، آخرین شاه تروا ، که آنرا پس از ویرانی بدست هراکلس Heracles تجدید بنا کرد (م.)

۴ - Achéens ، منظور جنگ پریام با آکه‌ئی‌ها است (م.)

را می‌بلعند. اکنون بندها را گسسته‌اند. کف بردهان، و شادمانند. این چهار سگ: جابا، قوبیلای، جالما و سوبودای اند»[1].

سپس تایانگ بار دیگر از جاموقه میپرسد: «چه کسی مانند یك چالاقان[2] درنده، با سرعت درعقب ایشان پیش میآید؟». جاموقه پاسخ میدهد: «او تموچین، آندای من است، که سراپا زره‌ای آهنین دربر کرده‌است. اومانندیك چالاقان گرسنه آمده است، تواورامیبینی؟». و سرانجام برادر چنگیزخان، کماندارشکست ناپذیر، جوجی‌قسار[3]: «او فرزند مادر هوآلون[4] است، که از گوشت انسان تغذیه میکند. او نیم تنه‌ای که سه‌لا دارد پوشیده است. اومیتواند سه گاونر رادرعقب خود بکشد. اویك مردراتمام وکمال با ترکشش بلعید ودرگلویش گیر نکرد. کمان وی از یك طرف استپ، تا طرف دیگر آن، جنگجوی را از پای میاندازد. تیر کمان بزرگ او درفاصلهٔ نه صد قدمی بهدف میرسد! اوجوچی‌قسار، پسریك افعی (گورالگو[5])است». (بند۱۹۷).

پس از «سرود» نابودی تایانگ، نوبت به «سرود» مرگ

---

۱ – Jâba, Qubilaï, Jâlma, Subu' udaï

۲ – نوعی پرندهٔ گوشتخوار و درنده از نوع باز شکاری، که از جهت سبعیت، در دنیای پرندگان آنرا به ببر، تشبیه کرده‌اند (م.)

۳ – Joci – qasar

۴ – Ho' alun از نظراهمیتی که این زن درتاریخ مغول و پرورش چنگیز داشته است، نام او بخصوص ذکر شده است (م.)

۵ – Guralgu اشاره به افسانهٔ اجداد چنگیز خان (م.)

جاموقه میرسد ، با سخنان هیجان انگیزی که بین اوو چنگیزخان‌رد وبدل میشود ، وبالحنی شاعرانه ، که بحث آن گذشت (بندهای ۲۰۰ - ۲۰۱) .

سپس حماسه‌سرای‌مغولی ، قورولتای[۱] بزرگ‌سال ۱۲۰۶ را بر پا میدارد ،که تمام « سخنان » و « ترفیع‌رتبه‌های » فرماندهان ، باکیفیت وتصاویری عالی ، بدور آن گرد میآیند ، بدون اینکه ترتیب تاریخی آن بخصوص رعایت شده باشد .

چنانکه دراین قسمت (بند۲۱۶) ارتقاء اوسون[۲] به مقام شمن بزرگ ، یا باکی[۳] اعلام میگردد ، در حالیکه این در زمان از بین رفتن کوکوچوی شمن[۴] (تاب ـ تانگری)[۵] انجـام می گیرد ، که درقسمتهای‌بعدی(بند ۴۴ ـ ۲۴۶) از آن گفتگو به‌میان میآید . از بین رفتن‌کوکوچو،که درسایرمنابع‌بسیارباختصارذکرشده ، در«تاریخ‌سرّی» اهمیت بسیار فراوانی مییابد . همچنین در این قسمت آخرین درام ، با وقایع هیجان انگیزخود، که‌هرآن رو بفزونی‌می گذارد، آغاز می گردد. بلاهائی که شمن بر سر برادران چنگیز خان میآورد ، وخشمی که

۱ - **Qurultaï** یاقوریلتای که بمعنی شورای حکومتی دردورهٔ مغول میباشد (م.)

۲ - **usun**

۳ - **Baki** عنوان مذهبی و روحانی است (م.)

۴ - **Kokocu**

۵ - **Tab - Tângri** بمعنی آسمان جاویدان ، و روح آسمانی ، لقب کوکوچو بزرگترین مقام روحانی نزد مغول بوده است (م.) .

« بانو ـ مادر » هوآلون ، بیوهٔ بزرگ ظاهر میسازد ، برجستگی این صحنه نیز فراموش نشدنی است . تردیدهای چنگیزخان را ماکاملاً مشاهده میکنیم ، زیرا از « قدرتهای » جادوئی شمن ، واز جهت اینکه مسلماً قسمتی ازسلطنت خودرا مدیون اقدامات این ساحر میداند (که شرح داده میشود) از او میترسد .

سپس تصمیم ناگهانی خان ، تحت نفوذ همسرش برتا ، ونزاع آخری که در جریان آن شمشیر زنان ، زبردست ، و پرخاشجو درپشت یورت سلطنتی ، تیرهٔ پشت کوکوچو را می‌شکند . جنگ بین «مقام روحانی» و «امپراطوری » بین یك رئیس که از پوست حیوانات لباس میپوشد ، ویك ساحر ، درته چادر درمیگیرد ،که سرانجام این درام بروش مغولی چنین خاتمه مییابد ، که خان شخصاً کمر ساحر گستاخ ومغرور را می‌شکند .

گذشته از شرح این جزئیات ، باتمام خشونت‌ها وریزه‌کاری‌های جالب آن ،که‌ما درهیچ‌یك‌دیگر از منابع نمی‌یابیم ، بقیهٔ مطالب« تاریخ سرّی»، باتوجه ودقت کمتری شرح داده شده است . زیرا ازاین زمان ببعد ، وقایع مربوط به اردوکشی‌های چنگیزخان به‌خارج ازمغولستان میباشد ، که‌دراین قسمت‌مؤلف مغولی ، اسناد ومدارك کمتری دراختیار داشته است. ولی دربارهٔاولین اردوکشی‌ها به‌چین ، برضد « آلتان‌خان» ، یعنی برضد شاه‌کین[1] پکن ، از ۱۲۱۱ تا ۱۲۱۸ ، اطلاعات منبع ما بار

۱ ــ Kin

دیگر دقت خاص خود را مییابد. هر چند که در این مورد، هنگام مقایسه با تاریخ یوان ـ شه (که بنوعی دیگر قابل اطمینان است) تفاوتها و اختلافات محسوسی بین آندو مییابیم: چنانکه در «تاریخ سرّی» (بندهای ۲۴۷، و ۲۵۱) جنگ با آلتان خان که با اعلام تابعیت او قطع شده بود، بار دیگر آغاز می گردد. زیرا آلتان خان سفرائی راکه از جانب امپراطور سونگ[۱] بنزد مغولها فرستاده شده بودند، بازداشت می کند، و این موضوع کمی قبل از عقب نشینی در بارکین ازپکن به کائی ـ فونگ[۲] میباشد. برعکس یوان ـ شه می گوید، که همین کناره گیری و عقب نشینی، سبب نهائی ازسر گرفته شدن نفاق و جنگ میگردد.

یکی دیگر ازمطالب اشتباه «تاریخ سرّی»، اردوکشی چنگیزخان به ماوراءالنهر، و به ایران شرقی، درقلمرو امپراطوری خوارزمشاهی در سرزمین سرتااول ها[۳] است. منبع مغولی به این اردوکشی های دوردست بجز یک مورد، توجهی ندارد؛ و آن مورد نزاع بین جوچی که به حرامزادگی متهم است، و برادر کوچکش جغتای[۴] میباشد، که بادشنامهای درشت همراه است؛ و دیگر در مورد تائید و تثبیت جانشینی، که حق سومین برادر چنگیزخانی، اگدای می باشد.

---

۱ - Song

۲ - Kai - Fong

۳ - Sarta'ul یکی از ایلات مهم مغول واقع در کنار رود چوی chui در ترکستان قدیم (قزاقستان امروز) (م.)

۴ - Jagatai

مؤلف نمیدانسته که سلطان محمّد خوارزمشاه (که اورا خان ـ مالك مینامد) درجزیرهٔ کوچکی در بحر خزر درگذشته ، و میگوید که او با جلال الدین به هند فرار کرده است (بند ۲۶۴) ؛ وسرانجام تصورمیکند ویا چنین وانمود میشود که تصور کرده چنگیزخان در سال ۱۲۲۰ چرماغون[1] را مأمور فتح ایران غربی وعراق کرده است ؛ درحالیکه این فرمانده ده‌سال بعد باین حدود فرستاده شده است .

راجع به مرگ چنگیزخان ، حماسهٔ مغولی مارا تقریباً باتردستی غافلگیر میکند . ابتدا این حماسه ، موضوع ازاسب بزیر افتادن فاتح را در شامگاه جنگ باتنگغوت‌ها[2] برای مجازات ایشان ، باهیجانی مداوم برای ما روایت میکند ، واینکه خودرا میکشد ، تابارنج خویش آنان را مجازات کند (بند ۲۶۵) . ولی ناگهان دریك سطر به اطلاع میرساند که او «به آسمان صعود کرده است» . چنانکه پلیو خاطرنشان ساخته است، بدین ترتیب مقدس بودن موضوع ثابت ومحرز میشود ؛ وشاید هم دلیل آن اطلاعات ناقص حماسه‌سرای مغولی درمورد نشان دادن عملیات خارجی چنگیز است . مانند بند ۲۶۶ ، درجائیکه چنگیزخان درهمان سالی که می‌میرد (۱۲۲۷) پاداشهائی به موقالی[3] میدهد ، درحالیکه این فرمانده چهارسال قبل (آوریل ۱۲۲۳) درگذشته بوده است .

اکنون جای آن دارد که ارزش تاریخی شواهد وروایات «تاریخ

---

۱ - Carmagûn

۲ - Tanggut

۳ - Muqali

سرّی»را معین ومشخص کنیم : درسراسر قالب شاعرانهٔ روایات ، بعضی تغییر ماهیت‌هائی که لازمهٔ این نوع قالب میباشد ، داده شده است. میتوان ازخود پرسیدکه آیا اسامی خاص نیز شامل این نوع تغییرات شده‌اند؟ جواب مثبت است. بعنوان مثال یك‌نمونه‌را ذکر میکنیم : در بند ۲۰۵ ، چنگیزخان از بواورچو[1] سپاسگزاری میکند ،که در موقع جنگ باتاتارها ، در دولون نامورگا[2] باپالتوی خود (نامورگا)[3] اورا از باران حفظ‌کرده است. این لغت «نامورگا» آیا برای این آورده شده‌که بانام چشم‌انداز و صحنهٔ نبرد یکی باشد ، ویا اینکه نام چشم‌انداز و منظرگاه بخاطر آن نام‌آورده شده‌است؟ درهرصورت باید بخاطرداشت که این‌ضرورت شاعرانه برای‌ساختن سجع وقافیه ، دراین تاریخ بچشم میخورد ؛ وبهیچوجه تاریخ مسجع مارا مانع از آن نیست که بوقایع تاریخی وفادار مانده‌باشد. گذشته از آن «تاریخ‌سرّی» ، چنانکه دیدیم بطورناگهانی ، وباخشونت بسیار ، کارهای مستحق توبیخ چنگیزخان‌را برما آشکار میسازد : از برادرکشی او درمورد باکتار[4] گرفته تاکشتن بی-

۱ - **Bo'orcû** ، یکی ازمهمترین یاران چنگیز.

۲ - **Dolon - namurga**

۳ - **namurga** بمعنی‌پالتو وبالاپوش‌است.

۴ - **Bactar** ، یکی از برادران چنگیز ، که در زمان سرگردانی آنان ومرگ پدرشان ، بعلت یك دزدی بچه‌گانه ، بدست تموچین بقتل‌میرسد. برای توضیح بیشتر رك. تاریخ سری ، بندهای ۷۶ ، ۷۷ ،۷۸ (م.).

رحمانهٔ نامزد یاسوئی زیبا[1] . این متن با سادگی (بند ۱۸۹) سخنان ملکهٔ گور باسوی نایمان را دربارهٔ بدبوئی مغولان - hunor mao) utan) روایت میکند .

«تاریخ‌سرّی» شعری به‌افتخار چنگیزخان‌است. مانندرشیدالدین، که مورخی وابسته به‌سلسلهٔ سلاطین است ، ومانند یوان - شه ، که‌علاوه برشرح مینگ‌ها[2] مدارك چنگیزخانی‌را نیز استنساخ ، ومدون‌ساخته است . درمورد زندگی چنگیزخان ، مطالبی‌همطراز مدایح شرف‌الدین واساطیر عربشاه ، دربارهٔ زندگی تیمور ناگفته مانده است ؛ و از اینرو است‌که ما هیچگاه شخصیت حقیقی جاموقه ، ضدخان‌را نشناخته‌ایم ، که بنظرما همهٔ اعمال ورفتار وی در منابع نامفهوم ، و درك نشده ، قوام نیافته وضد ونقیض آمده‌اند . تنها دریك مورد متن‌ما زحمتی‌بخود داده، تاروشن سازد که جاموقه خود درخواست‌کرده ، تا چنگیزخان اورا بکشد ، وبوضعی این درخواست‌را کرده ، که او بتواند حکم قتل یك برادر خوانده (آندا) را صادرکند[3] .

۱- Yasûï ، یکی اززنان چنگیزخان از ایل‌تاتار ، که قبلانامزدی داشته ، ودر جریان جنگ فرار میکند ، ولی هنگامیکه چنگیز او را میشناسد دستور قتلش راصادر میکند . برای توضیح بیشررك . تاریخ سری . بندهای ۱۵۵ ، ۱۵۶ (م.) .

۲- Ming .

۳- می‌دانیم که جاموقه آندای چنگیز بود ، و قتل یك آندا گناهی بزرگ ونابخشودنی محسوب میگردید (م.) .

۸

اولان باتور را می‌شناسید ؟

اولان باتور را می شناسید؟*

قرن های متمادی‌است که ارتباط ما بامغول ومغولستان قطع‌شده ، در حالی که قسمتی بسیار مهم‌از صفحات تاریخ ما پوشیده ازگرد وغبار ماجراجوئی‌های سوارکاران دشتهای وسیع آن است . امروزه همه چیز درهمه جا ،بکلی عوض شده ، ولی نسیم استپ و وسعت دشتهای بیکران این سرزمین و زندگی‌صحراگردی وچادر نشینی‌همچنان‌پای‌برجااست، ونابجا نخواهد بوداگرسفری به اولان باتور پایتخت و مرکز مغولستان کنیم ، واز وضع کنونی آن آگاهی یابیم .

اولان باتور یا اورگای[1] کهن در فلات مرتفعی قراردادکه کوههای سر بفلك کشیدهٔ هانتئی[2] آنرا احاطه کرده است . این شهر معروف

---

* این‌مقاله ازمجلهٔ فرانس ابسرواتور **France Observateur** ترجمه شده ، و در مجلهٔ یغما ، شمارهٔ ششم ، شهریور ماه ۱۳۴۵ چاپ شده است .

۱ - **Urga** ۲ - **Hantei**

دارای میدان مرکزی بزرگی است که دورا دور آن را عمارات دولتی فرا گرفته است. این بناها با ستون های متعدّد، سبکی خاص دارد که درزمانهای گذشته توسط معماران ایتالیائی به این سرزمین راه یافته‌است. بدین معنی که تقلیدی از قصور تزارهای روسیّه میباشد که بدست هنرمندان ایتالیائی ساخته شده، وبعدها روسها آن سبك را به‌مغول‌ها انتقال داده‌اند.

در این شهر قدیمی و در عین حال مدرن که گذشتهٔ پر غوغای خود را بردوش میکشد، معابد و قصوری با سبك کاملاً خاص این منطقه بنا گردیده که امروز به موزه‌های مختلف تبدیل شده است، و بازدید-کنندگان وجهانگردان را بخود فرا میخواند.

اولان باتور پایتخت ومهمترین شهر مملکت وسیع مغولستان یا جمهوری مغولستان امروزی میباشد، که دارای جمعیتی نزدیك به ۱٫۰۰۰٫۰۰۰ نفر و مساحتی درحدود ۱٫۶۰۰٫۰۰۰ کیلومتر مربع میباشد. دراین سرزمن وسیع ۱۲٫۸۰۰٫۰۰۰ رأس گوسفند، ۵٫۸۰۰٫۰۰۰ بز، ۲٫۵۰۰٫۰۰۰ اسب، ۲٫۰۰۰٫۰۰۰ گاو از نوع های مختلف و ۹۰۰٫۰۰۰ شتر در مراتع سبز و خرم آن پراکنده اند.

باین ترتیب یك میلیون مغول سرگرم پرورش و حفاظت از این چند میلیون دام میباشند، که ثروت اصلی و اساسی مملکت راتشکیل میدهند. اگر در نقاط مختلف مغولستان مانند: تایگا[1] جنگلها و

۱ – Taiga

استپ ها و در صحرای گبی[1] آب و هوا مساعدتر بود ، این زندگی روستائی با ۲۴٫۰۰۰٫۰۰۰ رأس چهارپا و شبانان آنها رونق بیشتری میگرفت . بخصوص که صحرای گبی دارای بر ّی ترین آب و هواهای دنیا میباشد .

دراین سرزمین تابستان سوزان و طاقت فرسا در اوایل شهریور-ماه جای خود رابیك پائیز سرد وبرفی میدهد . سراسر بهار با بارانهای سیل آسا و رعد و برق همراه است ، و سرانجام زمستان که تا خرداد ادامه می‌یابد سرمای خشك بسیار سختی دارد . بدین معنی که درجهٔ سرما بطور متوسط از ۲۵ تا ۴۰ درجه زیر صفر میرسد .

برای مقاومت در مقابل آب و هوائی تا این حد متغیر باید بدنی سالم و اشتهائی کامل داشت ، و خوشبختانه مغول ها خود چنین‌اند .

در تابستان آسمان با رنگ آبی شفّاف و پاك وافق بی انتهای خود منظره‌ای بس دلپذیر برای اهالی و برای بازدیدکنندگان این‌شهر بوجود میآورد. بعلّت وسعت‌فضاي آزاد وفراخی سرزمین، دولت بمردم اجازه میدهد که در مناطق مختلف آزادانه کوچ کنند و مراتعی برای گله‌های خود بیابند . اکثر مردم در سال بیست بار کوچ میکنند و از محلی بمحل دیگر میروند ؛ و مسلم است که احتیاج به یافتن مراتع در فصول مختلف بیش از میل و علاقهٔ افراد ، ایشان را بکوچ نشینی وا میدارد ، بدین معنی که دراین سرزمین ، گلّه است که نوع زندگی‌را

---

[1] - Gobi

تعیین میکند، و مغول بیابانگرد را برای یافتن نقاط مناسب و دوراز بادو باران زمستانی و یافتن چشمه سارها و جویبارهائی که از ذوب برفهای بهاری در تابستان جریان مییابند، و مراتع سر سبز پائیزی، بکوچ نشینی وا میدارد و زندگی ایشان را از نوع زندگی چادر نشینی میسازد.

چند قرن پیش مارکوپولو[۱] سیاح معروف ایتالیائی در سفرنامهٔ خود در این باره چنین نوشت:

«مغولها در زیر چادرهای مدوری زندگی میکنند که تیرکی بلند دارد واز نمد پوشیده شده است، و همیشه و هر جاکه بروند آنرا باخود می برند».

از داخل هواپیما تا چشم کار میکند منظرهٔ این چادرها ویورتها که شبیه کشتزارهای بی پایان قارچ میباشد، در دشت وسیع استپ گسترده شده، و هرگاه از مغولستان یادکنیم ابتدا این منظره در مقابل دیدگانمان مجسم میگردد. ولی این یورت ها دائماً از جائی بجای دیگر حمل میشوند و هنگامی که موقع حرکت فرا میرسد، تیرکهای چادر را که سقف رانگه میدارد می کشند، قطعات نمد و روکش رطوبت ناپذیر سقف را که سوراخی برای دودکش بخاری دارد و همچنین در چوبی چادر را که بسیار زیبا نقاشی و رنگ آمیزی شده است، جمع می کنند وسرانجام درعرض یکربع ساعت دستهای توانا و چابک مغولها

۱ - Marco - Polo

چادرها را که جمع شده ، برپشت شترها یا اسبها میگذرانند ، و بسوی افقی تازه براه میافتند .

این چادرها که به آسانی برپا میشود ، از نزدیك حالتی دیگر در بیننده ایجاد می‌کنند . داخل یورت بسیار راحت است و همه گونه وسائل زندگی در آن یافت میشود . فرشی پشمی کف آنرا میپوشاند و تخت خواب های فلزی ، نیمکتی راحت ، پشتی‌هائی که دور تا دور میزی پایه کوتاه قرار داده شده ، گنجه و صندوق های لباس و اثاثه که روکشی زیبا آنها را میپوشاند ،اسباب چای‌که در روی قفسه‌ای قرار گرفته ، صندوقچه‌های بسیار مرتبی که آینه و اسباب توالت در آن قرارداد ، شمعدان ها برای روشن کردن چادر ، کتابخانهٔ کوچکی که انواع کتابها در آن یافت میشود ، و خلاصه یك رادیوی کوچك باطری دار ، اسباب این چادرها را تشکیل میدهد ، و زندگی ساده را بسیار راحت و دلپذیر میسازد .

چون باشبان مغولی «ارات[1]» که بسیار مهمان نواز است روبرو میشوید ، با لبخندی مهربان‌وبا ادای کلمهٔ **Senbaïno** (که به زبان مغولی بمعنی سلام است) شما را برای خوردن **tarag** و **airag** که هر دو غذای اصلی و عمدهٔ مغول‌ها میباشد ، به چادرش‌دعوت میکنند .

tarag نوعی ماست تازه است‌که نباید با نوع دیگری‌که خشك می‌کنند و میتوان آنرا با کشك مقایسه‌کرد و (آن نیز غذای رایجی

---

۱ - **arat**

است) اشتباه کرد .

airag یا قمیز آشامیدنی مغول‌ها است که در ظرف‌های چوبی میریزند و بمقدار زیاد میآشامند . این ماده از شیر مادیان که کمی تخمیر شده و در مشك های بزرگ با چوب زده‌اند ، بدست میآید . مزه‌اش قدری ترش و بسیار مقوی ، مغذی ، زدایندهٔ عطش و خلاصه مشروبی عالی است .

غذای مغول ها بیشر از گوشت گاو است که قطعه قطعه کرده‌اند ، و پخته یا نپخته نگه میدارند . در زمانهای گذشته که مغول سرگرم فتوحات جهانی بود ، سوارکار نمیبایستی لحظه‌ای را تلف کند . قطعات گوشت خشك شده و دود داده راکه در شکمبهٔ گاو نگهداری می‌شد ، به زین اسبش میآویخت و در مواقع گرسنگی بدون اینکه دقیقه ای از کار خود باز ماند ، آنرا میخورد . بدین ترتیب میتوان مغول ها را مخترع سلف سرویس دانست !

اغلب تصور می کنند که مغولستان مملکتی است درسیر قهقرائی ؛ یعنی پس از انحطاط امپراطوری جهانی خود هیچگاه قدر است نکرده است ، در حالی که چنین نیست . این کشور در عرض ۴۰ سال اخیر از فئودالیسم به سوسیالیسم سوق داده‌شده ، و بدنبال آن صنعت و کشاورزی توسعهٔ فراوان یافته ؛ بقسمی که محصولات کشاورزی آن بخصوص غلات بخوبی جوابگوی احتیاجات داخلی است ، و بدامپروری نیز توجه بی‌اندازه میشود .

در مغولستان زن‌ومرد دارای تساوی حقوق کامل میباشند. ایشان ترجیح میدهند که صحراگرد باقی بمانند ، و لباس محلی خودرا که del نامیده میشود ، حفظ کنند . این لباس عبارت است از یك نیم تنهٔ بلند با رنگهای زنده که تاسر چکمهٔ چرمی‌شان میرسد ، و کمری پارچه‌ای برنگهای کاملاً متضاد با نیم تنه ، برروی آن میبندند.

بچه‌ها طبق معمول از هفت سالگی بمدرسه میروند ، و پس از پایان تحصیل شغل‌هائی چون جرّاحی ، مهندسی ، استادی دانشگاه و غیره رابرمیگزینند . در اولین سال‌های انقلاب مبارزه‌ای شدید برضد حکومت روحانی قدیمی بودائی و جانشین زندهٔ بودا در تبت ، و نیز برضد فئودالیسم شاهزادگان یا «سیاه‌ها» که مذهب در دست آنان بود ، و دست‌نشاندگان ایشان در صومعه هاکه تقریباً ۴۰ در صد مردان مغول از این دسته بودند و «زردها» نامیده میشدند ، در گرفت . سربازان دولتی پس از مبارزه‌ای کوتاه با خانواده‌ها که پای بند عقاید مذهبی و تدریس مذهبی باطفال خود بودند ، بچه‌ها را از پدرها و مادرها گرفتند و بمدرسهٔ جوان دولتی که هیچگونه رنگ مذهبی نداشت واجباری بود ، بردند . پس‌از این تغییرات ، امروزه ازلامائیسم چیزی جز مجسمه های غول پیکر بودا در معابدی که تبدیل بموزه شده‌است و تصویر لاماها در مینیاتورهای‌رنگی نسخ‌خطی کتب تبتی و مغولی که از لحاظ هنری و تاریخی بسیار پر ارزش‌اند و با دقت درکتابخانه ها و در گوشهٔ گنجینهٔ پیرزنان مذهبی حفظ میگردد ، باقی نمانده است .

بدنبال این مبارزه ، تحوّلات مادی نیز مشاهده میگردد . مثلاً

قانون منع صید ماهی که از لحاظ شرعی و بنا بتعالیم بودا جاری بود، لغو گردید و در طول ۳۲۰۰۰ کیلومتر رودخانه، (بدون در نظر گرفتن دریاچه‌های کوهستانهای شمال غربی که اهمیت فراوانی دارند) ماهیگیری آزاد شد. در این رودها و دریاچه ها ده هازار ماهی وجود دارد که در گذشته مردم از آن بی‌خبر بودند و اکنون بتدریج و با زحمت به این کار خو گرفته‌اند، و به صید می‌پردازند. انواع ماهی های آب شیرین بوفور یافت میشود و باقلاب در عرض یك ساعت میتوان ده ماهی گرفت.

مغولستان برای شکارچیان نیز بمنزلهٔ بهشتی است، و یکی از اقلام اقتصادی را شکار تشکیل میدهد، که اغلب مردم بآن اشتغال دارند واز پوست خرگوش، وموش خرما (درسال سه‌میلیون‌پوست این‌حیوان بدست میآید)، ویزون، قاقم، دله، کاستور و سمور عواید سرشاری نصیبشان میگردد. به علت‌اهمیت حیاتی شکار و نفع مادی فراوان از طریق صادر کردن پوست حیوانات فوق الذکر ببازار های جهان، این کار طبق قوانین و اصول خاص و دقیقی انجام میشود و شکار بعضی از حیوانات ممنوع است. مثلا شکار عقاب که بتعداد بسیار زیاد وجود دارد و همانطورکه درنقاط دیگرچلچله برروی سیمهای برق وتلگراف مینشینند، این پرندگان درسر راهها پراکنده‌اند، مجاز نیست.

حیوانات جونده که‌مخرب چراگاهها و کشتزارها میباشدبهمین ترتیب حالت تابو دارند. درگبی نیز قوانینی از کشتن بعضی حیوانات ممانعت میکنند، که بزبان محلی عبارتنداز: **takei** (اسب وحشی)،

hulan (خر وحشی) ، **habteyai** (شتر وحشی) و **mazalal** (خرسهای کوچك قهوه‌ای رنگ صحرائی) که در دنیا منحصر بفرد میباشند . حیواناتی که شکار آنها مجاز است و درجنگل ، استپ و کوهستان یافت میشود ، عبارتند از یوز ، یوزپلنگ ، روباه ، گربهٔ وحشی ، خرسهای بزرگ قهوه‌ای که طوقی رنگین بگردن دارند ، گراز ، گاو کوهی ، گوزن ، بزکوهی ، خرگوش وحشی نقاط سردسیر ، کبك ، قرقاول ، اردك‌وحشی ، و هزاران نوع پرندگان مهاجر وهزاران نوع آهو وگوزن و همچنین کل و بزکوهی که بطور گله در پرتگاهها وقلل مرتفع آلتائی وجود دارند .

گرگ که بزرگترین دشمن گله میباشد تنها حیوانی است که‌در تمام فصول شکار میشود ، ومیتوان گفت‌که در این سرزمین انسان‌بمنزله گرگی برای گرگ است ؛ و دائماً بااسب در تعقیب و از بین بردن آن میباشد ، ودر عوض از پوستش نیزاستفاده میکنند . پوست گرگ سفید بسیار معروف وتقریباًکمیاب میباشد . باوجود دشمنی شدید بین انسان وگرگ وصرف وقت زیاد در برانداختن نسل آن ، بزحمت توانسته‌اند جلواین حیوان را بگیرند . زیرا خیلی زود تولید مثل‌میکنند وتکثیر میشود . از ترس گرگ حتی در تابستان بتنهائی، نمی‌شود بعد از غروب آفتاب بجنگل رفت .

اسب بر سراسر زندگی روز مرهٔ مغول تسلّط دارد . در موسیقی نخستین آلت موسیقی ملی بنام **morin hor** ویولونی‌است که در آن

بجای زه ، یال اسب بکار رفته ، وانتهای دستهٔ خمیده‌اش باسر اسبی تزئین شده است . درهنر همواره الهامات و مظاهری از این حیوان زیبا یافت میشود . حتی تاریخ نیز پراست از حماسهٔ سوار کارانی که در جنگها مانندرعدوبرق‌ازرود خانهٔ زردتافرات‌ودانوب را درنوردیده‌اند وشجاعت و دلیری سوارکاران چنگیزخان واگتای در مدت پنجاه‌سال بزرگترین امپراطوری جهانی را بوجود آورد . رکن اساسی و اصلی زندگی مغول بدون تردید اسب است ،که همیشه زین کرده وآماده درمقابل دریورت او ایستاده است، تاوی را ازجائي بجای دیگربرد ،ویاازگله‌ها محافظت کند .

طریق رام کردن اسبهای وحشی و سرکش در این سرزمین عیناً شبیه روش «کوبوی‌های» تکزاس ویا«گوشموهای» [1] آرژانتین میباشد: ارات مغولی‌راست‌برسرزین‌مینشیندوکمندی‌راکه **Ouray** نامیده‌میشود دردست راست نگه میدارد . جنس این کمند ازساقهٔ درخت قان‌میباشد که بیش ازسه متر طول دارد ، و برسرآن با تسمه هائی از چرم گوزن حلقه‌ای درست کرده‌اند . سوار کار یکباره اسب خودرابحرکت‌میآورد، و باپاشنهٔ پا و شلاق بحیوان حمله میکند . در سراسر استپ ابری از گرد و خاك بپامیخیزد وسرانجام درفاصله‌ای معین کمند را رها میکند. کمند سفیر زنان بگردن وبین‌گوشهای‌حیوان سرکش مینشیند . اسب مغلوب ، خسته وعصبانی شیهه میکشد و دست و پامیزند ، ولی‌سرانجام

Gauchmos - ۱

برسرجای خود میخکوب میشود ، وباسارت مغول درمیاید .

موضوع دیگری که نباید ناگفته بماند ، مسابقات است دوانی است که هردو وپنج سال یکبار انجام میگیرد . مسابقهٔ اسبهای وحشی وچموش درنزدیکی اولان باتور همراه باسایر تفریحات و سرگرمیها ، مانند نشانه گیری با تیر وکمان و غیره ، بمناسبت جشن ملی مغولها ترتیب‌میبابد. جالب‌توجه اینکه مسابقه دهندگان بچه‌های از ۵ تا ۱۱ ساله میباشند ، که دسته جمعی در حدود ۹۰ نفر پسر و دختر شرکت میکنند ، وبمحض شروع مسابقه‌سوار براسبان وحشی مانند تیرشهاب میجهند ؛ درسراسردشت‌پراکنده میشوند ودرحدود۴۰کیلومترمیرانند. این رژهٔ سواره نظام جوان که در ذهن ، قدرت زمان گذشته را بیدار میکند ،امروزه‌تنهاجنبهٔ ورزشی‌دارد . ۵۰٫۰۰۰ تماشاچی حاضربرندهٔ مسابقه یا قهرمان خردسال را تحسین وتشویق میکنند ، و فردای آن روز درحالیکه اسبش‌رازینت‌کرده‌اند ، اورا دورشهر میگردانندورئیس جمهور جایزه‌اش را بوی می‌دهد .

درخاتمه بایدگفت‌که دراین سرزمین همه چیز لطف و دلپذیری زمان کهن خود را حفظ کرده است . مغول ها خود مثلی دارند که میگوید : « آزادی دراستپ است ، و خوشبختی نیز » .

فهرست ها

فهرست اسامی اشخاص

آ

الف

پ

ژ

س

ش

گ

ل

م

فهرست اسامی جاها

آ

الف

ب

پ

ت

خ

د

ر

غ

ف

ق

ک

گ

ل

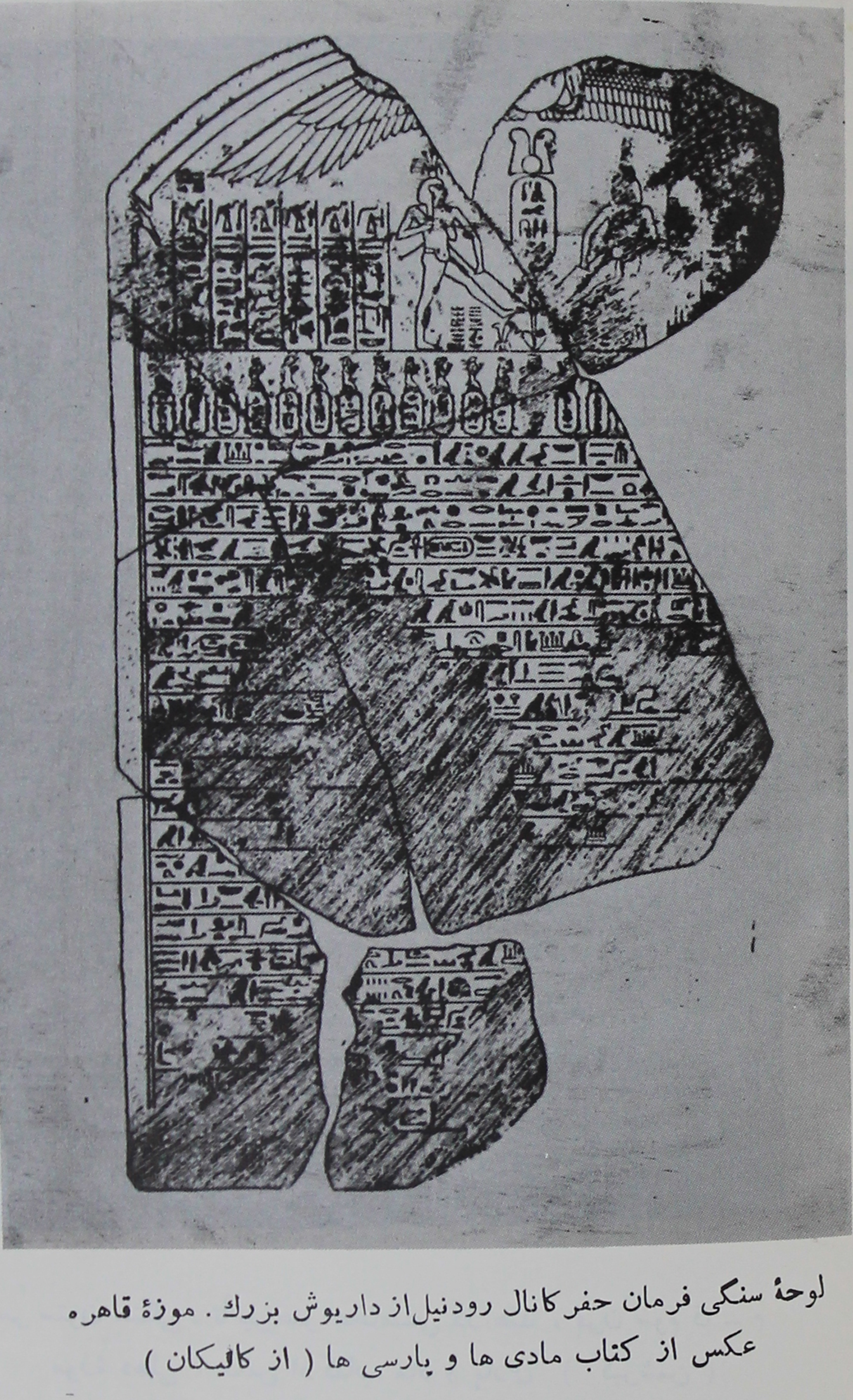
م

ن

فهرست تصاویر

غلطنامه

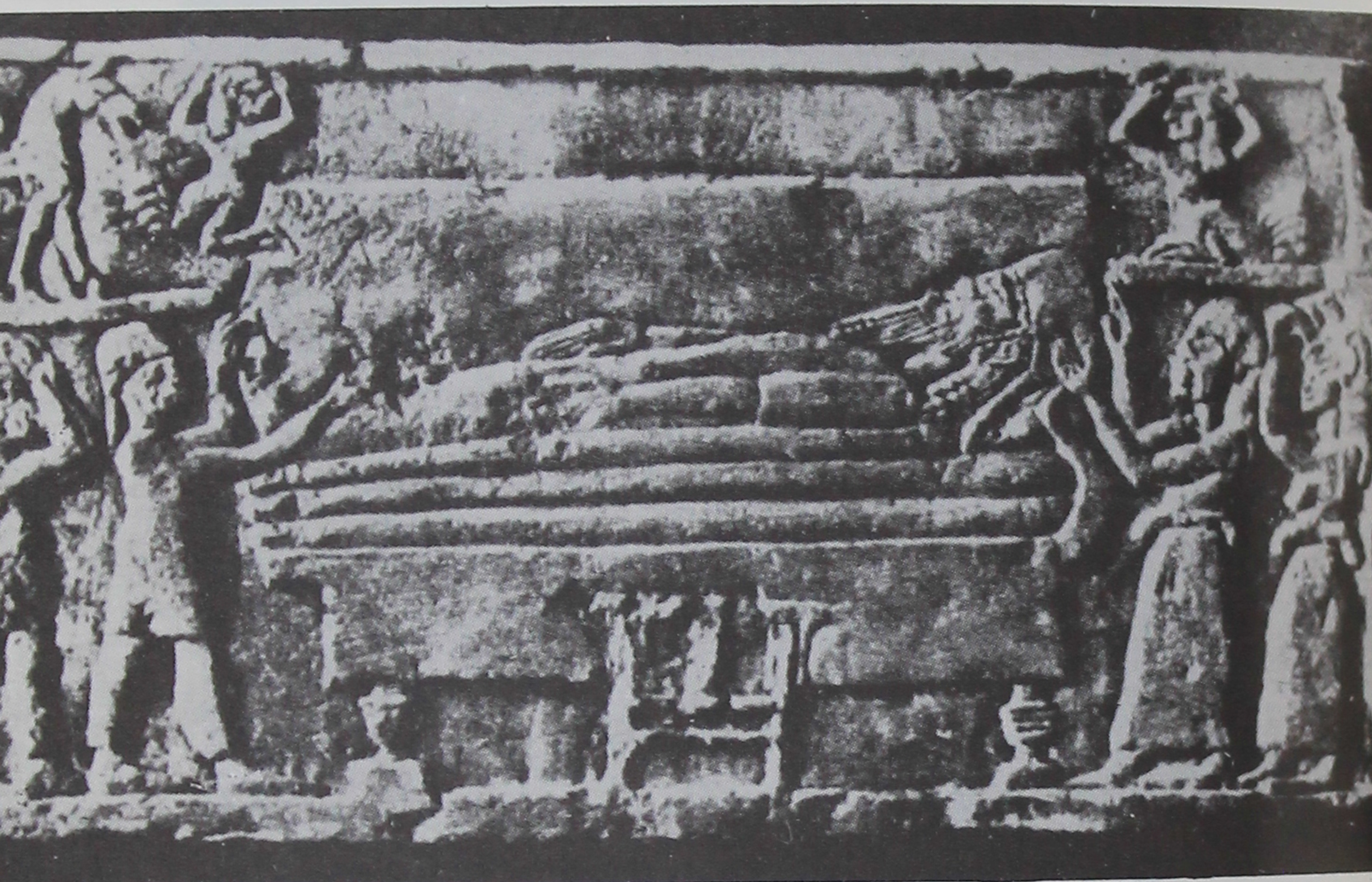
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴	زیرنویس ۱	**Scglax**	**Scylax**
۲۶	زیرنویس ۱	مقالهٔ مقالهٔ	مقالهٔ
۲۷	زیرنویس ۳	**Càndrâ -- Gopâ**	**Candrâ-Goptâ**
۸۹	۱	بسیاری	بسیار
۹۳	۱۸	دورانتاش	دور اونتاش
۹۵	۷	گسترش	گسترش داد
۱۰۹	۸	وجور	وجود
۱۵۱	زیرنویس ۱	**Bcrithold**	**Barthold**
۱۶۵	۱	وضیع	ووضیع
۱۶۶	۷	دوست	دوست میداشت
۱۸۳	۳	میگذرانیدن	میگذرانید
۲۳۰	۱۵	وقوم	قوم
۲۳۲	زیرنویس ۳	طبقن ای	طبقه ای
۲۳۶	۳	**lqueques**	**quelques**
۲۵۱	۱۵	قودقا	قودوقا
۲۵۶	زیرنویس ۱	**Grousaet**	**Grousset**
۲۵۹	۹	تائیچئوت	تائیچیئوت
۲۶۵	۱	چینگزخان	چنگیزخان
۲۶۹	۹	آکائیان	آکه‌ئیان
۲۷۲	۳	جاودئی	جادوئی
۲۸۲	۱۸	زیپا	زیبا



لوحهٔ سنگی فرمان حفر کانال رودنیل از داریوش بزرگ . موزهٔ قاهره
عکس از کتاب مادی ها و پارسی ها (از کالیکان)



سر ستون سنگی - تأثیر هنر هخامنشی در هند ، قرن سوم ق ـ م
موزهٔ دهلی . عکس از کتاب ماد و پارس (گیرشمن)



لوحهٔ سنگی - مراسم عزاداری یکی از بزرگان ایرانی حدود قرن ۶ یا ۵ ق - م مکشوفه از خرابه های ممفیس (مصر) مجموعهٔ گورگیان - نیویورک



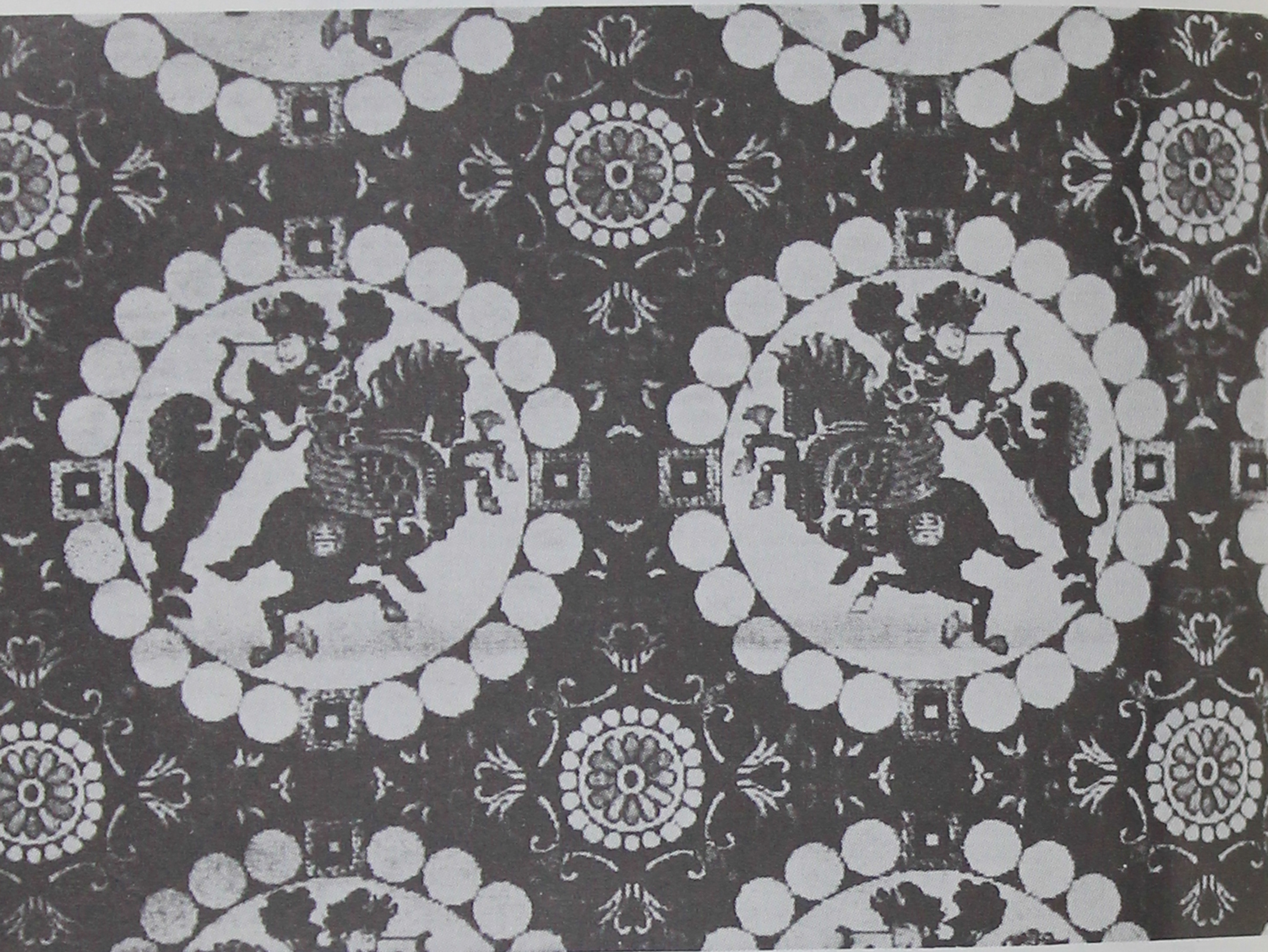
صفحهٔ عاج قبطی ، شاه که بر تخت نشسته ، قرن ۷ میلادی .
از هنر ساسانی الهام گرفته است . موزه بالتیمور
Walters Art gallery. عکس از کتاب پارت و ساسانی
(گیرشمن)



مرمر کنده کاری شده از نقش طاووس . کلیسای سن مارک و نیز
هنر بیزانس متأثر از هنر ساسانی. قرن ۱۰ میلادی . عکس از
کتاب پارت و ساسانی (گیرشمن)



کوزهٔ چینی ساخت چین نقش برجسته، متأثر ازهنر ساسانی حدود
قرن ۶ یا ۷ میـلادی. مجموعهٔخصوصی . عکس از کتاب پـارت
و ساسانی (گیرشمن)



پارچهٔ ژاپونی . تحت تأثیر هنر ساسانی . قرن ۸ میلادی
موزه سلطنتی شوسوئین (Shosoin) در نارا (Nara)
ژاپن . عکس از کتاب پارت و ساسانی (گیرشمن)



مجسمهٔ یك زن از جنس خمیر شیشه . اواسط هزارهٔ دوم ق ــ م
شوش (چغازنبیل) عکس از کتاب تاریخ عیلام



مهره ای از سنگ آبی رنگ . پادشاه در حال بخشیدن مهره‌ای
به دخترش . قرن ۱۲ ق ـ م موزهٔ بریتانیا
عکس از کتاب تاریخ عیلام .



نقش برجستهٔ زن در حال نخریسی. اوایل هزارهٔ اول . ق ـ م
مکشوفه از کاوشهای شوش ،
عکس از کتاب تاریخ عیلام



مجسمهٔ نیم تنهٔ یك پسر از گل پخته . حدود قرن ۱ یا ۲ میلادی
مکشوفه در شوش موزهٔ ایران باستان ، تهران



کاسهٔ کوچك از طلاو بلور ـ دورهٔ ساسانی
مکشوفه از شوش ـ موزهٔ لور پاریس.
عکس از کتاب پارت و ساسانی (گیرشمن)



نقش کنده کاری شده روی سنگ . اردوان پنجم اشکانی .
ساتراپ شوش . مکشوفه از کاوش های شوش



چنگیز خان ، عکس از کتاب :

The History of the Mongol Conquests: Saunders





گله داری و پرورش اسب، مهمترین رکن اقتصادی اولان باتور
عکس از دائرة المعارف اتحاد جماهیر شوروی - ج۲۸ص، ۲۰۶



دانشگاه دولتی اولان باتور

عکس از دائرة المعارف اتحاد جماهیر شوروی ج۲۸ص، ۲۰۴